فهرست نسخهٔ روزنامهٔ موسوم بمرآت الارض

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد الله الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
درود نامه بیحد و اخامهٔ ابداع او بدو حرف کاف و نون اینچار کوهر بر
ابجد حرف کتاب مسطور گشت نقاب از چهره مستور دیده بر داشت تا شاهد
گنج کنز از پرده از روی کار بر افکند و شور حقیقت آن حرف بگوی در
انداخت از مرآت ممکنات زنگ برفت عکس پرای صورت گشت عکس از حال
حکایت کرد و مجاز قطرهٔ حقیقت شده کارپردازان علوی سو حرکات
شوقی تکرار گرفت راجع و مقیم هر یک نظرهای سعد با ترهای بلعه کاشته
این چار عنصر متوافق با اختلاف طبع باختلاط یکدیگر صبر و سکینت یافته
و از انبساط و امتزاج ایشان نقشهای بدیع و نتایج دلفریب پدید
گردید و هوادار اسرار توحید هر یک بشارت دلپذیری رسید هنوز شاهد دل
در پرده بود و شعلهٔ شمع افسرده در هزار دستان هزار داستان شنید

پروانه سوز پروانه نماند این با چراغ بآتش رفت و باغ بآتش آن
بسوخت **نظم** در جهان شاهدی و ما فارغ در قدح جرعه و ما هشیار
هم از اثر آن جرعه است که خاک جرعه چین برین رتبه برتری یافت
و با گنج گوهران تاکه در فرستاد کان آگاه و شهبازان درگاه همه
بر وار آفتاب و ماه و دیگر روشنان فلک خرگاه زدند چه ناگاه اختر
سما از فلک تاک گشت و از انوار هدی از خاک تا افلاک این روشنی
از عرش بگذشت و آن یک از فرش نگذشت تیر لولاک تقریر شد
سر افلاک بزیر افتاد که قول ختم شنید و سخن ختم دید ختم انبیا و
خواجه اصفیا علیه و علی وصیه و اولاده الصلواة و السلام آئینه اوهام
خلق از زنگ ظلام بپرداخت و فرمان عقل در فضای جهل نافذ کرد
تا در صفحات وجوه آیات حق مشاهده گشت و قضای نظام کل که
اختلاف شئون سوی اسباب و علل بود چون و چرا را جواب گفت که ارا
شاه رسها را با جاه چه سخن و درویش را با منعم چه بحث که سفرهٔ عام
گسترده است و نعمت تام آماده و قسمتی خاص هر کس نهاده ع شاید خداوند
الله رزق مقسوم پس حفظ این نظم مقتضی سیاست و قاهری شد که بسیف شاه

آیت سطوت خداوند کویم جور از عدل خداوند کویم حرمت
عالم بعزم ملوک و وضع سلوک شان مسلم شد هر ملکی ملکی مسخر
خویش دید و هر قسمت از جهان بعصمت و جو جهان بانی آراسته
گشت لِیَنظُروا عَلی مَن اَحسَنَ عَلَیهِم وَیَشکُروا عَلی اَنعُمِ
اِلَیهِم در منجیات خانه و مهلکات دشمن بر مدار یک مرکز روند
و در امتحان طور و استماع جور بطباق یک نطاق همت متناسب
گمارند و لهذا مطابقه دین و دولت خاص بکتیب که ناصر دین خداست
و ناشر شرع هدی لا زالَ لِلدّینِ ناصِراً وَلِلشَّرعِ ناشِراً وَفِی
العَدلِ واحِداً وَلِلجَورِ فاقِداً وَهذا دُعاءٌ لِلبَرِیَّةِ شامل
اگر اندکی مقتضیات دولت را منافی حرمت ملت مضایقه مضا
نکند همتش صرف تطبیق ذات البین نه تفریق که اَلمُلکُ وَالدّینُ
تَوأمانِ خلاف سایر فرمان دهان که شرع پاکان خویش فرع زاکان
خویش کرده از مسائل دین اعراض کنند و بر مصالح ملک اعتراض
نفرمایند وَما یَستَوِی البَحرانِ هذا عَذبٌ فُراتٌ سائِغٌ
شَرابُهُ وَهذا مِلحٌ اُجاجٌ عجز از کسب ادب عادت تهی دستان

شک ما یکسان که بساطی گسترند و خاطر خریداران را بتعداد محسنات
متاع کساد خویش با انبساط آورند لا بر نطع هوسی گسترده لعبه بها باد
احتساب دهر هیچ در بساط ما نه بدید که یکباره بساط آنرا از بسیط زمین درنوردید
نظم ساک شد بر فضای عافیت پای هیچ جرم * همچنین باشد اذا جاءَ
القَضا ضاقَ الفَضا * خار را چون ورق خزان از آن زرد کرد
در فتق در دراه سرد که پیش از دو ماه قدیم از نکهت تعلیم که نحت سهم فقدان
ریاض خاطر را طراوت رفت فکر مستقیم را افلاک سلیم در نقصان امتحان شکست
بیک خیال که سر عوالم معنی را با اعتدال هوای همت باستی کو در سرد
سیر انقطاع ماند بر افروزد دین و بیحصار دی بهشت دختر مرجو داد چه عجاله
که سردی و خنکیهای دی آتش طبع افسرده کو نظم بدید دل آتش ماخولیا دوغ
بر خیخت * هنوز جهل مصور در کیمیا پی است * و با این اندیشه که تا چند در فقدان
معارف باخت و در عمر تلف شده تلهف حالیا که جهل تو با این ترکیب راه
تجرید گرفت امید هست که تو از نهر شاخ امل بشکوفه شادکامی باشد
من بعد از غذای نوشته باید خواست و از خرمن بزرگان خوشه و از خلق گوشه
نظم از جوی شهر که هر منظر طلب کنند * خوش چه دار گوشه دریا کنار گیر قطره

بدریا پیوندد لؤلؤ منضود گردد ذره راه خورشید جوید جلوهٔ شهود یابد
نه بینی در عرصهٔ باغ دانه با بذر وداغ بزمین رود لاله و نسرین آید
و در رقعهٔ لعب پیاده بارادهٔ ثابت طی مراحل کند صف فرزین گردد .
قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدا الخلق نهایت
نکو سخن نیست تا پای شوق از رفتار نماند زبان از ذوق گفتار نماند
دعوای مدعی و غوغای بد اندیش پیش ارباب الباب شعبده ایست
و عربده ایست نظم ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست ؛ احباب حاضرند
با عدا چه حاجتست ؛ خامه را خدمت عامه سخنی نیست نظم اذا نطق السفیه
فلا تجبه ؛ فان جوابه ان لا تجابا ؛ چه عالم انسان را آنچه
شمرده اند از سه بیش نیست یکی نوعیست بعالم حیوان که بپا بانیان
و اهل جبالند چه عوالم انسان را آنچه شمرده اند از سه بیش نیست یکی نوعیست
بعالم حیوان که بپا بانان و اهل جبالند جز جذب منافع و دفع مضار
نخواهند و ندانند و یکی اهل بلاد و مدن که ایشان را حواس تمدن
و تعاون مصروفست و اشتغال بحرفها و حرف دیگر آنهااند که با اینها
مشغول نباشند بلکه از اینها ملولند و ایشان در عالم عقولست ع

حرف جمع حرفه و حرفه پیشه است

که باشند در بحر معنی غریق ؛ در تحقیق اشیا بحث کنند و مبدا و معاد
فحص نمایند و مشاهدات که بابان تماشا گویند کان ازین طایفه بزرگوار
نیست برای پادشاه عصر که براه عدل رو نسبت بستم دهند و بور رای نیک
اندیش که از پی رفاه خلق از آسایش خویش بگذرند از کم و بیش سخن گویند فرقه
عزلت جوی خلوت گزین برزق و در بر بستهند و بدو دیو متمثل و اگر طریقه
دانیز کار زنند عفیف و پرهیزکار نداند ادب اگر همه صابر است و ساکن نیست
از تجربه و امتحانات و نقش خانه و ایوان لبیب مسافر که غالبا در سیر بلدانست
و مشاهدهٔ صنع نوبت نظم بیا در حق از خلق بگریخته ؛ چنان مست شد که کی
ریخته ؛ او نیز در نظر طایفه عاذل شوریده کارست و پریشان روزگار و گویند
اگر ملک رم اخلاق وحشتی آواره آفاق نشدی و به استقراء و استغراق
نابت نیست که استنطاق از کلمات خاص عیسویان مات و محجوبست
که با همه عیب جویند در عیب خود بی بصریم و گر تا و نظر و نفی از صنعت ذمیم
از خود هزار بینم کو نظم دشمن عالمدان با کنیم ؛ زانکه خود جاهل و خطا کاریم
در هیچیک از بلاد دیده نشده احدی این طایفه در صدد و نیک و بد همگنان
باشد در عالم حس و عقل تبدلش معاش و زاد معاد خواهند و حسن و قبح اشیا ا

عقلی دانند نه حتی شاید در فصول این نسخه موقع ذکری از آداب بسیار بلاد

شهر و مایهٔ عبرت و عبرت کرده و هر الموفق المعین سبب تالیف کتاب

و از کاری باین اندیشه گذشت و خامه از ساحت نامه سیاحت داشت صفحه را

چون باطلهٔ عمر سیاه میکرد شاید الفاظ همه از الماظ معانی خالی

خار اندیشه در دل گاه از شوره زار ضمیر لاله و گل میخواست و از دل بلبل

ناله بلبل و گاه بزرگ خار پس سر میخوارید و تجدید ملوا امد لوم میحست.

خامه سو خلال دندان میکرد و کار دست بدندان می افکند و چون

اصل مسئله مبحث بفرقه خوش بر گشت مقصود سخنان مستور بود

و از نوائب دهر هر لحظه غایله بظهور میپیوست هم درین حال که سنه ١٢٦٤

بود شاهنشاه عادل باذل دریادل محمد شاه غازی از سریر سود عهد سریر

موضع عمر غرض انتقال جست طاب ثراه و جعل الخلد مثواه ع

کاین جهان خواب بود و مرد بزرگ • و با جلال طبع روی باین عالم

نهاد و این عالم چند روزی یتیم ماند نظم دستگاه شرع بود اما محمد

دور از تو • بارگاه عدل بود لا انوشروان بود • تخت آم القرای

خلاف از مخافت جمهوریان به پناه ملکه نان ام الخاقان گریخت

دوران

و در حرم کعاف او دولت عفاف یافت • در مدیح او شعری از عرب

بحذف جمهور در دیار عجم مشهور گو نظم وَلَوْ كَانَ النِّسَاءُ بِمِثْلِ

هٰذَا • لَفُضِّلَتِ النِّسَاءُ عَلَى الرِّجَالِ • و جمهور ساعتی که

آفتاب سلطنت عجم محاذات افق مغرب میرسد روی جهان از ظلمت

انقلاب ناگزیر است و خلق سواد خلق یکدیگر گریز جمعی از دست مفسده

برات مسجد میروند و فوج در بازار از مردم خویش و خروش دارند

معدود و بلکه در هیچ بازار هیچ و در ویش فارغ نه سر مایه آنها دعوی چاکر است

و حفظ خود از خطرات نهفت و عبرات عترت این بنده اقتضای این

فوز را السلاست نو بگردید از دهشت نقم و وحشت ظلم کیا هجر مطلع

فجر مخلص صحت اَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ نه اعمال طلیعه صبح دولت

ناصر الدینی که بهترین نتیجه سحر اسلام است از ثغر آذربایجان که مغرب

مقر خلافت دمیدن گرفت و طلوع آفتاب از جهت غرب خود کنار

از قیامت و روز حساب میتواند بود که از این خبر خیری بکار گرفت

طهران را از عادله روح فتوح دست داد و قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا

اَوَّلَ مَرَّةٍ مهر خموشی بر دهان جمهوریان زده شد • زیرا که غرض شعبه

با اهل راز که جوهر بمهر رشد و این لفظ با صل خود که مهمل او لفظ باز
گشت نامهٔ مظلوم و لانهٔ محروم از خویش معلوم میکرد و چشمهٔ سینه آرا
در قسط عدل جز امتحان میشد کن و کار در موقف بازخواست بود و
نامهٔ عمل از چپ و راست میریخت یکقدم را زنار که بر دوش شد تاج
یکقدم را جواهر بسته بر کمر چه خلق بر یکصراط نبودند و غیر بمعاد اعتقاد
نداشتند سروش غیب بکلاوت تلاوت ما ننسخ من آیة او
ننسها نأت بخیر منها مذاق جانها شیرین میکرد و آفاق شد
بر و بال رنگین آیین می بست و میگفت نظم صبر کن تا علم فرازد مهر
کین نما شر صبح را اثر است ؛ جهان کهن جوانی از سر گرفت که شاهنشاه
جوان بخت روی بری آورد و بر فراز مسند کی نشست پرست عجم
و ملک جم از نیام بی کاف نصرت نصاب شاهنشاه جمالیان پناه بزم
بزم عالم برخوت شخص اول در پیشگاه شمس دولت شکار است و بعقل
تخت بزم در رت کار گذار اختر تابنده نوئی شاه چون اهل بدین
علم کاوبان نظم الیوم انجزت الامال ما وعدت ؛ و ادرک
المجد اقصی ما تمناه ؛ شکر این ساعت را طاقتی که بخاطر رسید

تقریر شمهٔ از مجاری حال بخوبی بشکوه از ریک دیده نظم ای
شمع اگر نسوزی تو ؛ از برای کدام روزی تو ؛ هنوز سطری بپایان
نرسیده و تمهیدی از عنوان سخن نشده که یکی از دوستان قدیم از در
درآمده افسرده خاطر نظم یرید المرء ان یعطی مناه ؛ ویأبی
الله الا ما یشاء ؛ گفت بحریم انکه شکر شکر و شرنگ شکوه بهم آمیختی
و در فنون ادبیه فصاحت نشناختی اینبار فلک گردنده با هجوم نجوم
و حشر اختر کج رفتار میکرد و ایستاده که تا اقصای خمش پرتو تا خش او بود
آماده سفری سخت باش نظم سفر کعبه بصد جهد بسر بردم و رفت
سفر در مغان است دگر بار چه ؛ گفتم بکجا جانب گفت بلاد شمال
گفتم تجارت گفت بشارت که گو این با مساعدت بخت فیروز اقبال
و از اخر طمع فراوانی مال و فرط و بال هیچ نیست از استماع این سخن
مرای استماعم نماند که روی سوی از طرف نعال بصدر بود و دست بر ف
و قد بر فت وسط الصدر بعد و مایم بر سر عار و انکار و توبه و استغفار میرود
نظم و کنت فتی لا ارتضی البعد ساعة ؛ فکیف و قد
مرت علی شهور ؛ و الغاه در دو کار بهمت قدم بهین که توفیق کعبه باید

ارزاق ایشان برسم وظیفه نیست و وظیفهٔ ایشان دعا گوئی است استغفر الله
فی کل یوم سبعین مرة ؛ مراحل عمر مقارن سنین اربعین است
هوس مسافرت عزم ستین و ما ارستان چنین نیست نظم طلایع
ضعف قد اغارت علی القوی ؛ وما زعمت ابدا المزاج
قطام ؛ مرا از نوائب دهر جراحتها بر دل ریش است ع جراحت دیده
از بو میگریزد ؛ بوی نافهٔ چین و مشک تاتار دل مجروح را مایهٔ خرابی آزار است
و با طایفهٔ ترسا برنگ استنول و میز دست در کاسه کردن و با اسقف عزیز
ملاقات و تلاوه نمودن از کسی شایسته است که ناموس دین از ناموس شرک
نداند فرق و قرآن و انجیل نکند با شیخ و مریم قطع سبیل نماید نظم بمن تا شیفته
ابای علوی ؛ چو عیسی زان ابا کردم زآبا ؛ از سیاق سخن خیره شده بخنده
افتاد ع نگاه گوشهٔ چشمی و خنده زیر لبی ؛ و گفتم ای بساط صحبت رنجیده
خوش عبارت عذب و بلاغت لفظ را درین موقع وقعی نیست به تقدیر
اثر خویش که بوده و کار از چاره و تدبیر گذشته ولن تجد لسنة الله
تبدیلا تغییر نمی پذیرفت بلکه تاخیرش تقصیر بود و این تقصیر مایهٔ
تغییر میشد پس میل خاطر از میانه بکر بحث خط طاهر منسوب بحکم قاهره

الکه سمع و طاعت بر دیده منتال رفت ع حالیا دیده مان است جواب کلام ؛
و تجربه معلوم شد که در امتثال امر همه چیز نجد کمال ممکن نیست و در اهمال
بیم جان و خطر بال متصور ازعلایم ماموریت بعلم شیر و خورشید که آیت
نصر و تائید بود اکتفا کرد و معانی بسیار و فواید بیشمار درین مرتبت دیده
مجمع المورین بلاد ع حمله شان از بالا باشد دم بدم ؛ و همیشه از اسباب مراتب
تقویت خواهند دید تجمل و اسباب دیگر نپرداخت و این آداب لازم
رکاب تعلیق آموخت که هم کمانش بشان و شمشیر تحریص کرد مرید
زبان تقصیر شد ع بدل از زبانشان همگویم بازد ؛ در خصوص این
که با نگاه حیرت و نوک مژگان دولت حضور آفتاب مثال را
برای دفع ضرر غبار غربت کحل البصر و اندوخت بنوشتن روزنامه
تاریخ مانند تیز نامور که پیرو بنده بتوفیق خداوند حوالت کرد چه
در نحو القدر کفایت کمان نمیبرد پس از راه قزوین گیلان که بمرگ
ناگهان مثل است وارد شد و شاید که هر که از مقر خلافت دور است
بمرگ نزدیکتر است و از آنجا با منزلی که یکمنزلی رشت و کنار بحر خزر است رسید
و از خضر نشیمن همت میخواست و سراغ الحیات و سرمایهٔ عمر دیگر میکرد

حیل بینهما الموج تموج آب بمثابه ایست هر لحظه در حسن تصرف
مینمود آب پاکی بنظر می آمد و خاک سیاره و شعر انوری بخاطر نظم
کار آب بایع اندر مر سیلم آتش است شغل خاک پاکی اندر یکسره
من صرصری چشم را مهابت آب اذن مساعت اطراف میبندید
چه دهای عجب وضع و شکل خلقی پس عجیب یغشیه موج
من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض که جنبش
اعضا با سمان تماس داشت خود را بنا به او قیاس میکرد و در معارضه
بمثل مکلف اینک از موج عظیم اوج و حضیض دارم و از رودها بحره و از
سفاین باد و آتش متلاطمات هر آینه دماری از بروج بر آورده کاشکی
از کجی حوت که گاهی که قوت او یونس پیغمبر که از فوق امواج خلق
می آمیش در سر قصه ملاح میداند سخن اغراق نیست چنین با بیان از
آب رهان همین دعوی است ازین کلمات هر دم نفس از صدر و بدن
باز میماند و در جیوب عدم میریخت قدم ثبات میشد و رای رجعت به عزم
اقامت غالب می آمد و لیکن پس اطاعت حضرت پای استقامت
با شط ارکشتی نجارکه الات او ار بار بردوش سلام ثبوت بسبحان استوار

و ثابت میداشت چرا که از محیط سلطنت آمده بود ع مرغ است
چه اندیشه کند طوفان را نی والقصه یکی از کشتیهای اعلیحضرت امیر الکبری
که بغیه موسوم بود از قله موج چون طایر یکه پرواز کوهی عظیم تنزل
نشیند طاهر گشت مانند قاصدی از قابض روح و یا قایدی از
سفینه نوح خلق تلاوت زبان تر به اشتار با آیت من کمثله نجاد دنیا
تخته دعوت میکرد و بنوبت کمک را از کنار دریا یکبار خود میگرفت
و در دل خویش جای میداد بود و لهذا چون دانه سپند در مجمر آتش رقصه
همه مضطر و مشوش چه کشتی آتش قعر بود و نعل در آتش داشت و نظم
دلکش میخواند نظم از درون نور ناک چشم تر نیمه در آتشم نیمی در آب
هفته میگذشت که نا کاه کشتی را نیز از خوف بحر و همی دست داده خود را
در ورطه دید که از شرط هیچ بر نخواست فاجاءها المخاض الی
جذع النخلة مانند عذرا مریمی کابستنی دارد همی چون آبستنان
که از همه چیز بترسند و پیش از عده حمل و فصال بسقط جنین کمند هنوز
عشره عشره مدت که عشره مقرره حامله بود منقضی نشده در کنار بلده
حاجی ترخان حمل که داشت مینهاد ع بچه باز دادن به ازشستا مه الکنده حاملی

این نقصان مدت بخلاف عادت نطق با تمام مرا فروبست و شناخ
بین و شناختی وضع اسباب دیگر گشت میخواست گل که دم زند
از رنگ و بوی خویش از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت از
تصور حال تحیر و ملال فتادم که این حالت خاصه را برای کسیکه طرف
مهمی از دولت باشد کاری سهل نیست ع یا که اینجا جمله عیبها چشم باید
بود گوش ؛ رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل
عقدة من لسانی یفقهوا قولی و درین ساعت یکی از معارف
ادوسیه بر طبق شروط معاهده دولتین کاملة الوداد بتهنیت ورودم آمد
و نحن نسکوت والهوی یتکلم هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
چون بمبالغه حرمت کلاه از سر برداشت با خجلت بسیار از بیان گفتم
مجازات این حرمت و ادب پیش عجم رسم نیست زیرا که غایت
فروتنی و نیاز ما رد خدا است و خداوند و درین مقام دانشمندان
ادب ما بر کلاه دستاری برتر بیت دهند و بیش یا را بجای
جنس کلاه بر داشتن کنایت است از بیادبی ع که در شریعت ما
جز این گناهی نیست ؛ بحسن عبارت تحسین گو که نکته بس دقیق بود او دریافت

ول

9

[illegible]

ولی من بتدارک مافات تمام مترجمی خواستم که چند جواب حرف بزبان مترجم
حوالت میرفت دیدم در توجیه سخن تولید نقش مترتب است یا معنی از
حوصله لفظ زاید داشت یا مطلب خیال دقیق بود هر بیچاره فرق
عیب دورویی و ده زبانی می بافت ع تنهای راز خلوتیان جز آینه
که شمع ؛ مترجم را عذر خواستم معلم خواستم بحکم آنکه وقتی در سلک
اهل کلک بودم و با لوح و دفتر انس و الفتی بود و ماه بماه خط روسیه را
چون خط و خطان این خطه بحلیه حسن بیاراست ؛ و با همه عاری از دیده ربط.
و ناطقه شیرخون مرغ سخنگوی که روی با آینه صورت معاینه بیند سخن
گوید و عاجز از قوه ضبط رموز مخرجات و شناسائی بحذوده ضمیر متعلم راجع
می شد و اگر چیزی از معلم زبان می آموخت بدیگری نمی گفت بدین سبب از تکلم هم
شرم همی کرد و فراگرفتن آینده رائی آزموده و عقلی مجرب داشت که
تا در تعلیم لسان از ضرب کسان شرمسار است و از استماعات انفعال این
سهم در پرده محال مستتر خواهد بود و شنیده خرامیدوار ولیاکه مرغ حق
و لسان غیب هیچکس را مقدور نیست و بی رنج حلق از این میدان
قصب السبق باید برد و معاودت اگر یک معنی است از استعمال لفظ گزیر نیست

وای قوم غالبا زیرکند و صاحب خلق نیکو در سلک خطاب سهو و خطا
چند در گذرند و سختی و عتاب روا ندارند و دیگر که در آتش عشق مهذب
بود گفت سخن تا در دل نشنید زبان او را در افکند ع که هرچه از دهان
فرو آید نشیند لاجرم بر دل ز اهلیت معلم که روح مجرد است حافظه
هرگز الفاظ مغلقه یا مرتفع بل از او طبع را مایه نسیان است و حفظ را
موجب نقصان ع نشنوی به که گفتی که بشنو و فراموش کنی * پریرویان اینجا
همه نغز و شیرین حرکات و متناسب اعضا و بدیع شکل پایه سنبل
بر تاب نهاده اند و حلقه های زلف که دام دلهاست بر آفتاب
گسترده نظم تا حلقه های از زلف بر گردن گرافکند * تا در میان حلقه
گردن در ارگرده * با نفاس عیسوی از یک ورق حسن کتاب آموزند
و جلد ثانی مقامات درس دهند قد ذهب البرنج و ذهب المسیح
هنوز لعل لبشان بعیسی الفاظ آتش و از دهان موهومشان نقاد
برم سخن تسلیم و نسبت کرامات ناطقه * و طفل مهد علی مصداق
ع من بگویم چه کن ای اهل دلها تو بگو * رای او بینم ترازوی
عقل درست آنکه مرا با نسبت سعادت بازوی عشق ع تا فضل آنهم

بسپردم

بسپردم طریق عشق * هرچه معلم کشف با تلقین معنی فراگرفتم و زبان الفاظ نیز
عادی معتاد شد و تاکنون از غالب اصطلاح که اطلاع آن شرط صحبت اهل
ادب است و جاهلان میدانند که عنقریب از جهت معلم بی نیاز و زبان
بسی طلب معلم باز گشود نظم خوش بکشف آن که دارد و روش * تعالی بیت
داد و ترجیح نیش * تا ادب قلم در دعوی کرف کلک را گیره تا زیب
و بیان لسان کاتب زبان را بغرب الفاظ دراز کرد ع کر بیا منجر بکار آرا
با معجزه دار با سحار عِنْدَ الامْتِحَانِ یُکْرَمُ الرَّجُلُ وَیُهَانُ نظم
نیستی که بی سکری عود و طلب ازچه هر دم جوید [illegible] اند کدام خوبند
نظری [illegible] این روزنامه مختصر در خور قصد مقدمات و جوابها که همه
زوال مقدرت نیست اینجا مناسب شغل نقل سخن از کیف و کم
و حقیقت مسلک [illegible] باید که این دیار صباحت دارند از این قبیل که در این سنه
درسنه و افواه تا نا شاهنشاه جمجاه اسلامیان پناه * ادام [illegible] بر یح
فداه حکم وجوب بهم رسانیده و دعای بقای این سلطنت عظمی و خلافت
کبری که نفرتهای بیشمار رسیده از بعد فراغش رسیده تا بر خاطرم اثر
نظم رعیتی حالت ایران مخلص حب متخلص شده و متاع خاطر را شعبه در تکیه

بیشتر در معرض بیع و شری آورده‌اند تا جوی فاجر نشده و سلمی شیوه کار وی
نپسندید از آن ایران کسی حالت خارج را تابع نشده که مانع شوم و در وقایع
نویسم بیدوران این مرض که چون بیلش و کودرز در خور میدان کارزار بودند در
دکان و بازار حرف از معامله دارند نه حرب و مجادله قریب پانصد نفر
هر ساله از ملک سفر دارند صد نفر شان از این متوقف در جنس ایشان نفروش
زرق از بابکه مهین جنس و کرباس گرفته بعد از بازار بیع و شری تا به شهر
نزد ما شده و کسی را اثر عید نشده شد **نظم** حد بنه رسید این قوم ؛ خر پای اعتبار
دولت و دین ؛ کشف این احوال قدمه عام پسند اگر بطریق اطناب
نوشته شود کتاب نشود و کتاب شود در عتاب عرش قباب اعلیحضرت شاهنشاهی
تحفه معنی‌ریست که مایه روسفیدی گردد و اگر به ام راه ماه به ماه عوض
این خار عنوانا کرده کار بینی تا ترنج رهو آمل خان تنگ میکند که کشتی
آتش مانند نهنگ را از پس پشت میبرد و از موجهای باد در یا پشت میخوابد
از راه بوحیت هرگاه عذ تا نامه نیت به هزار رات می شد و با ندره چون
دعای غیر مستجاب بجود و کامات میگردد ع آه از این سلسله که در دو زخطری بی
کر نیست ؛ سابقه اشارت رفته در ترتیب نسخه جامعه تزا را اخلاقت دهر

خاطر شد

خاطر شد و لاما به سعی در زخار رکو بیه در باعث بود و آت حلا که اخرجته
لوعوی او **نظم** ما ما در با و سپرده بودیم ؛ او نافه مشک اذفر آورده ؛
أعجبني عقود دره بل عقد سحره گفتم پرورده طبع مر سپرده
تو لبوا در پرده گراهیت منظر نخیان گرشته مستور است که کمال کشف قناع
در خور بودا بنیاد همه لصباحت و چه چون بر روبایان این صبح از پرده
بیجیزه و خلق را پرده در هما ما از سخن دیگر است تفنینی رفته و در حق تو تحریم
سخن چنین تفصیح شد نه غافل که ع حلال از معروف داری گرفت ؛ و ازدهار
همان بعدل و انصاف قسم کاشته اند که بر حرفت مال تا سرقت اوّل
حکم باشم هیبک از نشر مسیحیان که با نام گلاوده دارند خبری عبارت
خونتری و عبارت بر وی لیخشی خاموش شده که جرم خود را شاهده میدیده قطع
دست وصله رو دارد و چون کار دست بر تو در معرض خطا یافت با ن آمد
و در تجاوز از حد کریمه فاقطعوا أیدیهما برخوانده گرفت و کف اندر
سر آن روی که در سرداری در محافل صحبت از منتخب نکات نفائسی
که برگشته بود حافظ رات از حادثه فراشتن استعانت می جست
و استعانت می‌کرد ع کرت معاونی دست میدیده دیابت ؛ و در حقوق

نعمت ضبط و ربط آنها واجب میشناختم و قصور در تحلیت [illegible]
و این جمله چون سببیست که متوجب تعریض و تشریع گشته در اشعار قصیده حکیم افضل
الدین خاقانی که در جواب رشید الدین گوید بمناسبت مقام میخواند **نظم**
ار گهر کز طبع تو در دیده بنهم ❊ هم زان کلک و بنان تو همی افشاند ❊
ایزدم کی داد فرمان بریدی ❊ کانچه در دیدم همان خواهم فشاندی ❊ دیگر
مکان عقایم نمانده که راه جواب نشنیده بهانه مرد و سر بزیر انداختم همه لالی
منثور دیدم که از غایت لطف و ربط عقد نه پیوسته طبع فطرتم چون هیچ شده
و کوتاه دیده بتصاحب آنها اغلاط مینمود و انصاف کسی از شامت تقصیر
رشتعت بتدبیریم بسیار میکرد و بیکیف پیش از آنکه از بریت نسیان ببهانه نقصان
رسد صلاح آن دیدیم که آنچه نگارنده گذشته بود بکتابت ثبت
کرده خاص عکف اعلی قبول حضرت ارباب کرام میافتد هم در اینجا
منبع عشق ارتبین [illegible] اگر دو [illegible] باتحسین شنیده آید هرگاه از منقولات
و مکیان تغییر عبارت تغیر رفته باشد خود در معرض [illegible] تا بنامه مکتوب
سیاستی نیست صدق و حدیث علیم الله آنچه بیان آن سبب تشویق خاطر مکه
موضوع مسئله شد بیشتر از معلومات حضرت که منبع عقل فیض روح القدس

باشد

باشد رتبه قیاب در مجت عالم ما بار بر کمال تو داده عمر ما سپیده اند و چون ماه
همچنانکه از کسر و کمال بدر و هلال سر تا پیدا **نظم** چون [illegible] المقدر
در درون قیاب ❊ ها کرده دیوار پیران خراب ❊ حفظ مرتب هیچ [illegible]
بلکه هیچ دانند نه در صدد [illegible] جوینده نه از صنف [illegible]
دارند **نظم** ما و مرا سراب الم در گشته ❊ اگر طلبیم نوشته دم در کشند ❊ و گویند
چهار چیز از چهار چیز سیر نگردد مرد از خیر چشم از نظر ارض از مطر سمع از خبر
از آنکه در مدارک نظر ما یک همه چیز و از مبادی خبر فاقد فلس و بسیار [illegible]
فواید و [illegible] بدل [illegible] میکردند و ما اغنى الشموس عن الشموع
در منظومات [illegible] بر طبق سؤال ایشان جوابهای کافی ضمیمه معلومات [illegible]
میشنودند اگر غرض اصلی این بنده با استبصار مطالب مخصوصه انحصار
نمیپذیرفت این نسخه بر صحایف مترتب می گشت و فصلی از دیگر تحقیقات ایشان
[illegible] میشد لعل الله یحدث بعد ذلک امرا [illegible] که این
وجیزه ذکر [illegible] من حیث المجموع بر مقدمه و دو حرف و خاتمه اختتام
یافت **مقدمه** در آفرینش موجودات و ترتیب سلسله اسباب و ربط عوالم
موالید **حرف اول** در وضع کره ارض و کشف ارض و بحار و تقسیم و تجربه ارض مکشوف

حرف جیم در بنای حاجی ترخان کیفیت عمارت و استیلای روسیه

باین بلد مقدمه ذکر بعضی از آداب و قواعد جاریه روسیه و عمده دفتوی

این ممالک حکایت بکمی متکیف چه میشد که عبارت نسخه نیز بحسن بیان

که عادت طبع مترسلان است آراسته بودی و هم فائده در کتاب حج آمدی

بکمی تفرج خاطر ناظران از بدایع الفاظ دیگر رست زنشاط ضمیر از

نوادر معانی کنم ابن الزام که کفی و تدبر پسندیده است که کلا نیز باین فن

علاقه باسر اظهار فضل و بلاغت باشد کفی بالله شهیدا ما ازین تتبع

ناقص نادم و کلال مرا چون نی نالهای سوزناک زبان است

نظم ای همنفسان آتشم از دل بگریزید ❊ هر کس که نفس زد بمن دشمن بنشست

بسراغ عقل و بکنم و هوس که در من کلان مرتب مرا باز ملک مامور کرد

و مرتب امور ازو خو شد که همه آیه فراموشی خاطر است و بطلان

مانده بضمیر وما اوتیتم من العلم الا قلیلا مارا همه اسباب پریشان بود

و دیگر اینکه سخن سید در صورتی تجلیه فصاحت میتوان آراست که بیان

و بیان مطلق بعنان باشد و کلمات بتغییر صورت از معنی مقصود خارج

نشود بنا بر این نسخه غالب بر ذکر الفاظیست که تغییر آنها منافی معنی مقصود را

نه

فرضا لفظ ارو پا را با چه لفظ ردیف کنند که عیب نماید و کلمه امریکا را

بکدام لفظ مستعمل ترجمه نماید که بمردم شکل و بنا مثل نشود مستمع و قایل

بمحاجه نغمه شده و داستان فقیه سفینه شود که مسئله مختلف فیه

کهف در مجمع عالم تکفیر شس کردند مدتی آواره سفر عتبات و ارض

اقدس بود برای شاه و رتبه تحبس داشت تا در کهنه مدارس نسخه مندرس

یافت و در ان نسخه قول ضعیف دید که تقویت او و الزام خصم میکرد

عمری در زحمت بود که کهنه کتاب را بجمع اصحاب که هر یک جلیه

متفرق بودند می نمود یکی از اصحاب به تصحیح کشف و انم تو در دعوی

صادقی لکن چه دانم که قول معروف بگذاری و سخنی گوی ما را این

همه رنج بیهوده بری و بنده چنان میدانم که در کمال حافظ عربیت

سیاق فارسی را از دست که هشت و صحاح و قاموس را لزوم ما لا یلزم

کتب فارسی کردن شرط بلاغت نیست و ازین سبب سخن در صنعت سلاست

ربط و سلامت لفظ ایراد شد اگر صورت تمنی فضل و دلبی دارد اگر خطاست

تمنی قصور و هیچی انما الکمال لله فقط مقدمه در آفرینش بطلان

عقاید را اگر فایده ایست بذوق سلیم صاحبان رای صاحب عایدست که

إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ خلاف هم رنگ و بو درین گلشن نگار پر
هم سیراب از یک جو همه از گلشنی پیدا آبیاری سبزه و خار از یک جویبار را
و رنگ گلهای سرخ و زرد که از شادی و درد شکفته اند از یک بهار
و این معرفت از جملهٔ آن درجات که حق تعالی وعده فرموده وَالَّذِینَ
جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا هم درین بلاد موحدی را
دیدم که پیوسته بحضرت قاضی الحاجات مناجات کردی که بار خدایا
خواص کواکب متحیره اند خمسهٔ مسترقه گردان تا از قول ثالث ثلثه
اعتراف اسرار توحید توانم کرد بالجمله این طایفه نیز معتقدند که خدای تعالی
ممکنات را در شش روز بیافرید اول روشنائی را دوم آسمان
و زمین را سیم جدا کرد آب را از زمین چهارم آفتاب و ماه و ستاره را
پنجم پرنده و شناکننده را ششم حیوانات ارضیه و آخر همه آدم را
بصورت خود آفرید هفتم روز یکشنبه بود که از همه کارها فراغت داشت
و بدین سبب فرق عیسوی در یکشنبه بکاری نپردازند در پیوستگی عالم
اسباب و ربط سلسله مرا الیه مشرب ایشان از مسلک حکما ماخوذ است
در مرتبت و این نظر نکوست چون حکمت بالغهٔ ایزدی بر آفرینش معادن

و نبات

و نبات و حیوان و انسان تعلق گرفت در خلال آب خاک
از تصاعد اجزاء جبال و تلال ظاهر شد و آب از آنها فرو
دوید عیون گونا گون و برق و باران و هاله و حریق و لونها و ابر
پدید گشت از آنجا که حکمت اقتضای پیوستگی عالمها داشت اولین
مرتبهٔ جماد که گل است ترقی کرد و شریفتر همی شد تا بمرجان رسید که شبیه
نبات است پس مزاج عالم جماد مستعد [illegible] گشت نوبت انفعال بمرتبهٔ رسید
که میان آب و هوا بود عالم نبات آشکار گردید با چهار خادم
که جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه است و اولین مرتبهٔ نبات
که خارست جهد کرد و فراز همی رفت بخرما و انگور رسید و اینها
بحیوان تشبه جستند نخل فحل خواست تا بار آورد و تاک از عشقه
که دشمن او بود گریخت و سالم ماند عشقه گیاهی است چون تاک
به پیچد وی را خشک کند و این اشراف از آن یافته که فوق
عالم خود نگریسته و قدم از دایرهٔ خویش برتر نهادند و چون نبات
کمال یافت نوبت بمرتبهٔ رسید که میان هوا و آتش بود فرزند
پاکیزه تر افتاد و عالم حیوان ظهور گرفت آن چهار خادم که نبات

داشت با خود پیدا بود با دو قوه دیگر که یکی مدرکه است و دیگر محرکه
مدرکه با ده خادم ادراک محسوسات کرد که پنج از آنها ظاهره اند
و پنج باطنه حواس ظاهره لامسه و باصره و ذائقه و شامه و سامعه است
و حواس باطنه حس مشترک و متخیله و متفکره و واهمه و حافظه است
هر حیوان را محرکه و مدرکه را با ده خادم دارد کامل است و آنکه ندارد
ناقص چنانکه مور که چشم ندارد و مار که گوش ندارد و هیچ از جنس حیوان.
از کرم خراطین ناقص تر نیست و اول این مرتبه حیوان است و آخرین
حیوان که خویشتن شبیه بانسان نموده که دلیل نسناس است بر آن سر
قامت و پهنی ناخن و موی سر خود را بانسان شبیه کرده که نسناس است
وحشی و چون نوبت انفعال بفرجه میان عناصر و افلاک رسید
انسان بوجود آمد هرچه در جمله نبات و حیوان دید با خود پیدا بود
و قبول معقول بر آن بیافزود که بعقل بر همه پادشاه گشت و جمله
در تصرف خویش گرفت از جمله عمارت کرد از نبات خوردنی
و پوشیدنی و گستردنی فراهم نمود از حیوان مرکب ساخت
و از هر سه عالم دارو گرفت و خود را بدان معالجت فرمود و این همه

بروز

بروز ایشان یافت که معقولات را مدرک شد و بتوسط معقول
خود را شناخت و از شناختن خود خدای شناس شد در احوال حضرت آدم
علیه السلام گویند که حق جل و علا بعد از آن حوا را آفرید و هر دو را
در باغی که نام او بهشت بود جای داد و از خوردن و آشامیدن هیچ
منع نفرمود جز میوه درختی که فایده او دانش فردا بود یعنی احوال
آینده ایشان بوسایل سلطان عصیان ورزیدند در سیاست آن
خدای تعالی هر دو را از بهشت عدن و مقام امن عند حضرت بغصه
ستنه صنوبریه و دانش و نادانش و موت و حیات و دیگر مکروهات
مبتلا فرمود و این عصیان در نسل او قوت گرفت قابیل شد و در قتل [illegible]
بر هابیل چه آمد بقتل او اقدام کرد و مردود ابد شد پس آدم مدتی
در مصیبت هابیل گریست و با جرایم که بر جناب باری سری دیگر
باو داد و آن شیث علیه السلام بود که اینها شیث گویند و در ایام
در ترتیب بعثت انبیا نیز کتب ایشان شد با اخبار تاریخ الجمله بطریق
ذکر هر فاریخ لذخوصنو مقدمه است **حرف اول** در وضع کره زمین و قسمت
بهفت آن حکمای ریاضی با نصف عرض با کره زمین سو که با رضیه

و امریکا معروفست چون بارض مکشوف که ربع مسکونست از هیچ جهة
راه اتصالی نداشت در حکم جزایر گرفته اند و اگر در کتب قدیمه شان
ذکری از احوال امریکا نیست ازین سبب است در ربع مسکون بسیط نظر بتقریب
و بعد شمس بهفت قسمت تجزیه نموده هر قسمی را اقلیمی گفته اند طول اقالیم
از شرق تا مغرب و عرض هر اقلیم چندانکه درازی روز نیم ساعت
تفاوت کند ابتدا از خط استوا و انتها بعرض نود درجه و هرچه
شمالی و جنوبی از هفت اقلیم خارج است بواسطهٔ افراط حرارت
و برودت قابل ابادی و عمارت نیافته اند ذلك تقدیر
العزیز العلیم لاجغرافیون این بلاد و سایر بلدان بمقتضای
سیاحت کامل انچه را که از کرهٔ زمین پیداست با قسم اوسترالیا که
بهولاند جدید معروفست پنج قسمت فرض نموده اند اروپا و اسیا
و افریقا در این زمین و امریکا و اوسترالیا که هر یک زمینی جداگانه
بوده بزعم جغرافیون ازین اوسترالیا نسبت بتمام دیگر کوچکتر است و
امریکا از همه بزرگتر است و انچه تجزیه کرده اند اب دو ثلث اوروپا
زمین نو بیشتر ندارد و کرهٔ زمین نو بصفت نارنج یافته اند با این

که

که در طرف او که نزدیک قطب جنوب و قطب شمالست نظر بتقلب
حرکت از کرویت خارج است و این در صورتیست که حرکت زمین
مسلم کلی باشد و در بعضی از کواکب نزد خط استوا طالع اند و تفاوت عظیم در خط
استوا مشتری و قطب را در سایر کواکب فرض کرده اند و چنین تقریر این مسایل محتاج
کره و نقشه و ذکر مباحث هیأتست زیاده بسط نداد دریاهای
عظیمه دنیا را چهار دانسته اند اول دریای ظلماتست که فیمابین سه قسمت اروپا
و امریکا و افریقا واقع است دویم بحر محیط است که از همه دریاها بزرگتر
و کنار عظیمه هر یک جهة اتصال با و دارند سیم بحر منجمد شمالی اوروپا
و اسیا و امریکاست چهارم بحر منجمد جنوبیست که بقطب جنوب احاطه
دارد و از جزایر جانبیت و در شمالی خط استوا از جنوبی بزرگتر دیده اند
و جهتش این است که طول مدارات افتاب در طرف شمال بیشتر است
و آب را بیشتر جذب کرده تحقیق اقسام پنجگانه و اجزای آنها در
ذیل پنج فصل بیاید اقلیم اوروپا از قسم اسیا جدا اول از دول و نهر اول نهر
دون و بحر ازاف و بحر اسود و خلیج قسطنطنیه و بحر مرمره و بحر ابیض و بعض از انست
و فیمابین اروپا و افریقا مابه التمیز نیز همین بحر سفید است و بحر ظلمات که

محیط غربی الف حد غیر امریکا و اوروپاست و کنار و خلیج در ارض اوروپا
هشت است ۱ بحر ابیض موسکوی ۲ بحر بلطیق ۳ دریای نسا ۴ بحر زود درزه ۵ دریای
لیک ۶ دریای روم ۷ دریای خلیج سیاه که او را چون دنیک خوانند ۸
دریای ازاف و کوههای شامخه اوروپا شش است ۱ اورال
۲ کرپاسین ۳ الپ ۴ پرنات ۵ اپنین ۶ بلقان و نهرهای عظیمه اوروپا
بیست و یک است ۱ اوربنا ۲ نوی ۳ نیمن ۴ فسوتولا ۵ دودا ۶ رین
۷ تامس ۸ سین ۹ لوار ۱۰ کارون ۱۱ تاجه ۱۲ نهر وادی کبیره ۱۳ ابره
۱۴ رون ۱۵ اربنو ۱۶ اتر دلیه ۱۷ اطونه ۱۸ ونیپر ونستر ۱۹ دون ۲۰ ارتل ۲۱ و جزایر
معموره واقعه در اوروپا ده است ۱ ارلاند ۲ اسلاند ۳ سیلیا ۴
ورنقه ۵ قندیا ۶ مارقه ۷ منیرقه ۸ سیلاند ۹ برتیا نا ۱۰ و تختگاه اوروپا
نوزده است هر یک بقدر یکه مقید علم جاست در اجزاء نوزده گانه
شرح میدهد **جزو اول** از اوروپا در سلطنت انگلیز است و دست تصرف
این سلطنت در تمام نگاهبانه ارض که بری و بحریست که از هر جهت امم
جزیله در تحت حکم دارند حتی در سلطنت چین نیز بواسطه تردد سفاین
تجارتها و مباحثات در فیما بین ایشان شد راه یافته اند و مکان اصلیه

ایشان

ایشان چهار ولایت ۱ انگلترا ۲ سکوتیا ۳ ارلاند ۴ نس با جزایر
محاورانها که متصرف ایشانست مضافات سلطنت انگلیز از قبیل
و نها جزایر و غت ۲ و جزیرهٔ غرنزیه و جزیرهٔ برسیه و لورس است
و از شمال اوروپا جزیرهٔ هلگولاند که دهنه نهر الب است و از جنوب
اوروپا اقلیم جبرالتار که در مدخل بحر روم واقع است و جزایر مالطه و غوزو
و کرفو و زنطه و باقی جزایر بحر یونان و از آسیا بلاد هند و جزایر
واقعه در بحر هندی و امم هندیه که بعضی بطوع و بعضی بقهر مطیع شده‌اند
و در سه شهر عظیم کلکوتا و مدرس و بمبئی است کرسی حکم گذارده اند
در بزرگ عظیم در شهر کلکوتا نشسته است و از شمار ملیون که هر ملیون
هزار هزار است آدم در بقیه اطاعت دارد و در هزار و هشتصد و چهل
مسیحی بهانه ملک افغانستان ممالک سند را بتمامه متصرف شده‌اند
جزایریکه از آسیا دارند جزایر سیلان است و از قسم افریقا درلوا
کیپ بلادیکه بعربی راس الرجاء الصالح و بزبان ایشان گود هوپ است
و جزایر قدیسه هیلانا و جزایر اسنشن که بعربی صعود گویند و در بحر
ظلمات واقع است و جزایر موریسه واقعه در بحر هند که بجزیرهٔ فرانسا

معروفست واز شمال امریکا ولایت لبرادور در نواحی هدسن و
سکوشیای جدیده در نواحی نیوبرنسویک منابع این سه ولایت جلود وحشی
وبعضی جزایر در شمال امریکا تازه یافته ومتصرف شدند مانند سانت لورنت
نیوفوندلاند وکاپ برتون جزایر ادوارد دار الملک جزایر برموداس
واز هند غرب امریکا جزایر جامائیکا وبرباروس وترینیداد وگریناد
وانتیکوه وقینسنت وتوباکو وکیتس وترتولا وجزایر بهامات
اینها همه وسیع وکثیر الزراعه است متاع تجارت که ازینجا
میبرند نیشکر وپنبه واقسام فواکه ونیم سیاه وسرخ وچوب خیزرانست
از جنوب امریکا بلاد دیمراو بربیس است وسیب کوی بویست از
قسم اوسترالیا والس الجدیده والکه متصل بارض وان دیمن و
زیلاند جدیده است وجزایر بریتانیا که امکنه اصلیه انگلیز است امروز
معمورترین امکنه عالم است وبزرگ شهر بریتانیا بل از همه شهرهای
دنیا بحسب عمارت وجمعیت وثروت وحرفت وحکمت لندن است
وجمعیت شهر لندن موافق تقویم سال روسیه دو ملیون وسیصد و
هفتهزار وپانصد نفر معین شده وبعد از لندن لیفیورپول وبرستل

ونیکاستل

و نیوکاستل وبرهان کرشت آنجا یکی مدرسه های وافره علمیه آنجاست
از جمله دو مدرسه اکسفورد وکامبریج است که در هریک سه هزار
شاگرد تلمذ دارند ودر اینکه مشتمل از رجال معدودی مخلوق ازین
بلاد بسیار جزایر نیز صنعت جدید وروز شهر بریتانیا که کمال
بر منگهام سفلید ومانچستر وشیمنه در چهار شهر لیدس یونت قراکت
ما انگلیس تیشیر وصنعت بلور در شهر نستافورد وشیر وحرفت پنبه
در شهر مانچستر ومعادن بسیار از مس سرخ وسیاه وآهن وسنگ زغال
درین بلاد هست مس سیاه خوب در کامبر لاندات ممالک اصلیه
انگلیز بواسطه کثرت خلیج بجزیره شبیه است وحال شهرهای شان
بر نهرها که بخلیجها پیوست بساتین ومزارع شان باین آب سیراب
میشود وزبانشان غالب بمقتضای کثرت مقدرت است ودر لغت
لاتینیه وایطالیانیه وانگلیزیه بروستانط یعنی حجاجه کننده در دین
دیگر از انگلیزیه تابع کنیسه رومانیه اند که پاپان باشند چهارده سقف
عظیم شان دارند دو از اینها رئیس الاساقفه اند وضع حکم انگلیز
بر حسب تدبیر وثروت جزء دویم از اروپا در سلطنت نوبد است

تختگاه سویدیون شهر استوکهلم است هشتاد و شش هزار است و بزرگترین
شهرهای ایشان است بلکه در اروپا نیز این شهر بزرگی معروف است و جزیره
مشهور آباد در حوالی این شهر واقع است و سویدیون را چهار شهر بزرگ
دیگر است که مشهور است کالسکرونا نیکوپینگ اوپسال و علوم و حرف
ایشان بیشتر در شهر اوپسال است که با استوکهلم چهل میل راه است در هزار و
هشتصد و چهارده مسیحی پس از استیصال نوپلئون بناپارت که بناپلیون
مشهور است سویدیون ولایت نوروج را نیز اضافهٔ ممالک خود
کرده اند و این ولایت از متصرفات پادشاه دنیمارک بوده دو شهر
بزرگ دارد یکی کریستیانیا پایتخت که در تداول ایشان [illegible] و دیگر درونتهایم
اهل سوید و نوروج بیشتر صاحب صنعت اند غالب تجارت ایشان از
مس و آهن و [illegible] مخصوصه ایشان است جزایر [illegible] از هند غرب
در دست ایشان است و اینها بقا مملکت [illegible] و بلاد وسیعهٔ نواحی
بحر بالتیک را نیز متصرف بودند حال از مضافات ممالک روسیه است
دیانت اهل سوید پروتستانت است انواع وحوش و طیور را صید
میکنند گوشت همه را مباح میدانند جنسی از بهیمه است که خاص این مملکت

بزرگی

بزرگی شتر بزرگ و در همه فصل فربه است گوشت آن از اکثر گوشتها
گواراتر و لذیذتر میدانند و دیگر از صید طیور [illegible] هر یک را تحصیل کرده
باندک وقتی اهل پنچه و بعضی دهات آنجا معاش میکنند زراعتگاه
اینها اکثر در طرف جنوب ممالک ایشان است در طرف شمال بواسطهٔ فرط
برودت زراعت ندارند بلکه اشجار میوه نیز بعمل نمی آید حکم ایشان
برحسب ارادهٔ پادشاه است و در شهر دیوان شورا دارند حاصل شورا
بعرض پادشاه میرسانند **جزء سیم** از اوروپا در سلطنت دنیمارک است ولایت
اصلیهٔ این سلطنت بلاد جزیره و شلسویک و هولستین است با جزایر چند و از آنها
که زیلاند و فونن و لعلاند و فلستر و بورنهولم است و جزایر دیگر
دریای بالتیک و مضافات این سلطنت جزایر فیرو و ایسلاند و بعضی از
نواحی گرینلاند و بلاد و جزایر [illegible] از هند غرب و
ولایت ترانکوبار از هند شرقی است تختگاه ملک دنیمارک شهر کوپنهاگ
کپنهاگ است و واقع است در جزیره زیلاند جمعیت شهر کپنهاگ یکصد و
سی هزار است شهرهای معروفهٔ این سلطنت [illegible] و اسلسویگ
نمیکنست اراضی اینها همه زراعت خیز و اهالی ایشان غالبا

خاص در زراعت دارند و در سایر صنعتها بر استادان ماهر [illegible]
زده سفاین تجارت اینها در دریای بالتیک است و بابت این
طایفه بطریق پروتستانط انگلتره است و حکم شان برخلاف ارادهٔ
پادشاه و صلاح حال رعایا است بر طبق مشورت که در دار الشورای
هر شهر میشود معاهدات فیمابین پادشاه دنمارک و پادشاه سوید
شبیه معاهدات است که سابقا فیمابین انگلتره و فرانسه بوده

جزو چهارم

اروپا در سلطنت روسیه است امروزه هزار و هشتصد و بیست و یک
مسیحی است هیچ سلطنتی بوسعت ممالک و کثرت سپاه مقابل سلطنت روسیه
نیست و چون آبادی و جمعیت این ممالک روز بروز در تزاید است
اکثر اراضی شمالیه از فرط برودت مسکون نبود در این ازمنه جدید اکثر
صاحبان آباد کرده و خلق زیاد سکنی داده اند چنانچه در بلاد سیبر
شهرهای عظیمه و عمارات خوب بنا شده و نظر معادن طلا و نقره
که آنجا پیدا شده ساکنین بلاد سیبر بیشتر متمول شده هزار و هفتصد و
نود مسیحی ملکه کاترینه بزرگ به حکم متمکن شد از اوروپا بلاد لهستان را ضمیمه
ممالک روسیه کرده و از آسیا جمله ارض قبایل شمالی بلاد تاتر و چند ولایت

از

از ممالک آل عثمان را بعد از ملکه کاترینه سلطنت پاول
پسر او که مدت سه سال بود اسکندر بن پاول برادر بزرگ امپراطور
حالیه ممالک روسیه است بر سریر حکمرانی نشسته و اطراف
فرستاد و در اروپا و آبادی بلاد کوشش نمود و مملکت فینلاند را از
سوید بدون انتزاع و منضم روسیه افزود و باقی بلاد لهستان را از
پروسیا گرفت و دیگر از قسم آسیا قفقاسیا و چرکس مشهور است بلاد
گرج را جمیعاً متصرف گشت و از امریکا جزایر و ناحیه الاسکه را مالک گردید
و تجارت که جلد سمور و دیگر امتعه تجارت آنجا را در بلاد روسیه
[illegible] اول که در این عهد [illegible] ششم سلطنت امپراطور اعظم
نیکولای اول [illegible] شکوه سلطنت روسیه از همه ازمنه بیشتر
شد بعضی از ممالک عجم [illegible] آذربایجان و بسیاری از بلاد آل
عثمان ضمیمه ممالک خویش نمود با جمیع سلاطین عالم عهد دولت
محکم کرده وکلای معتبر او در تختگاه هر پادشاهی حتی سلطنت چین
و ختا و بلاد امریکا مأمورند [illegible] و این سلطنت سابقا شهر مسکو
بود در سنه هزار و [illegible] هشتاد و [illegible] مسیحی پطر کبیر [illegible]

دسوجل بحر بالتیک را تصرف آورد شهر پتربورغ در نزدیکی
دریای مزبور بنا نهاد و از تاریخ مزبور تا کنون تختگاه روسیه
دار السلطنه پتربورغ است ثانیاً اعظم از همه شهرهای روسیه
بحسب آبادی و جمعیت و مکنت و صنعت شهر مسکو است مسکو را
از شهرهای بزرگ دنیا میدانند بناهای قدیمه در این شهر بسیار است
و چون تختگاه قدیم بود اکثر عمارات عظیمه و کنیسه های عالیه
مسکو در بلاد روسیه با همه شهرت است اهل خود مسکو این زمان در جمیع
صنعت ها چنان ماهر شده اند که اهالی ممالک روسیه از امتعه
سایر بلاد مستغنی اند جمعیت مسکو را در سال قبل شمرده اند سیصد و
هشتاد و سه هزار و هشتصد و نفر است و از پتربورغ با نهصد و ... هزار
و بیست و چهل و کسور است تفاوت جمعیت مسکو و پتربورغ از سکنه نیست
بلکه اهل نظام در پتربورغ همیشه زیاد اند غیر مسکو و پتربورغ شهرهای بزرگ
دیگر در بلاد روسیه است در هر یک لطافت و حسن عمارت و فرط آبادی
و جمعیت مشهور است ریگه بکاف فارسی ریغل (?) ارکول (?) ناوروگوراد طوله
و قزان بکاف فارسی از جمله بلاد (?) در این شهر از عجایب بر رودخانه (?) است

نمیکنند

21

نمیکنند و مدار رایج یعنی چاپارخانه ایشان سکه های بزرگ است که
بدو رشته می بندند حاجی ترخان تا بالنگ سیبر از کوشک سیبر ... خلیج سیبر
یکی لنگ سیبر طریق حکم روسیه بر حسب اراده پادشاه است و قوانین قضایی
قواعد عقلیه در هر بلدی حاکمی گذارده اند و دیوانخانه ها برای امری
معین شده اند اما دیوانها با تعلق امر یکدیگر مطلقاً مربوط نیستند
مداخل هر ولایت بخود خزینه دارد است که از جانب پادشاه در آن
ولایت وارد را روانه دار السلطنه میکند موجب حاکم و جمیع حساب
منصب و ضابطه مامورین دولت باید از پتربورغ متاع تجارت
بلاد روسیه بیشتر در بهطه (?) کثرت معادن از جنس فلزات خاصه آهن و مس
و ماهوت و ظروف و شمع و منسوجات ابریشمینه و بلوریات این ممالک
نیز در این ازمنه بامتیاز رسیده و همچنین آلات حرب از جمله کارهای
مشهور عمده دولت روس است در این ایام با تمام روسیه راه آهن است که
از پتربورغ بمسکو ساخته شده بمسافت هفتصد ورست از این سه فرسخ (?)
ورست روس یک فرسخ ایران است شانزده ساعت از مسکو به پتربورغ میرود
خارج آن بطور تخمین چهل و دو کرور تومان پول ایران شده در مرور سال (?)

حکم عام صادر شد که چهار مرتبه نظر با کره که جلوس تخت شخص
بیست و چهار مناط ده/دوازده منات هشت مناط چهار مناط
و مناط و پول نقره است سه هزار و ده شاهی رایج است این روزها
در تشخیص راه مبالغه کرده اند که ۱۲ ساعت از مسکو بپترزبورغ میروند
مخارج راه مزبور را آنچه خبر مستحضر شد هشت ملیون مناط است
در صد و بیست کرور مناط باشد و چهل و دو کرور تومان پول ایران
فرض کنونه هر باندک نانی مداخل آن مملکت مخارج را خواهد کرد
بیشتر آبادی این بلاد از کثرت و ارزانی غله است اینجا است مستعد بود
زمین و زراعت گاه روسیه بمرتبه ایست که زارع و فلاح شان زحمت
زراعت بدانند جز پاشیدن بذر و درویدن غله دیانت شان نصاری
متابعت کلیسه روم و جماعت پروتستانط و بعضی کاتولیک و نظام کل
رعیت بکلیسهای صعبه قرار داده اند برای رعیت **جزو پنجم** از
اوروپا در سلطنت نمسا است نمسا در ازمنه قدیم یک امپراطوری دست این
اوقات بیشتر قسم منقسم است هر قسم را جزوئی از اجزای نوزده گانه
اوروپا گرفته اند در هر قسمی پادشاهی و تخت گاهی است و اولین قسم نمسا

که جزو

که جزو پنجم از نوزده جزو اوروپا محسوب میشود سلطنت اوستریا است
و این سلطنت در بلاد اوستریا و بوهیمیا و مورافیا و قسمی از سیلیسیا
و نزول و مملکت هنگاری و ترانسیلفانیا و کرواتیا و سکلاوونیا
و گالیسیا در بلاد لیه و سیلان و فلینیسیا در مملکت ایطالیا و دلماتیا
و نخهاو اوستریا در نواحی بحر ادریاتیک است و تخت سلطنت شهر فینای
واقعه در اوستریا است که بر کنار نهر طونه واقع است و پادشاهی
که در تحت حکم امپراطور اوستریا است بعضی پروتستانط اند
و غالب تبعه کلیسه رومانیه و در میان ایشان از مسلمون و یهود نیز هستند
امتعه تجارت ایشان بیشتر از ولایت بوهیمیا و سیلیسیا است
جمعیت شهر فینا یکصد و پانزده هزار است **جزو ششم** از اوروپا
در سلطنت پروسیا است که قسم دویم نمسا است ابتدای این مملکت
از بلاد پروسیای قدیمه است که واقع است بر نواحی دریای
بالتیک و قدری از لیه و تمام براندبورغ و سیلیسیا و ولایات
دیگر در شمال نمسا و بعضی بلاد در وسط نهر راین و بجمیع و اهر بلاد است
که هم در تصرف این سلطنت است و اعظم شهرهای ایشان که در این ازمنه

تختگاه پادشاه پروس برلین است جمعیت شهر برلین در تقویم سال
قبل روسیه چهارصد و بیست هزار معین شده و در زمانهای پیش
کونیکسبرگ بوده و این شهر باز در غایت جمعیت و آبادی است
و چهار شهر عظیم دیگر دارند که آنها نیز معمور است و نزدیک بستتین
و برسلاو و کولن است دیانت ایشان بطریق کنیسه انگلیز و پرو
تستانت است و حالت حکمشان بر حسب اراده پادشاه مدارس
معموره ایشان در شهر برلین و هلی و کونیکسبرگ است اهل پروسیا
در فنون حرب بسیار ماهرند و بشجاعت و تهور معروف اند

جزو هفتم از اوروپا در سلطنت بافاریا که قسم سیم نمسا است
تختگاه این سلطنت شهر مونیخ است طریقه حکم ایشان این است
که ابتدا اعیان ملک مشورت می کنند بعد از آنکه در مصلحتی
یکجهت و یکرای شدند بعرض پادشاه میرسانند پادشاه حکم میکند
و دیانت اینها غالبا پروتستانت است بطریق کنیسه انگلیز
و بعضی کاتولیک از شق کنیسه رومانیه وضع عمارت اهالی بغیر از
جمیع اوروپا جمیل تر است و فواکه خوب درین بلاد هست اهل

معارف

معارف و علوم ایشان زیاد است و اکثر هنرها و صنعتها ید طولی دارند
جمعیت مونیخ یکصد و سیزده هزار نفر است

جزو هشتم از اوروپا در سلطنت ساکسونیا که چهارمین قسم نمسا است معظم شهر ایشان که
محل کرسی سلطنت و تخت است شهر درسدن است که بر جانب رود البه واقع است
جمعیت شهر درسدن در تقویم سال قبل روسیه هشتاد و هفت هزار
معین شده و وضع حکم ایشان بطریق ارادت است مثل بافاریا است
و دیانتشان پروتستانت در کسب معارف الهی حرص سینه و
مدرسه های معموره دارند در بلاد نمسا اهل ساکسونیا بفرط علوم و
معارف و دلالت و فطانت خیلی مشهورند و اکثر اهل محبتند
دستگاه ساعت و کارخانهای امورت و بافته پنبه و کتان و چیت
درین بلاد وفور دارد ظروف معروف سکسون از آنجا است و اکثر
عمده تجارت این بلاد در شهر لیپزیک است

جزو نهم از اوروپا در سلطنت ورتمبرگ
که پنجمین قسم نمسا است این سلطنت در جنوب بلاد نمسا واقع است کوچک
شهر این تختگاه سلطنت شهر شتوتکارت جمعیت شهر شتوتکارت
موافق تقویم سال قبل روسیه پنج هزار نفر است و دیانت بیشتر ایشان پروتستانط

حالت حکام آن حرّیت بطریق بافابا و در بعضی قواعد نیز شباهت کامل
بممالک ینکی دنیا و بافابا دارند و اهل معرفت صنعت ایشان زیاد است
ارض آنجا هم نیکو است تمام میوه‌ها و حبوبات ایشان بجهة استعمالات
مدرسه‌های آن بلاد بیش از قسمهای دیگر نمسا است عموم در شمارک اکثر
صاحب علم و بهره لغت ایشان آلمنه مدرسه بزرگ ایشان واقع در شهر
اشتتکارد است اسم مدرسه تبینکن **جزو دهم** از اوروپا در سلطنت
هنوفر قسمت ششمین نمسا است تختگاه این سلطنت شهر هنوفر است که باسم
مملکت موسوم است جمعیت شهر هنوفر چهل و دو هزار است وضع حکام آن
حرّیت بطریق سایر بلاد نمسا در اکثر قواعد نیز ینکی دنیا و بافابا شبیه هم
دیانتشان پروتستانت است در نمسا سوای این شش قسم سلطنت سی و
یک دولت کوچک هست که دین ازینها اما هر جا بطریق آزادی است
دارند و در آزادی کسی متعرض ایشان نیست سیاست اینها با قضات
شوره که بکرده حکم رئیس است شهرهای عظیمه ایشان حمبرغ کاسل دارمشتاد است
که در شمال بلاد نمسا واقع است نزدیک نهر این جمعیت شهر دارمشتاد
در تقویم سال قبل دویست و سی هزار معین بود و فرنکفرت نزدیک مملکت هنوفر

و مکلین برغ است کنار بحر بالتیک و دختر پادشاه شهر دارمشتاد
زن الکساندر بن نیکولای ولیعهد امپراطور ممالک روسیه است و سبب آنکه
از ممالک دیگر زن اختیار میکنند این است که موافق قانون آنها عقد و
نکاح منسوب نزدیک را جایز نمیدانند مگر از هفت بطن در گذشته باشد
جزو یازدهم از اوروپا در سلطنت نیدرلند است مدار این سلطنت سابقاً
هر یک پادشاه بوده و در این اواخر دو قسمت شده و هر قسم سلطنه علیحده اکنون
دارد و باین جهة هر یک این دو قسم جزو از اجزاء دوازده گانه اوروپا
محسوب میشود **اول** هولاند است که تختگاه این شهر امستردام است جمعیت شهر
امستردام دویست و یازده هزار است مملکت هولاند همه کثیر المنفعه است
و هر قسم تجارت در آنجا ممکن است از هند شرقی و ولایت ترکستان
و دهات منحصره آنها را دارند و از جنوب امریکا و ولایت سورینام
که در بلاد دیگر نیست متصرفند و خوار عطاریه هند نیز در تحت حکم ایشان است
شهرهای عظیمه ایشان روتردام هاک کودا لیدن هارلم است اطراف
دیانتشان آنها که در نواحی شمالند بنقش انجیل و کتب مقدسه معتقدند آنها
که در جانب جنوبند تابع کلیسه رومانیه‌اند شهرهای هولاند همه معمور و معتدل

الهوت و آبهای خوشگوار دارد که مجموعاً از چشمه سار است و چشمه سارها از غلب
در شوارع جریان دارد و برای تفرج باغستانهای کوچک در انهار
چشمه سارها بر دارند مدرسهای خوب بنا کرده اند که تحصیل علم اخلاق
و بازیچه معارف در آنجا میکنند و اهل هلند در بیشتر صنعتها کامل هستند خاصّه در
ساختن کشتیها و براندن سفاین که در این فن استادی ایشان مسلم است
جزو دوازدهم از اوروپا در سلطنت بلجیوم است که قسم دوم بیشتر هلند است
تختگاه و ملکه اعظم از همه شهرهای بلجیوم شهر بروکسل است جمعیت شهر
بروکسل یکصد و هفتاد و ده هزار است و شش شهر بزرگ دیگر دارند گنت
بروکس انتروپ لیج لوئس میترخت و دین ایشان مطابق هولند است
و صفت حکم هولند و بلجیوم شبیه سکوتیا و بافاریا است بعضی از جزایر این
مملکت میزلند و بر هجده ولایت تقسیم کرده اند جزو سیزدهم از اوروپا
در سلطنت فرانسه است ممالک فرانسه و سلطنت ایشان معظم و قدیم است و شهر
پاریس تختگاه چنان است که بعد از لندن از همه شهرهای عالم عظیمتر دیده اند
بلکه از جهت وسعت و امتیاز عمارت و سلامت هوا و وفور هر گونه فواکه
دهقانی عیش درجه از همه شهرهای دنیا بهتر میدانند از قسم افریقا

همه نواحی کینیا و جزیره بربون و طنجا متصرف این سلطنت است
و از هند غرب جزایر مارتنیک و گوادالوپ و از شمال امریکا
ولایت کاین که در بلاد گویانا است و پاره بلاد و جزایر تازه
از شمال امریکا متصرف شده اند کاردا و نوفا و سکوتیا و کاب
برتیون و لویزیانا است از هند غرب ولایت مار دومنیکو و
از افریقا ماوریتیوس و از هند شرق پوندیکری عدد فرانسا
ویون جلیله محققاً بیست و هشت میلیون است هر میلیون هزار
هزار است ملیون اگر نقد است صد هزار تومان است اگر آدم
هزار هزار نفر است که ده کرور باشد یک ملیون و هشتاد و چهار هزار
نفر سکنه شهر پاریسند چهار هزار شهر بزرگ در ممالک فرانسا جریان
ولیو که رون و سین و لوار و گارون است و دو بندر بزرگ
و لنگرگاه خوب برای سفاین حرب و تجار تا نحو ترقی داده اند
یکی کنار دریای اتلانتیک و اسم لنگرگاه مزبور برست است و یکی
کنار بحر روم و آن شهر طولون گویند و چهار شهر معتبر عظیم در فرانسا است
غیر پاریس که اینها نیز بواسطهٔ صفای هوا و ظرافت عمارت و فرط

صنعتهای بدیعه تفرجگاه انگلیس و چون لیل پیوسته کوبند
شهرهای ممالک فرنسا غالب جای تفرج و تعیش است چنانچه
اکثر اهل اوروپا که متمولند بهانه تجارت بپاریس و سایر شهرهای فرانسه
میروند و عمر و جلال شان مبدل باقامت میشود متبع انام زنها
و لباسها از فرانسه است و از فرانسه سال بسال بسایر بلاد اوروپا
منتشر میشود بانات فرنسا در تعیین عشر کانه نیکیه تابع کنند
اوروپا و بعضی بر دست نظام اند حالت حکمشان بطریق حریت
مثل انگلیس استقلال این سلطنت وقتی بکمال رسید که از حد
گذشت که ناپلیون فرانسه گورنمنت نظام دول اوروپه اوروپا و از نقا
در از شدع خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود پس از استیصال
ناپلیون بحفظ ممالک قدیمه خود برگشته و بعضا نادرین سلطنت نیم
رسید در هزار و هشتصد و چهل و شش مسیحی که هزار و دویست و شصت و
دو هجری است بلفی از دولت پادشاه خود اسلوب اقتدار و مدار
سلطنت را بمشورت و قضای رای جمهور که انتخاب شده رئیس جمهور
جواهرزاده برینه بزرگست که ناپلیون باشد جزو چهاردهم از اوروپا

در سلطنت اسپانیاست وسعت ممالک و قوام ملک اسپانیا نشاید
الوصف است این سلطنت مشتمل است بر چهل ولایت و سه جزیره
معظمه که نامهای آنها ایفیکا و منورکا و مایورکا است و در بحر روم
واقع شده اسپانیا را اسپنیول هم میگویند در قسمی از نقاط آن کشور
که از بلاد عرب است تحت حکم ایشان است با جزایر کناریا در بحر
اتلانتیک در آسیا جزایر فلیپین و شهرهای نیاری و قطعهٔ درین جزایر
کوبا و پورتوریکو و اخر زمین های مشرقیه مارد و میگویند از شمال و قطعه
امریکا مکسیکوی قدیمه و جدیده و کالیفورنیه و از قبلی قلیبر و بلاد
و گرناداهای جدیده که بقرناطه هم موسوم است و پیرو و کیلی و
بونوس ایرس این تا ان امریکائیون این بلاد را که در امروز نفی
دارند تختگاه سلطنت اسپانیا شهر مادرید است که در وسط مملکت
واقع است جمعیت شهر مدرید موافق تقویم سال قبل دویست و بیست
چهار هزار نفر است غیر مدرید چهار شهر معروف و بزرگ دارند
کادیر سیفیل گرنادا سارا کوسا در اطراف این بلاد جمع چوب
خوب میشود و سیب و شفتالو و امرود و زیتون در غایت امتیاز و محل عمرانه

درازی تا کنار این ولایت را اوقاق میگویند بجای نمود لیمو
که از قریه بقریه میرفتو میوهای گرم سیری نیز بهمین قسم نمکر
نیشکر خوب در ولایت اندلس میشود دیانت اسپانیا متابعت
کنیسهٔ رومانیه است و حاکم ایشان برحسب اراده پادشاه است
سابقا سلوک ملوک اسپانیا با رعیت خوب نبود درین ازمنه طریقه رافت
در رعایت پیش گرفته اند و خلق راضی اند **جزو یازدهم** از اوروپا
در سلطنت پورتکال است ولایت اینها در غربی اسپانیا
واقع است مملکتشان از اسپانیا کوچکتر است لاکن بسیار آباد
و پر منفعت است از افریقا جزایر کاپ فیرو و سپاکو مواجی
گینیا در تصرف ایشان است و جزایر ازور را که فیمابین افریقا
و اوروپا است نیز اینها متصرف اند در بر افریقا بلاد کونکو و انکولا
و لوانکو و بونکو بلاد و بلاد موزامبیک و مونوتاپا و سفاله را که
در کنار دریای ظلمات است مالکند در قسم آسیا از هند شرق مملکت
گوا و در جانب چین ولایت ماکاو را دارند فتحتاح و سیکشت از امریکا
این سلطنت شده مدتی امریکا را شمالا و جنوبا متصرف بودند و این زمان

در شمال

در شمال امریکا دستی ندارند لیکن در قبلهٔ امریکا مملکت برازیل که آباد
ترین ممالک آنجاست با قسمی از گوینا و جزیرهٔ قبضه که در جانب شمال
شهر بلدها واقع است در اطاعت پرتکالیون است شهر لیسبون که برکنار
نهر تاج واقع است تختگاه این سلطنت است جمعیت شهر لیسبون موافق تقویم
سال قبل دویست و سی و پنج هزار نفر است مساوی شهر شتبوت کنار و این شهر
بسیار بزرگ و معمور است آب عذب و هوای خوب و خاک طرب انگیز
دارد اقسام فواکه ممکن است خاصه انگور دیانتشان کاتولیکی است
برحسب کنیسهٔ رومانیه و حالت حکم ایشان بر مقتضای اراده پادشاه است
بطریق اسپنیول **جزو شانزدهم** از اوروپا در سلطنت ایطالیا است
که هشت حصه است **اول** سردینیا است که تختگاه و شهر بزرگش طورین است
جمعیت شهر طورین یکصد و سی هزار نفر است و ولایات پیمون و صافوی
و جنوا و جزیرهٔ سردینیا بتصرف این پادشاه است **دویم** بارما است
که تختگاه و شهر بزرگ این سلطنت نیز بارما که اسم مملکت است مشهور است
جمعیت شهر بارما سی هزار نفر است **سیم** مودینا که تحت حکم تربودینا
موسوم است **چهارم** پالب که تختگاهشان شهر لوکه است جمعیت شهر لوکه

یکصد و چهل و شش هزار نفر است پنجم لوکا است که شهر حاکم نشین
ایشان هم لوکا شهرت دارد ششم دهقه ترسقانا است که جای حکم
ایشان شهر فلورنز است جمعیت شهر فلورنز نود و هفت هزار است
هفتم ناپولیت که دار الحکم انها هم ناپولی نامیده شد جمعیت شهر ناپولی
سیصد و سی و اند هزار است هشتم مارینو و سن مارینو است این در
ولایت نسبت به تمام دیگر کوچکتر است و هر یک دهقان یعنی حاکم جداگانه
دارند کسی متعرض ایشان نیست هر جایی از تمام ایطالیا کوچکی سلطنت
ندارند مدار ایشان بار اراده‌ها قرار است رئیس و حاکم دهقان کوینه
ولایت مارینا و لسبیار را که سابقا دختر پادشاه اوستریا که زن ناپلیون
بود تصرف داشت درین اوقات دهقان پارما متصرف است و نواحی
فسانه ایطاله ورثت دهقان ملکت مودنه است و ولایت میلان
و ما نتوا و قیسر یا را به بلاد و نیا دو قسم در تصرف امپراطور اوستریا دارد
ولایت اتروزیا در تصرف در حکم خواهر پادشاه اسپانیا بود درین عهد
دهقان توسقانا در تحت حکم گرفته اند و بلادی از ایطالیا که در
اطاعت برادر امپراطور اوستریا بود نیز دهقان توسقانا مطیع حکم خود

کرد

کرده آنچه را که مبدء آن از شهر نوالی است و همچنین اراضی
تیراجینا و جزیره سیسیلیا موسوم بصقلیه و جنوب ایطالیا که
پایان یران متوسلا بودند همه در تحت حکم پادشاه ناپولیت جبل
نار شهور در جزیره سیسیلیا واقع است کوهیست بر کنار دریا و
مشرف بر دریا بس بلند و عظیم روز از روز در متصاعد است و دود
آتش یکی سیاحت آن بلاد رفته حکایت میکند که در کوه مزبور [illegible]
دیده شد رصاصی اللون رنگ او سفید مایل بسبز بود از آن بر فضای
آتش است و بقال که سمندر هم او گوید که سنگهای سیاه
کراخ شده مقدار جا ازین کوه بدریا میریزد و اسم این سنگها تحفات
شهور است که در فرخانه که یکی از بلاد ما وراء النهر است نیز نظر این
کوه است سنگهای سوخته انجا بشیشه ماننده است صنف که ارزان و موم
دیگر را شفته کنند جابها بطریق هیچ دیگر این [illegible]
جزیره سیسیلیا بسیار معمور است باغات و زراعت گاه [illegible] منفعت
دارد و همه میوه ازین جزیره پاکیزه و متعارف است نظر به [illegible] همه
بلاد ایطالیا دارد و محصول این جزیره همه جا برده میشود جزء پنجم هم

از اروپا در سلطنت سوئیس است و در این سلطنت و سلطان
و قرنها و طالبان را نیست منتهی است بر کوههای شامخه و فضاهای
وسیعه فیمابین دوازده حاکم قسمت شده که هریک بطریق عدل
و انصاف حفظ حوزه حکومت خود میکنند حالت حکمشان از آزادی است
و صلاح رعیت معتبر است و کلام قائم دوازده گانه سالی یکبار در
مشورتخانه جمع شده و بعضی اصلاح و ترتیب رعایا و دیگر
احوال بلاد را میکنند اگر از کسی غرضی یا بود ... مرتبت عرضه
ظاهر گردد العیاذ حکم عزل او نوشته میشود و از رعایای آن قسمت
وکیلی دیگر میخواهند اعظم بلاد اینها برون و جنیوا و باسل و لوزن است
جمعیت شهر برن بیست و چهار هزار نفس و نفوس است و بار ... شان
پروتستانند و در بعضی از بلادشان کاتولیکون تبعه کنیسه رومانیه
باشند و مثل اهل پروس خلق شده بحرب و شجاعت از هیچ پادشاه اندیشه
ندارند هم برابطه شجاعتی که دارند و هم از جهت استحکام و متانت امکنه
و مانعها قبل از این در طاعت امپراطور اوستریا بوده خواستند
آزادی شدند و با وجود عصیان ورزیدند بسیاری از لشکر اوستریا در بلاد

برخی

بعرض فنا رسیده و بالاخره امپراطور مزبور ازین بلاد مسلوب الاختیار
و اینها بحریت و آزادی مسلم شدند جزو پنجم هشتم در اروپا در سلطنت
آل عثمان است آل عثمان طایفه از ترکمانان خلافت هارون
الرشید از بلاد مشرق بهوای خدمت او ببغداد آمدند باز حادثه مغل
حمایت او پناه جستند و بر ابطال ربیلی که در عمارت داشتند همه
رفته بجانب اطراف منتشر شدند و بفتوحات بلاد عرب یوماً فیوماً
قوت میگرفتند تا محتاج الیه دولت و مایه افتتاح ولایات و نظم
بلاد شدند چون روزگار بنی عباس روی بضعف نهاد این طایفه
نیز صفحات عرب و اطراف بحر الکور قسطنطنیه را تصاحب کرده در این
ازمنه سلطنت ایشان در قسم اروپا و آسیا و افریقا امتداد دارد لیکن
از اروپا ولایت بغدان و افلاق و ناحیه جنوب شمالیه یا جزایر
این نواحی را متصرفند و از آسیا اناطولی و ارمنیه و عراق عرب و
ساحات را دارند و از افریقا بلاد ... و قبایل عرب در تصرف
اطاعت این سلطنت است تختگاه ایشان قسطنطنیه است که بعد از استیلای
آل عثمان باسلامبول موسوم شد فیمابین روسیه شهر قسطنطنیه قسطنطین

آپل مشهور است و این شهر بحسب وسعت و جمعیت و عمارت سیم شهر دنیا
و در تقویم سال قبل از سنه جمعیت شهر قسطنطنیه را هشتصد و سیزده
هزار نفر نوشته بودند و شهرهای عظیمهٔ دیگر در ممالک آل عثمان است
و همه بلطافت و کمال آبادی و کثرت خلق معروفند در هزار و چهارصد و
پنجاه و دو مسیحی که بنای آن قسطنطین پادشاه قسطنطنیه و پادشاه
مملکت رومانیه محاربه شدید آل عثمان قسطنطنیه را متصرف شدند
معادن نقره و مس در محروسه آل عثمان است که سال مبلغها از آنها
منفعت میبرند معدن معروف ایشان در جبال ... ارمنیه است
که نقره زیاد بعمل می آید و معدن مس ... و دیار بکر حاکم آن
بمقتضای ارادهٔ سلطان است از دار السلطنه بهر شهری وزیری مأمور است
و از جانب وزیر به قصبات توابع مدیر و متسلم چنانچه رتبهٔ وزرای
مأمور بالاتر تعیین میشود در همه شهرها دار الشورا و اعضای مجلس رای
تدبیرات ملکی معین است که اوامر سلطنت با استحضار آنها جاری است
تا قریب هزار و دویست و سی و پنج هجری مدار نظم سلطنت آل عثمان
بر حسب قواعد قدیمهٔ موروثه ایشان و تصرفات طایفهٔ ینکچری بود باین جهة

وابنا

وابنا خلع در هر عصر از خزانه ایشان بهره میبردند سلطان محمود خان
پدر سلطان مجید خان که سلطان این عهد است بعزم قوی طایفهٔ مزبوره را
از بنیاد خلع و تمامت ایشان را بمعرض قتل در آورده و از آن
زمان تا کنون سیاست ملک آل عثمان رونق قواعد نظامی است
که روز بروز باعث آراستگی ممالک ایشان شده در دمشق شام
قونسول از انگلیز مقیم است بنا بر روایت بنده حکایت کرد که تا بیست سال
قبل اگر از اهل کلیسا باین بلاد میرسید غفلتا بقتل میرسید و بیشتر
از اینجا بر فواید مأمورین و وکلا ملتفت نبودند و درین ازمنه
بر این فواید واقف شدند عادات قدیمه مسلوب موقوف داشته کمال
حرمت را از وکلای هر دولت مرعی میدارند و دیانت آل عثمان
اسلام است شهرهای بزرگ ایشان در اروپا اسلامبول و ادرنه
و بلغراد است و از آسیا ارض روم و ارزنه و عینتاب و شام و حلب
و حماه و حمص و دیار بکر و موصل و بغداد و بصره و ازمیر و بیت المقدس و عکا
و از مصر و مدینه و مکه و جده است و از افریقا طرابلس و تونس است جزو
نوزدهم که یونان است بلاد یونان فیما بین جنوب و شرق

اوروپا برکنار بحر ابیض واقعست معموره تخمینا پنج ملیون آدمیان نشان
نصارا از جنس یونانیه روماتیه و بعضی کوتولیکو اند که تابع همین کلیسه اند
مردم روم جمهور بوده در صد سال عمر مندتا هزار و هشتصد و بیست و شش
در طاعت ال عثمان بوده و این نهایت در آل عثمان روم
بزرگ گشته و بعد مردی در فکر آزادی افتادند سلطان در صدد
تهدید برآمد و از انجا همه معبود ایشان عاصی شدند و کار
بمحاربه کشید در هر مصاف خلق کثیر از طرفین تلف می شد و باز
آتش حرب مشتعل بود خبر این محاربه ببلاد اوروپا منتشر شد و
شدت تعصب اهتمام روی ملوک اوروپا را بترحم و تعصب آورد در
صدد حمایت برآمدند سلطان را از محاربه مانع شدند و بحل
آزادی ایشان با مضا پیوست و دست آل عثمان ازین بلاد کوتاه
شد نتیجه کار به دست برای روم قرار یافت ایشان رئیس و حکمران
بود اورا بقتل آوردند در هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی ملوک اوروپا
مردی عاقل و کافی از اشراف و نجبای ملوک با فاریا را بر مسند
حکم انجا استقرار دادند **فصل دویم از حرف اول در قسم اسیاست**

واین قسم

واین قسم به دو جزء منقسم میشود یک جزء آن که در تحت حکم انکلیز و
روسیه و آل عثمان است چون در ضمن اجزاء اوروپا اشاره شد
بتکرار ان نپرداخت و بذکر نصف جزء مختصر کو تا دریاهای قسم
آسیا در بحر محیط اتصال دارد شش است ۱ بحر احمر ۲ بحر عمان و بحر
العجم خلیج فارس نیز میگویند ۳ بحر بنگاله ۴ بحر چین ۵ بحر اصفر ۶
بحر اوکوتسک و بحیره های منقطعه از محیط در قسم آسیا نیز شش است
اول بحیرهٔ خزر در روسیه کسپیکا گویند دویم بحیره ارل یعنی خوارزم
سیم بحیرهٔ وان چهارم بحیره سلطان یعنی دریای شاهی آذربایجان
پنجم بحیره منبه یعنی دریای ساوه در این زمان ششم ممتد از عراق
عجم در یکی دیگران هفتم بحیرهٔ طبریه و جبال شامخه آسیا ازدهست ۱
جبال حمالیا است در طبت ۲ جبال کادس در بلاد هند ۳
جبال قاف قاوکوس در قفقازیه که بعضی کوه قاف را همین قاف بالوکاس
دانند ۴ جبال آرارات در ارمنیه ۵ جبال توروز در انا
طولی ۶ جبال عماد یا در کردستان ۷ جبال سنجار در شام ۸
جبال لبنان در شام ۹ جبل مشهور به داوند در عجم ۱۰ جبل طور سینا

۱۱ جبل عرب در جزیرة العرب و نهرهای عظیمهٔ آسیا چهارده است ۱
دجله ۲ فرات ۳ جیحون ۴ گنگ از بلاد هند ۵ کرستنا ۶
بدراسپوتر ۷ افا ۸ کامبودیا ۹ کیانکو ۱۰ هوانهو ۱۱ سکالان
۱۲ لینا ۱۳ جلنیس ۱۴ عوبا مجری نهر اردن که در تورات
مذکور است چشمه‌اش در جبل لبنان و از آنجا بارض فلسطین میگذرد و
دار ارض فلسطین بصحاری شوره زار منتهی است جزء اول از آسیا
در سلطنت عربستان سه قسمت است یکی معمور و دیگر مواضع
خشک و سیم اراضی سنگلاخ بر بعضی از قسم معمور آل عثمان مستولیند
و بر بعضی اهل مصر و بر بعضی بیشتر از پادشاهین در مکه و مدینه و ینبع و جده پادشاهان
از آل عثمان محافظند در کمدان و عغار و دبی و نمله و حدان
و داون رسته و ملحان و جبل و صنعا از پادشاهین شهر صنعا
بر کوهی واقع است که از دو طرف آن دو نهر بزرگ جریان دارد و از این
جهة مدینة النهرین هم میگویند ارتفاع کوه مزبور بسکه زیاده راه مرتفع شده
و این شهر از بناهای طایفهٔ صلاحیون است بعد از آنکه این طایفه بر یمن مستولی
شدند بجهة محکمه نمو بنا دی شهر مزبوره بر دو چشمه و از این دو نهر نهرهای

باطراف برده مزارع و قصبات آباد کرده‌اند جنس تجارت بن شتر
صمغ و تمر و ترشی و شیرین است و پر شتر مرغ و بادیه عرب همه مسلمان است
و آنچه از اعراب که در صحاری تعیش دارند کسی تابع نشده‌اند نظام
نپذیرفته‌اند معیشت ایشان اکثر از شیر است از نتاج و محصول گوسفند
و گاو و شتر مدار دارند زراعت گاه شان نه بدرست است طوایف
معروف اینها طی و بقاره و عبیده و شمر و عنزه و قدعان و دواسر
و نجد و عقیل و بنو هلال و جدید و تون و بنو زبید و بنو صخر و
قلیون و بنو اسد است ارتطون اینها فرقه‌ها و قبیله‌ها متفرع است و
بواسطه بانظمی غالب این طوایف تنگ معیشت و تنگ دستند
جزء دوم از آسیا در سلطنت عجم است اگر در ذکر عجم از زبان قلم
لفظ جاری شود که مرهم اغراق باشد کاتب بعصبیت متهم خواهد شد
پس بسیاقت کلام بطرز الحق باید که اگر از طبق دعوی بحجی خلاف بحکم باشد
ولایت ایران منقسم است بر پنج مملکت ۰ عراق ۰ فارس ۰ آذربایجان ۰
خراسان ۰ دارالمرز تختگاه شهر طهران است و این شهر در تهرستان
اکثر عراق واقع است جمعیت و آبادی این مکان در سیان مرکز

حاق وسط ممالک محروسه استقرار یافته روز بروز در تزاید است چنین
اکثر بلاد ایران در اقلیم رابع واقع شده و شمس مربی آنهاست لهذا
این ممالک را خورشید شهریاران و وارث سلطنت قدیم دانسته
و خلق ایران را در ظل تربیت آن آفتاب **نظم** چو آفتاب کزو
تربیت گرفت جهان * یکی بکاخ حمل دان دگر بکاخ کیان *
نظم ومن هو فیها ادعیه منازع کمنکر ضوء الشمس عند
استوائها چه ملوک ایران در پیراستن ملک و آراستن ملک
و پروردن رعیت و شکستن خصم و ترتیب لشکر و رعایت رعیت و امن
داشتن ممالک و نظم ممالک اجتهادی خاص دارند و خلق ایران
در قبول ترتیب خصوصیتی دیگر است و فیما بین ارباب سیر مسلم است
در ابتدای سلطنت از ایران بوده و تجهیز سپاه و تسخیر بلاد و
قانون ملک داری از آن بلاد از قواعد قدیمه ایران اقتباس شده آبای
معظم این پادشاه با فر و جاه که در عنفوان جوانی تخت و بخت
از وجود و سر بلندی یافته و عدل و داد و امر و نهی را از روشن
او مباهات دارد و خندی چون آفتاب باستقامت رای و عنایات

مطلق

رونق ده عرصه عالم بوده و کاه خاک کنج وارمن و ایران و توران
زمینگاه ایشان بود و چون نسب این سلسله جلیله ترک بن
یافث بن نوح منتهی است ایشان که شمس القبایل بوده حسب ورود
در قوم وار بر ولیعهدان خود وصیت نموده که طبقات ترک را
مهما امکن در اکناف خویش مسلم دارند و رعایت خود از هیچ یک دریغ
نکنند و خود در محروسه ایران و تربیت هم این نحو سلوک تنزیل
جهد فرمایند حال بحکم این مالک همیشه برحسب اراده کامل
و عزم درست اندیشی پادشاه رعایا و شان اسلام است در نواحی
اصفهان و همه شهر و اطراف آذربایجان که همه متوطن شدند در زد و
کاه تبادل از طایفه مجوس ساکنند و در هر شهر قلیلی از یهود باشد
بقیه هر سال سال خزینه [illegible] بلاد ایران جمیعا منزل [illegible]
متاع تجارت از هر چیز در ایران حاصل است و غیر معادن فیروزج که
منحصر است معدنهای دیگر است از مس و آهن و سرب که صرف آلات
حرب شود یاقوت و زرنیخ که در هر اطراف بخزینه است که از بلاد
دیگر مستغنی اند بلکه از غله و میوه آلات این بلاد خلق بلاد خارج منتفع

میسرند از جبال فریدن صفهان در نهر عظیم بریزد که یکی بجهه
شرقی جریان دارد و برابنده رود مشهور رفت و دیگر بطرف مغرب
که از شهرهای خوزستان بشط العرب می ریزند و غیر اینها
رودهای بزرگ است که همه در زراعت و باغات صرف میشود ابنیه
عزیمه در ایران بسیار است که هریک از غرایب است از جمله تخت جمشید
فارس است که سیاحان تماشا رفت بدیعه اینها را از قدرت
انسانی خارج دیده اند شهرهای عظیمه ایران: طهران. اصفهان.
تبریز. یزد. قزوین. مشهد. نیشابور. همدان. کرمانشاهان. بروجرد.
زنجان. شیراز. بارفروش. ساری. رشت. اردبیل. ارومیه.
خوی. قم. شوشتر. کاشان. سمنان. طبس. بهبهان. کازرون.
سبزوار. استرآباد. بسطام. قندهار. هرات. تربت. خرم آباد.
کرمان است جزو سیم از آسیا در سلطنت ژاپان است این سلطنت عبارت از
چند جزیره واقع است بر ناحیه شرقی دریای کثیر له اقیانوس آسیا
اورنت. ایدو. نیکو. سیام ایدو و میکو هردو شهر بزرگند و پایتخت مملکت
مرسوم اند در این ولایت معدنهای خوب است از جواهر و نقره و ذرات نیکو

اهل بر بلاد معروف آن صرف عبادت اصنام و در صنعتها
بسیار ماهرند متاع تجارتشان قطنی و حریر و ادویه معطره است تختگاه
این سلطنت شهر یدو است زنهار حکمشان بمقتضای رای حاکم جزو
چهارم از آسیا در سلطنت چین است بلادی که پادشاه چین در
تحت حکم دارد در شرقی طرف ترکستان و چین است پای چین است تختگاه
پادشاه شهر پکین است و این شهر بزرگتر در چین است در ازمنه
پادشاه چین بسوی بزرگ شیادی نفوذ و تحویر است پادشاهی اد شسته
در تسایل است که نمود حکم سلطنت چین شده و در عدد شهرهای این
سلطنت اغراق گفته اند دو شهر عظیم همین است غیر پکین است که
کنانکین است که نانکین و کنتون مرسوم است پادشاه چین بیرا
قدرت ولیت در وضع حکم و کثرت نفوس و فرط علاوه که در تحت حکم
او است دارند که بعضی گمان کرده است که نفوس این مملکت از بلاد علمین
مایل نیست و اراده فرا و ده با اصحابی بدارند نظم نه بدان کو کسی دارد سودا
نه از آن سوی کسی می آید تنهائی و وحدت را دوست دارند و در این ازمنه
اهالی اوروپا و آن گشتیها می کنارت خود را بندرهای مجاوری شهر کنتون گذرانده

رفت و آمد دارند لا در نهایت ضبط و دقت با این احتیاط
باز فسادی واقع شده و انگلیز در تجارت راه تزویر باز کرده
بجریان سفاین حربیه مبالغی خطیر وجه نقد که از سلطنت چین
گرفته شد متاع تجارت اینها که بهر جا برده میشود ورق چای
و پنبه و حریر و ظروف چینی و چوب چینی است حالت حکمشان
علی الاطلاق است که پادشاه را پسر رب میدانند چنان
پاس اطاعت پادشاه فیما بین ایشان مرعی است که اگر کسی را
بکسی حکم کنند که از خود در نهایت جد خود را بهلاکت
میرسانند تا تخلف از اجرای حکم کرده باشد وزیر را امید از گونه
حکم پادشاه بتوسط مقدار در خلق انتشار یابد و این
ترتیب برای آنست که وزیر اول باشد تا اگر در تغییر حکم سهوه
او که چیزی شنیده میتوانند معلوم نمایند به نهم رسانیده تغییر پذیر
است اکثر اهل چین متمول اند و این جهت در مبالغه متعه و احد
الفقوله امانت ایشان مرتبه ایست که کجا باین صفت مفطور ند
علوم غریبه در بسیاری از بلاد چین متداول است نظیر نمیتوان گفت

تواریخ

تواریخ قدیمه که دارند سلطنت بلکه عالم خود را قدیم میدانند
اهل چین بعلاوه التحقیق تا صد و پنجاه میلیون تعداد شده اند و دیانت
ایشان عبادت اصنام و شمس و قمر و آتش و آب است

جزو پنجم

از آسیا در سلطنت ترکستان تنتر بر سه قسم است قسم شرقی در تحت حکم
امپراطور روسیه است و بر قسم وسط پادشاه چین مستولی است
قسم کوچک مطلق العنان اند مشتمل بر قبایل مختلف بر هر قبیله
امیری از خویش آن قبیله حکم دارد مثل خان بخارا و خان خیوق و
اکثر قبایل تابع و مطیع خان بخارا و خیوق اند مسکن ایشان
بیشتر در صحاری و براری است و علف زار و مرتعهای خوش آب
و هوا را طلب کرده دواب از یجا دیگر میگذرانند در وضع
عمارت تتبع فیما بین اینها نیست مگر در بخارا و خیوق آن و
در خیوق و بانت این طایفه مسلمانیت ع ازین آئین بعید
پیشه ایشان اینست که اسیر بودن و تجارت کنون و بیع و شرای
مردم و اسب و غیره مباح میدانند و بسیار قتل و غارت میکنند

جزو ششم

از آسیا در سلطنت پادشاه افغانستان حکم ایشان

در جزایر و بعضه و قطعه شرقیه ممالک چین است یک سلطنت و سلطان و هم
متفق القلب و متحد القول اند یکی در امور دیانت حاکم است و دیگر
در کارهای حرفت ملک و عقاید اهل این جزایر در اطاعت و پیروی از
در بادشاه شبیه اهل چین است و دیانتشان هم به دستور اینهاست
درین مملکت معدنهای طلا و نقره سهل الحصول است که از جمیع ممالک
دنیا بهتر است و بدین سبب اهل یاپونیا همه غنی و صاحب ثروتند
در صنعت صفاری مهارت تام دارند و معدن مس درین جزایر
بکثرت زیاد است که مطلقا در حیطه ضبط نیستند علاوه نفوس این جزایر به
سی ملیون رسیده **جزو هفتم** از آسیا در سلطنت هند است
بلاد هند درین ازمنه بشش قسم تقسیم شده و در هر قسمی پادشاهی از
اوروپا مسلط است ۱ انگلیز ۲ هولاند ۳ فرانسا ۴ دانیزی ما که دنیمارک است
۵ پورتگال ۶ اسپانیول و اقسام عظیم در تحت حکم انگلیز است
مملکت بلیسیا تمامه و دنیای بنگاله با کل بلادان و جزیره
سیلان و جزایر دیگر و کلکوتا و بمبی و صرت و مدرس و پاره
بلاد دیگر است که از آنها خراج میگیرند و در احکام تصرف ندارند به جهت

ایضاً

٤٦

اینکه لشکرشان بجرأت همراهی آنها مقاومت ندارند
متاع تجارت هندوستان که بهمه جا میرود شکر و انواع
ادویه معطره و مرواریدها و احجار ثمینه و اقمشه ابریشمینه و نیل
و حنا و تمر و غیره است هندوستان پس از استیلای سلاطین
اوروپا وضع خودشان تفاوت کلی کرده بیشتر در مجموع امور مملکت
دست حکومت ایشان از زراعت و فلاحت باز مانده بودند
و غالب از صنعتشان لم یزرع بود در حرفهای دیگر نیز بهمان دستور
ولی بعد از استقرار نظام بخلاف سابق در کسب و اقسام فلاحت
مهارت تام یافته اند دیانت ایشان اکثر بت پرستی است
نوعیکه چهار هزار نفس پروتستانت و قدری نصارا تابع
مارتوما می باشند و بعضی مسلمین و صابئیه هستند و دیانت
فرقه هنود ایشان سابق چنین بود که اگر کسی میمرد زن او هم
که در قید حیات بود با او بخاک میسپردند و آنها که اموات شوهرشان
بآتش معدوم میشدند نیز بهمین قسم الا در این ازمنه انگلیزیه آنرا
ازین دیانت شنیع مانع شده و تابع کتب مقدسه و معارف

سیاحه نموده اند از ابنای ملوک و اعاظم قدیمهٔ هند بعضی آثار
ظاهر باقی اند ولی در امروز هیچ خاصیت ندارند **فصل سیم از**
جزو اول در افریقا است افریقا بر چهار قسم است و همه قطعات
مغرب و جنوب این ارض واقع است ۱ مصر و مضافات
مصر ۲ بلاد مغرب ۳ بلاد دارفور ۴ حبش و جمله جزایر در
آن و دیگر بلاد غیر معموره و خرابه که متفرق و قبایل نجیبه بدو نشسته اند
جبال مشهور افریقا اطلس است جبال قمر و صحرای معروف غیر
ذی زرع در افریقا است که هیچ آب ندارد و بعضی را اکثر مسکون است
و طوایف سیاه رنگ که ایشان بشوعید منکوبند در بلاد افریقا
متفرقند لغات آنها هیچ فهمیده نشود سیاحان افریقا
دا و اروپا وقتی جوهر شدند بر اکثر را که در باطن افریقا است کشید
کشته و در کمال احتیاط سیر کردند بالاخره بعضی از ایشان
بهلاکت رسیدند و بعضی در ریگها ناپدید شدند معدودی بعضی
محفوظ ماندند ع معلوم شد که هیچ معلوم نشد و جزایر جا در افریقا
ما در ایس تصرف پادشاهان متعلقات و کنار دریا است ورد

دولت اسپانیول است انگلیس و فرانسه جمله و ما در جنوب سواحل
انگلیز است بدرن با فرانسه است بلاد هر متمود در جبال افریقا
واقع است **جزو اول افریقا** در سلطنت مصر است این سلطنت تا چهل سال
قبل ضمیمه ممالک آل عثمان بود چون کفالت اعتبار آل عثمان تکفایت
محمد علی پاشا که شتند استقلال روز به روز در بر آید که است
بنحویکه اولیای دولت عثمانیه از خلع آن عاجز ماند و مصر با او مسلم شد
و او شامات و بلاد مغرب و حلب و حما و حمص و غیتاب و بلاد
یثرب و بطحا و قبایل عرب و مملکت زنجبار یعنی دارفور و سنار را
اضافه مصر کرد زیرا در اداره امثال ضیق متصرف بود و اما اوقات متعوض
اروپا آل عثمان مضافات مصر را از این سلطنت مسترد داشتند و عهدنامه
فیمابین دولت مصر و دولت آل عثمان بسته شد که انحصار آن موقوف بر رجوع
صورت معاهده است محمد علی پاشا با اینکه اکثر اوقات او صرف
تربیت سپاه و تجارت بحری و بری بود در ترویج حرفه‌ها و صنعتها و نشر علوم
که همه موجب آبادی مملکت است مهارت مخصوص داشت در مصر مدرسه‌ها
بنا کرد و تدریس علوم عربیه و تحصیل صنعتهای غریبه که در هیچ بلد

متداول نبود همچنین اعمال حربیه همه در مدرسها معمول و در زمان او
زمینی در مصر و اطراف بلا مزروع نماند و خلق کثیر در پایه تحصیلات افتادند
اعراب بری که مطیع احدی نمیشدند باطاعت آمدند بر قبایل
و ایلات و عشیره ها مجلس دولت یافت او مستولی شده و آداب بانها
تعلیم میکرد و در همه بلاد مصر فرنگ نظام و قواعدی که هست که هیچ
وقت متداول نبود بهتر و بزرگترین مدرسهای مصر که او بنا کرده مدرسه
خانه است که علوم ریاضی از حساب و هندسه و جبر و مقابله و علوم و آداب
حرب و جغرافیا و لغات فرنگ و فارسی و السنهٔ اهل مشرق در آن
آموخته میشود و مدرسه ابا زعبل که در او طب بشری و بیطاری و کیمیا و تمیز
طبیعت نباتات و ادویه تعلیم میگیرند غیر از اینها مدرسه دیگر هم ساخته
شده دیانت مصریین اسلام و نصاری و یهود و قبطی است زمین
مصر از زمین های نخبه دنیاست و اثمار غریبه آنجا بسیار است از جمله
گنبد هوا [illegible] و لذت آنها از غایت اشتهار محتاج وصف
نیست آب نیل در ساحات مصر زراعت میدهد و باقی [illegible] آن بدریای
شور میریزد منبع اصلی آب را از کوههای حبش میدانند و جای عظیم است

که در جاهای عریض و عمیق آن نهنگ دیده شده از وفور زراعت مصر
و هر قسم حاصلات آنجا که باطراف عالم میرود مصر را ام الدنیا نامیده اند
حالت حکم این سلطنت شبیه سلطنت آل عثمان است جزو دوم از افریقا در سلطنت
بلاد عرب است و بلاد غرب سه قسم است اول عرب قصری و حدود آن از
ساحل بحر است تا تلمسان غرباً و شرقا دویم از سلطنت حدود آن
از شرق وهران است از تلمسان تا حدود بجایه سیم بلاد است که در جهت
شرقی بلاد غرب واقع است و ممتد است تا بدریا مراکش و فاس
و تونس و طرابلس و جزایر اینها درین بلاد از پادشاه مراکش شهرت
تحقیق [illegible] باسم مملکت موسوم دیانت این شهر اسلام و لغتشان عربی
غیر فصیح است مملکت فاس و مکناسه نیز با پادشاه مراکش است و دیانت
ایشان اسلام شهر فاس شبیه شهر بغداد است و نام فاس چشمه بسیار
گوارنده نیز بسیار دارد و باسم مملکت موسوم است طنجه نیز از شهرهای
فاس است شهر تونس [illegible] نیز شبیه موسوم بود اندلس بزرگ
با فرنگهای کوچک مشهور است در تونس و طرابلس دو وزیر از آل عثمان
حاکمند جزایر قسم سیم بلاد غرب شهر ایشان در حکم آل عثمان بود در هزار

هشتصد سالست که مسیحی اند و از آن بمجاوره متصرف شده اند

جزء سیم از افریقا در سلطنت حبش است و این حبش فیمابین جنوب

و شرق صحرای مصر واقع است اما آنجا بیشتر نصرانیه قدری مسلم

و باقی یهود و بت پرستند و این سلطنت قدیم است وقتی خاک قوی بوده

که بجز مصر باقی افریقا در تصرف و اطاعت ایشان بود ششصد و هشت

میل طول این بلاد است کوههای بزرگ و بلند دارد که همه پر آب

و علفست بکار این ولایت منفعت عجیب میرسد تختگاه پادشاه حبش شهر

مذکور است که بعضها معرب شده اهل حبشه از اعراب سو اهل بلاد

ما ذات حبش بوده اند بمرور ایام جمعیت اهل محیط این بلاد شده و جا

سلطنت شده اند نظر بکمال مخالطه حبشیه با سودان بدنهای اهل

حبش نیز اسمر اللون است در لباس قاسه سفید ما بلند و زخوب تسو

القدر از بدن بیرون نمیکنند تا پاره و پوسیده شود و رسم است که جز

برای عبادتگاه بنای عظیم و مرتفع نسازند و در رفع مشکلات و معضلات

بباطن کاهنان و عابدان متوسل میشوند فقرا که رو میدهد بادشاه

بهم میرسد بعقد محاکمات اول و صلح سعی در اصلاح میکنند که امر مجاز به

سماه

٤٩

نمینماید و این تمام صحت و ملت ایشان باعث میشود اگر کار

بنزاع انجامید ایشان فایق میشوند پادشاه این سلطنت در تعدد

ازدواج اجازه دارد و باقی حبش بطریق نصارا یک زن بیش

نمیگیرند لغت ایشان در هر ولایت طوریست و عربیه و عبری و سریانیه

لغات فیمابین ایشان متداولست و در این ازمنه شهری از

شهرها معمورتر ندارند و تختگاه است قصر پادشاه در گندر

این شهر واقع است اطراف آن بر جای مربع محکم ساخته شده

و دو قصر دار الملک این سلطنت شهر اکسوم بود این اوقات تختگاه

نیست در جمعیت و عمارت آن منقصتی کلی بهم رسیده اهل حبش در

سنه ششصد و سی مسیحی نصارا شده اند پس از مدتی ترک این ملت کرده

و با عوام کنند و میشود ایمان بیهودی در حضرت سلیمان بهم رسانیده

و بهم چنین شده با و نسبت میدهند و سلاطین که ظاهرا از نسل او دانسته در

شهرها مهم و از شهرهای عظیمه حبش است نیز وقتی تختگاه سلطنت اهالی حبشیه

کوهستان حبش در اول نیسان ماه رومی تا آخر ایلول ماه رومی شش

ماه است باریدگی دارد و شش ماه دیگر قطره باران نیاید باعث جریان

و طغیان رودخانها و فوران آب آن بارندگی این کوهها است در
ممالک گرم آب افریقا و نهر بعضی نیل متصل میشوند در اواخر بهار
مکرر دیده اند که آب بمرتبه زیاد میشود که بدریا شباهت بهم میرساند
بطریق دریا بالطبع متلاطم میشود و عبور زورق و کشتی در غایت احتیاط
و دشوار است **فصل چهارم از حرف اول در امریکا** وضع امریکا باسره از
چهارصد و هشت و یک مسیحی را ... این ارض غیر معلوم بود در هزار و
چهار صد و نود و دو مسیحی قپطان باشی دولت پورتگال کرستوفر
کولومبس در سیاحت دریای محیط باستکشاف این جزیره شده
امریکا در مساحت از ثلث ربع مسکون بیشتر است و بطریق طول
واقع است از طرف قطب شمال تا نزدیک قطب جنوب کشیده
این ارض در وضع آن بعرض است و تمام امریکا به دو جزء تقسیم شده
جزء اول در شمال امریکا است این جزء بتمامه در تصرف ملوک اروپا
بجز قطعه در امریکا ایتون قدیم دارند و سکنه این جزء نیز غالبا از قوم
اروپا است چهار خلیج درین جزء هست ۱ بفین و لنکاستر و هودسن
۲ مارلورنس و چلبایک ۳ مکسیکو و کالیفورنیه ۴ کرک

[illegible]

کوهها

کوههای شمال امریکا نیز بسیار مرتفع است و همه وسیع بعضی باطراف
و اذناب مکسیکو برآمده که آنها را تبل لدند میگویند بعضی زمین مانده
و جمع از جبال بعجره مرسوم است و کوههای دیگر درین جزء است که
لکابیلا گویند طول امتداد اش سیصد میل است از سمت شرقی تا
متصل سوم قسمت اول امریکا بقسمت دویم نهرهای عظیمه شمال امریکا
در محیط میریزند سیزده است ۱ مارلورنس ۲ هدسن ۳ دیلاوار ۴
سکوهانا ۵ پرتوماک ۶ میسیپی ۷ دبات ۸ والیلویس ۹ وادی
۱۰ ربد ۱۱ برانو ۱۲ کولومبیا ۱۳ مسیسیپی * بحیرات آنجا همه
وسیع اند خاصه دریاچه‌های مملکت کنادا که آبهای آنها نیز عذب است
و خوشگوار ... بحیره چاملین و سیبیک است از همه بزرگتر ند هوای امریکا را
با هوای این ارض اختلاف عظیم است چنانچه گاه نهر دیلاوار با عرض
و عظمت که دارد دوازده ماه منجمد است و عبور کاروان درین بار از
روی یخ است با آنکه بعد آن از خط استوا کمتر از چهل درجه است و
همچنین نهرهای مارلورنس در شش ماه باین نحو است که یک روی منزل
در کانادا و ماینغاکس در سکرتابای جدید شهرند و از همه شهرهای

[illegible]

هرجای شمالیه را بگیر و در تحت تصرف انگلیز است اصل امریکا بومیان
این سه جزء تابع کس نشدند یا از متابعت سرباز زدند این ایشان
در حریت و آزادی متفق اند و خود را موحدون نامیده اند در
هر جا رئیس و مدبری در امور دارند هرگاه سوء تدبیری بینند
عزل کنند و نصب دیگری رئیس کل متصدی امور بزرگ و مهمات سلطنت
دهند بر صلح و جنگ معارضه و مشارکه رای او معتبر است و این آزادی
مایه شوق مردم شده در بلاد موحدون قبایل دیگر نیز آمده و سکنا
گرفته اند خلق شمال امریکا نظر بکثرت اختلاط و ازدواج با اهالی اوروپا
لونا و طبعا شبیه مردم اوروپا شده اند و جنوبیه امریکا از مخالطه با اهالی
افریقا غالباً سیاه رنگند در شمال جنوب امریکا نیز و کتان
و از این قبیل زراعت میشود در وسط و جنوب چون از انگلیز و اهالی افریقا
کسب طریقه فلاحت کرده اند همه چیز زراعت میکنند مملکت لویسیانا
که سابق با دولت فرانسا بود بملک متحدون رفته از حکم فرانسا
بیرون است این متحدون در بلاد خود مدرسه ها برای تعلیم علوم و لغات
و حرفه ها ساخته و در تعلیم و تکمیل ظاهر و باطن جهدی بلیغ دارند و تجارت

در شهر فی کرده اند مکسیکوی قدیمه و جدیده را با کالیفورنیا
که پادشاه اسپانیول متصرف بود متحده از تصرف او بیرون و
در طریقه نحو انتظام داده اند مکسیکو میوه های خوب و الماس و معدن
طلا و نقره اینجا در نهایت بسیار است دیانت اهل مکسیکو
کاتولیک است و دیانت بیشتر متحدون پروتستانط و بعضی از
امریکیون قدیمه دیانتشان بهنود شبیه است جزو دویم امریکا موسوم
بهند غربی ناحیه مارو و مکسیکوی شرقیه و چند جزیره تشتمل است
آن را پادشاه اسپانیا دارد و جزیره گوادلوپ و مارتینیک
که هر دو بزرگ است در دست فرانساوی است جزیره مارسو و مار
گرو ماریه جنا محکوم پادشاه دنیمارکند و جزیره سن بولمار را
در دست پادشاه پروس است هولاند و بلجیوم جزایر مارادیستا
و کوراکوا را در قبضه تمالک دارند اهل هند غربی بعضی از آنجا
با اوروپا خلط و امتزاج جسته اند سفید رنگند باقی سیاه رنگند مذهب
شان مذهب هنود است متاع تجارت اینجا کتان و شکر و
تنباکو و قرمز و کرم قرمز و چوبهای خوب است جزو سیم امریکا در امریکای

جنوبیست درین جزو از امریکا دریاچه و بحیره‌ایست که در جاها که
مجمع آب باران است لیکن خلیجهای ضیقه است از جبال عظیمه این
جزو جبل اندس است که بسبب طول ممتد و منتهی است به بحر محیط جنوبی
عظیمه این جزو اردو کو امازون بلاتا است قسم اعظم این جزو از
اوقات متصرف امریکائیون اسپانیاست مملکتی که تا باز از اسپانیاست
و مملکت برازیل با پورتوگیز است شامل شهر بسته شهر بزرگ اول ریو جانیرو
که معدن الماس در اینجاست دویم بونس سیم سربامیبو که شهرهای
سورینام با هولاندیز است ممالک بریتش و دمرارا و اسکوبوا
با انگلیز است مملکت قلیز ولا و کرینادا و پیرو و خیلی و بوانوس ایرس
که قبل ازین پادشاه اسپانیا داشت مدتی است اهالی این بلاد از اطاعت
اسپانیا خارج و در حریت معیشت دارند شهرهای بزرگ دیگر
در جنوب امریکاست که بآزادی میکذرانند شهر بونس ایرس
از همه معروف است ردیم پاناما کوئیتا را از اعمال ریو جانیرو است
بطول مات در همه امریکا مشهور است فصل پنجم از حرف اول در قسم
اوستر الیاست که او را قیانوسیا نیز گویند این قسم از ارض بر طریق

امریقا

٤٢

امریکا غیر معلوم بود در سنه هزار و ششصد و شصت و یک مسیحی کشتیهای
سیاحت هولاند به بعضی این جزایر گذشت و مستحضر شدند خبر با وروپا
منتشر شد بعد ازین چند صد و نه سال بحالت اجمال بود در سنه هزار و
هفتصد و هفتاد مسیحی کپیتان کوک انگلیزی در عبور کشتیها همه
احوال آن جزیره را معلوم نمود و بهمین نوع جهت و بدار
الملک انگلیز معاودت کرد پیش از آنکه از اهل اوروپا کسی مطلع
شود لشکر دیار انگلیز با کپیتان مزبور مامور شد اوستر الیا
تمامه تسخیر کرد اوستر الیا دو ولایت یکی هولاند جدیده و دیگری
کینیای جدیده غیر اینها زیلاند جدید و وان دیامن و جزایر
مجاور اینهاست که بعد بتصرف انگلیز آمده هوای اوستر الیا از
جمیع عالم معتدل تر است و باین سبب مردم این قسم همه طویل القامه
و عظیم الجثه اند و با قوت شان پیش از استیلای انگلیز عادتهای
متداول نمودند خوابگاه ورست در صحراها داشتند عمارتها که
انگلیز در بعد استیلا بنا کرده شدند باعث آسایش شان شده
داین اوقات هم در لباس و هم در جا و مکان زینت صاحب تمتع

شدند جزایر صدقات و جزایر شرکه و جزایر ماکیاس و جزایر ساند
ویچ و بواسطهٔ تسخیر اوسترالیا از محیط گونهٔ نیشکر و چوب آبنوس و درختی
در سیوهٔ آن بوضع و طبع بنان میماند و بشجرة الخبز معروفست درین
جزایر وفور دارد و عادت اهل اوسترالیا پیش از فتح انگلیز مثل
بهایم و وحوش بود در گرسنگی بصحراها و کوه چرا میکردند و گاهی
که فیمابین ایشان محاربه بود از اجساد کشتها ذخیرهٔ قوت معیشت
مینمودند و این عادت شنیع پس از تسخیر انگلیز نیز تا یکچند جاری بود
چنانچه کپتان مزبور که مردی معتدل الجثه و وسط القامه بود
بجزیرهٔ او تهیتی سیاحت داشت در اثنای سیر چند نفر با او بجنگ
و شروع بجریدن و خوردن اعضای او کردند همراهان او
رسیده و اهل کشتی را که نزدیک بودند خبر کردند وقتی کپتان
مزبور مستخلص شد که اعضای او بجز استخوان چیزی نمانده بود جسد او
بلندن فرستادند باری وقایع این زمان حال ایشان باصلاح آمده
و ملت عیسوی اختیار نموده جهل و عادات رذیله بکلی از ایشان برداشته
شده مثل عقلای دنیا در پی تحصیل کمالات انسانی افتاده اند معلمهای اهل حرفه

فیما

فیمابین ایشان بهم رسیده و بحسن تعلیم و تهذیب خصال
ذمیمهٔ آنها را بصفات حسنه مبدل کرده اوسترالیا سمت
جنوب و مشرق این زمین واقع است و فیمابین محیط فاصله است
حرف دویم در بیان بنای حاجی ترخان ارباب ذوق و متتبع هر گاه
ایراد گیرند که روزنامه نویس فضا بنگارش احوال بلدی
که مأمور است ماهر باشد نباید از مطلب انقدر خارج باشد
که در مقدمه و اوایل این حرف دست بافرینش و احوال ارض زند
آنهم بطریقی که مفید فایده کامل نگردد و دیگر اینکه اسامی اقسام
بلاد و جزایر و کنار عالم را به اعراب ذکر کند و مزید علت شود
جواب بنده وقتی مولوی ایلاو میشوم که خود در ذیل دیباچه نسخه
عذر نامناسبی این مطلب را نخواسته باشم خواستم در این مأموریت
آنچه بسیار مناسبت دارد و سماعاً و اتفاقاً بنوشته
نگو چه ضرر دارد بعد از آنکه کسی از احوال و بنای حاجی ترخان
مطلع شود بداند حاجی ترخان از اوروپا محسوب و اوروپا
از اقسام ثلاثهٔ این زمین است و ربط سلسلهٔ موالید در زمین

چگونه است وضع آفرینش چیست و آفریننده کیست کااین سلسله
میکشد بمقصود در بناهای بلاد و کناره شهرها و جزایر چون
اهل بلد رسیده در حروف مخرج است جداگانه فرضاً فرضاً
کلمه که در بلاد روسیه بطور کلمه مشهور رسیده است و در کتب ایشان
ثبت است قطعاً در بلاد دنیا و فرنسا قسمی دیگر مصطلح است
بشباهت جزئی میتوان دانست که این آن کلمه است در این
صورت کاتب تو همان حفظ صورت لفظ کفایت و مرور
کنندگان نیز بذوق سلیم چنان کلمه را سهو عاری میکنند که از
سلیقه واضع لفظ بره رسیده بر اهل تمیز پوشیده نیست
که در ترجمه و نقل سخن از زبانی بزبان دیگر لفظاً بلفظ هر قدر دقت
کند بی منفعت نیست بنده در تفحص تاریخ فارسی یا ترکی
این بلد و تفتیش احوال کسی که مورخ ترک یا فارسی زبان باشد
جد بلیغ بتمام آورده و معلوم شد اهل این دو زبان مطلقاً
این صرف همت ننموده اند فارسی زبانان بعلت شغله تجارت متعهد اند
متعذر اند و ترکی زبانان آنچه اهل قفقاز اند باز در سلک تجار اند

باقی

باقی ترند و اهمیت آنها بحدی نرسیده است که در خور اعتنی عنه فرض
کرده اند چه رسد بتاریخ مکان و ماوای ایشان ناچار هر چه
متتبعین اینجا شنیده و از نسخه که زبان دیگر بعبارت روسی
ترجمه شده بود با صعب احوال بیکدیگر ربط داده و نوشته و چون
در روات این طایفه خاصه مورخین ایشان بعضی اغراقات
ثبت میشود که حقیقت احوال حاجی ترخان همین باشد چنانچه در این
نسخه ظاهر میشود و اختلافی فیما بین این نسخه و آن نسخه معلوم
سببی دارد جز نقل کلام از زبانی بزبان دیگر رعایت مترجم
باصل ترجمه وفا نکرده و بسا از وضع عبارت میتوان یافت که حقیر
بقدر وسع در ترجمه لفظ جهد کرده و باستعارات نپرداخت
در بنا و آبادی حاجی ترخان و تغییر اوضاع این شهر زمانا بعد زمان
تا حال که هزار و سیصد و پنجاه و یک مسیحی و هزار و دویست و هفتاد و
هشت هجری است گوییم این حکایات اثبات با تحلیه عبارت کلی
رسیده و از حافظه است یا از جمله طوایف ترکیه که هر بار چنان در این
میشود از کتب سابق که میفرماید و بنابر اختلاف مورخین اتفاقی

تفصیل مکان اتصال و علامات

این شهر بایست بنا بر این آبادی ترکهای رحل و محل اتصال رود
اتل است بحر خزر یا تالامی مورخ ساکن شهر اسکندری میگوید که
از جغرافیین ما نوشته تا دویست سال از تولد حضرت مسیح علیه السلام
گذشته مکان رتبه و محل سکنای اهل حاجی ترخان در میان رودخانه
مشهور بود ان درجه اتل بود طغیان آب آن مکان را خراب کرده
و سکنه مزبور جمیعا متفرق شدند سال چهارصدم از میلاد در کنار رود
موضعی که حالا آبادی حاجی ترخان در او واقع است یورتگاه ایل
الکت سری شد که شعبه از خزریه اند و هم او گوید چون شهر اتل
آباد بود هرکه در امکنه مزبوره تعیش داشت بشهر اتل نگاه میکرد
خان این طایفه باوسترخان موسوم بود و این مکان هم در ان
زمان باوسترخان نامیده شد و انچه جمیع اهالی بلاد در رسته
لفظا و کتبا هم این شهر استرخان میگویند و مینویسند مخفف
اوسترخان است در سنه ششصدم از میلاد طایفه مزبوره از
هوای این مکان متاذی شده در هزار و رستی شمال اینجا بنای آبادی
دیگر گذاشته که واقع بود بر کنار رود اتل و بیابان گو بزرگ موسوم شد

بخی

بخی شهر بزرگ بعد از آنکه این طایفه انجا را یورت خود کردند چندی
گذشت در سال هشتصدم از میلاد قسمی از تتر در بزرگ آنها بجهة ایسر
سان شهر رفته باین موضع آمدند تا آخر سال هشتصدم از میلاد بلاد
مزبوره خاص اینها بود لا طایفه غز نزدیک آمده بودند و جوارش
اتباع خوالیس ساف و سوی بریدند در نهصدم میلاد بعد انقلاب تاتار
دعز و غیره مفقود الاثر شدند ع نه شاه مانده و نه شهر و نه جا گردید غلام
وقت این خرابه را بقعه آن نسبت میدهند نه عفونت هوا زیرا که از
ابتداء آنها تیز ازین خانه بوده و در سنوات هزار و صدم تا هزار و
دویستم از میلاد بار دیگر قدیم طبقه خوالیس ساف بوده بصحرای
بایتی وده و داخل به شرقی حاجی ترخان است متوار گشته لابد بواسطه
خوف از طغیان آب بنای عمارت و آبادی نکرده نشسته تا سال هزار و
سیصدم از میلاد فرقه از تتر دشت قبچاق در دشت بحر خزر ساکن
داشته بکنار سواحل دریا آمده و در موضع قدیم حاجی ترخان در هزار و
دویستی شهر با بنیاد کرد بود و بنای بقعه ارزیلی در تا کجا مرتفع است و حالا
محکمه شهر بر آن موضع واقع است که نشسته و این خان هم بانی بوده

باشهری در هر صورت بنای زیر زمین هم از بنایع شده و نظر کمات از آن تنگی
ایل و چشم خوابین خزریه و تبر عبور داده خلیفه چغور را باین حالات شکل
میدیدند و استره خان هم تنها درین دیار قتقدار داشت و بتوسط ولایت
محروسه از چند است وسعت گرفت و طول مسافت بهم رسانده از بنای آن شهر آثار
و استرخان و استراباد و تفلیک سکونت داشتاره که از مکان طالش است
و فیما بین اینها مسافت کلی است بلاد و نسبت میدهند والعلم عند الله اینکه
طایفه اروس وقت گرفته و در صدد تسخیر بلاد شده اند بعضی بطریق سیاحت
باین بلاد آمدند و تفتیش احوال خلق و آبادی اینجا میکردند لا از آثار
قدیمه و آنچه جغرافیون نوشته بودند اثری ندیده و متفکر بودند
که شهر قدیم در نزدیک دریا و آخر رود اتل بوده کتابت هر یک صرفی
میزدند و اکثر تفنن کرده که آن شهر را دریا خراب کرده و پاره بطرف
نموترکن که به تیمورخان شوره شهرت دارد رفته و فرض کرده
که حاجی ترخان آنجاست و از آنجا شهر باین که بر آمده به بهانه خرابی
بوده تا از بنای تازه حاجی ترخان و ایل و چشم استره خان مشتهر شده
پس از آن در تدبیر تسخیر محروسه او فتادند در خلاف اقوال تا صد و پنجاه

ما دین

با پریشان سال گاه گاه فیمابین لشکر روسیه و استره خان ز عقاب او
نزاع بود و چهال هزار و پانصد میلاد ربطی تر که مردی سپاه کش
و خصم کش بود بطوران ما جایی رفته بامدادی وقت خاک استماع و جهاد
استره خان نمود با آتش حرب بر باد داد و همه این بلاد را در خراج تو کسی گرفت
گرفت روسیه و طوایف دیگر را نیز بمکان خاصه خانه و شهر استرخان
دیگر باره رنگ آبادی پذیرفت و ربطی در استحکام قلعه و محکمه شهر آن شد
سعی کرد و آنچه از مجموع این قلعه سوا از سنگ ساخته و فی استره متروح مسکوبه
در ظهور ربطی تر شهر حاجی ترخان منحرف از روسیه بود ستبلف نام بکوداتا
قلعه مزبور را مامور بود با معدود قلیل قلعه و حوزه شهر را حراست کرد و از
تطاول لشکر ربطی ایمن داشت و چند دفعه با کوریک خان که از جانب ربطی
به تسخیر حاجی ترخان مامور بود جنگهای خوب کرد و لشکر او را منهزم ساخت که
دلت مید او کوریک شکست میداد و قلعه حاجی ترخان و تمور خان
شوره کلیسا ساخت باسم حضرت مریم و هم اسم ارمنیکه بر جای کلیسای
کوریک کنار رود ولان در شعبه از اتل است بوده و هنوز هم موجود است
و برج کوریک معروف و درین ارمنه لنگرگاه کشتیهای حاجی ترخان است

و شهر مرو از ده فرسنگ مسافت دارد و این که ترک خان با عجز مطیع
حکم روسیه شد و خان چرکن نیز برغم بطلی و سستی که از خشم او میدید
در حضرت شاه روسیه سر زمین نهاد و متعهد خراج گشت **چکاف** مورخ
در وجه تسمیه حاجی ترخان میگوید شهر تورکن نیز همین حالت را داشته
گاه اوایل بوده و گاه اواخر [illegible] حاجی ترخان و تورکن یکی باشد
و یا اینکه عمر از ترخو اسم شهرت موضع بجز نقصه آثار این مکان
آمده باشد لفظ از ترخو اسم این مکان شده و بکثرت استعمال ترخان
گفته باشند **نزلوف** مورخ میگوید بسیار از طایفه بالک و دیگران نشسته
دارند و یقین کرده‌اند که بنای این شهر از ترت و شهرهای معموره تاتار
در این صفحات زیاد بود و آثار حاجی ترخان از این جهت مشترک شده که
منتهای رود [illegible] های دریا و موضع [illegible] ترتر [illegible] ستیره
نام ترک [illegible] که این ملک [illegible] با قطع کامل [illegible] منتظم اسم او در عالم [illegible] بلاد
بعد از وداد شهرت کرد و از آثار او [illegible] باعث بقای اسم او شد بنای این
شهرت ستیره خان با سرخان شهر شد و این حال هزار و چهار صد و
هفتاد و نه مسیحی بود [illegible] روسیه با این ساحات راه نیافته بودند و هم

و این

و هم در این سنه [illegible] از مسیحی [illegible] سیاحت اینجا آمد و از اینجا بسمت ایران
رفت و در وقت معاودت که در بسیاری شهرها سیاحت کرده بود این
شهر سوای ستیره خان نوشت **کانتری** مورخ میگوید این صفحه فیمابین [illegible]
خان ترقیمت [illegible] بهر یک در قسمت [illegible] آبادی میکرد و نه [illegible] ستان
و خان اینجا با [illegible] فرشته [illegible] ب[illegible] و شرق
حاجی ترخان واقع است و ستیره خان این [illegible] در حاجی ترخان
[illegible] و واسطه عماری [illegible] عمارات چشم و دواب [illegible]
در زیر [illegible] امید [illegible] دوام [illegible] ستیره خان بانی مکان اب
تسمیه شهر شد باسم او و چیزی نگذشت [illegible] دیگر از [illegible] مطیع رای
[illegible] و در جمیع این صفحه با قندار کامل روسیه بمرتبه که از پادشاه میگو
نیز توقع خراج کرد و این مورخ میگوید گمان میکنم همه این اقوال
راست باشد زیرا که اوایل آبادی این بلده است با نظامی بانی [illegible] استقلال
داشت که مردم [illegible] حال و [illegible] قلب و سلیقه واحد با آبادی
پرداختند و این همه خرابی بپایان داشتند پس [illegible] خلاف عموم
و اقتضای اوقات همه از [illegible] را در بنای این شهر میتوان [illegible] است

میگوئیم طایفهٔ تتر میگویند هم اینجا چندی حاجی ترخان یا طاهرخان
مشهور بوده این ترخان یا طاهرخان با طاعت خانه و دیگر ملازمت
از حفظ اتباع و ابد خود مینمود تا مملکت او که استطاعت سر عزت رسید
حرز شرعی حرز داشته از حاصل برش دراع نخور اهله رود داشته
بی اجازه در جفت زمین که مشرقه شاف نظم ای پاکان کوی
خرابات هستی فرمردم تکیه شمارا دعا کنم در معاودت از مکه اغنیای
پیش را از رکنخو ندید بعزم بات از کوچکی او سر باز زد و خود بر آن درگاه
حفظ ستور و اتباع دستور خود افتاد و قلعهٔ برای ما فرخوش ساخت و کاهی ب
ترخان و یا حاجی طاهرخان به این اسم او را موسوم کرد بعضی از تتر معتقدند
که استر نام تتر مردی مقبول بود و دفتر طریق عبور باین مکان رسید
در جائی پر خوفناک بنظر او آمد زیرا که کاروانیان همیشه اینجا از بعضی
تتر ناگزیر بند و گریزگاهی برای ایشان نیست بر زدست خود گرفت که ما دیگر
که باین مکان رسید برای عابرین جائی بنا کند بعد از مدت وقوع با
رنج بزرگ محکم و وسیع ساخت باستر خان اسم گذاشت که کاروانهای
استرخانه و اینجا بر کثرت استعمال استرخان مشهور شد چنانچه در اسنه حالا

همه

بنده خود در کتاب تاتاریه دیده ام حاجی ترخان نوشته بوده و علت
اینکه بعد از انهدام باز دوباره بگفته اهالی آمده تا این عهد که دریا
آمده است این است ضعیف تا رسید در این مکان با سهل وجه تمکن داشت
جریان رود اتل در کنار این شهر و اتصال دریا و تعمیر سفاین و ورود
امتعه از بلاد و هر چه از بلاد روسیه برای این بلد می‌آید زمستان از روی
اتل است که راهی است وسیع و منجمد و تابستان کشتیها در شعبات
اتل جریان دارد و هر چه از تار بلد در این ملک روسیه می‌آید از قطع
نظر از راههای خشک کشتیهای پر بار تجار رسته دریا محل اتصال در
تردد است و دیگر چند قسم ماهیها در رود بلاد روسیه ثروت عادت است از
روسیه که ماهیهای اینجاست در جاهائی شعبات رود خانه دریائی میشوند
و دیگر عمده اهل این مکان نظر بشهرهای روسیه اینجا اقسام میوه‌ها
و دربار اینکه روسیه از فرط برودت هوا میوه نمیشود کنار میکویند
در کنار رودخانه احوال این شهر معاف بدارید زیرا که در از منه جوف
مانند ارض میکردند آثار آبادی این بلد چند دانه در حق بوده اند
دفائنه چند در زیر زمین مینمایند و این هر مظنونات صحیح شده و در هر وقت

مقتضای حوادث خلق از زمان بانی شهر و اسم و وجه تسمیه تغییر

کرده شده از تاریخ منظور و دیگر مورخین که در هزار و پانصد و پنجاه و

چهار مسیحی نوشته اند ظاهر میشود در این باره بدقت مدینه در اطراف ولگا و

بیرون بزرگ بوده که در غالب فرق تاتار ریاست داشت و در اوایل

اوقات هم بعضی از امیر تیمور دانند این شهر و حاجی ترخان را از شهرهای

بحر خزر به حصه روسیه نهاد و از آن وقت بعد تاتار به دیگر استیلا یافتن

بلد هم رسانیده در این قول نیز خلاف است بعضی گفته اند امیر تیمور آنکه شخص

بگفته روسیه نداد یکی از خوانین دلیر قبچاق بوده از نسل آنها

بوده تا حصر [illegible] احتشامی داد و از حادثات این حادثات در سالها و خانان

مزبور روز بروز متصرفات خود افزودند تا اینکه در آن پانصد و سی

حاجی ترخان پایتخت سرحد [illegible] مان از روسیه شد و روسیه از قرب جوار

و خطاها [illegible] احوال [illegible] متوحش شده بیاد [illegible] خود در ممالک

دولت [illegible] برده و چاره ندیده تا عهد ایوان چهارم از پای

روسیه [illegible] اراده پیدا شد و روسیه از تطاول اتباع خان مزبور

آسوده شدند و سلطنت [illegible] و نسل [illegible] روی در [illegible] گذشت [illegible]

این

این وقت طایفه از ترک که ازبک اسم داشتند و مسکن آنها در صفحات شرقی

اتل بوده قوت گرفته بودند و دست تعدی اینها دراز بود زیرا که اینها

نوگت اولاد چنگیز خان که از نسل باتو ابن جوجی ابن چنگیز خان بوده

تکیه داشتند و در [illegible] آبادی حاجی ترخان را شکسته بوده

جهد می کردند و بعد مسافت مانع ایشان تا در سنه هزار و پانصد و

چهار مسیحی باطراف حاجی ترخان راه یافته و با استعداد تمام [illegible]

و غارت آنجا پرداخته اهل آنجا با استحکام بروج و باره قلعه پرداخته

و هیچ چاره ندیدند جز اینکه حاکم خود را با عریضه شکوه آمیز از [illegible]

مبالغه [illegible] او [illegible] ماسکو فرستند [illegible] در سنه [illegible]

[illegible] شدند در طلب [illegible] حاکم [illegible] عریضه و چاره جوئی [illegible]

ارکان دولت روسیه از آنجا جواب نوشتند [illegible] از هر فرقه ترک در

حاجی ترخان دخول [illegible] نگاه دارند [illegible] باید چند روزی [illegible] اتفاق

حفظ ساختمان خود کنند [illegible] سپاه [illegible] ماند [illegible]

[illegible] مستظهر شده خاصه طایفه معروف [illegible] که [illegible]

[illegible] علاقه [illegible] داشته [illegible] روسیه در روسیه

وحاجی‌خان از بیم فرقهٔ زردامان یافت تا این هیبت طولی کشید
که شاه‌کیسه نام که از مرتاضین تزویدعی دولت باطن بود بر
جلال ظاهر قرار دروش مقتضای علم اقبال برادر حجت غالب تر
بزبان عقیدت گرفتار کنند ارادت او شدند و از دعای که وحصر شد
یعقوب جزنام صاحب حکم این صفحه بعد از مقابله و شکستهای فاحش خود را
در پرده نسوان پناه جوید اسیر شد و نزدیک سی هزار لشکر او کشته
گشته و اسیر و عاری از اسباب حرب شدند اقتدار و اشتهار شماکیه
بمرتبه رسید که باد دعوت او طوایف دشت و اهالی اطراف بحر
خزر بتابعیت او شرف مبیحشته و تا اینزد آن قل و اسم شهرت
از همه بیا این بلاد و در تحت حکم او آمده در شریعت اسلام اجتهادی نمود
پس از آنکه دولت عمر او بسر آمد تا چه سال اعقاب او از روی عوام که
او گذارده بود حفظ ناموس دولت او میکردند پس از آن بمقتضای عادت
روزگار دولت او روی بضعف نهاد و جهة ضعف دانوشته انه از کمان
قوت طایفهٔ روسیه بود و از طرف عزم سلطان آل عثمان که لشکر
او از راه بحر سیاه و صفحات کنارهای بیابان راه نزاع جسته بود کونه

این

این وقتی بوقوع پیوسته بود که لشکر روسیه این بلاد را از اعقاب
شماکیه بانزاده گرفته بودند و در جنگ لشکر سلطان سپاه روس
پای ثبات بفشردند و بسیاری از ایشان غرق بحر فنا نمود و باقی با
جمیع ضایع ماندند دیگر بار سپاهی فرستادند آنها نیز فتحی ننمودند بیکباره
فسخ عقاید کرد و این در سنه هزار و پانصد و شصت و چهار مسیحی بود
دیگر کسی سوای اهالی این بلاد لشکر نفرستاد و جمیع این صفحات از ابتدای
رود ولگا تا انتهای او بحر خزر بحر روسیه گوینده و طوایف نصارای
ترایانی عهد بعید عجیبه شدند و در هر طایفه جمله مسماة نفاق و کشمکش
رشته وفاق شده و در هر یک از بلاد که بودند بواسطه اختلاف
ذات البین خودسرانه حاکمی بر مختلف الملک شبیه شدند از جمله
بر اهالی این صفحه چیری مستبد به عادات او بخلاف رفق و مدارا
بود حاکم گشت و خراج این ملک را بر نقد و بار گذاشت که سال
بسال خود بعسکر حمل کنند وجه تسمیه زعوفانه و الگا رود اتل قبائل
روسیه و جمیع اهالی اروپا و کتب جغرافیین اسم این زعوفانه والگا
بلکاف فارسی و بسبب آنکه با تل شهرت که مرس خوزستان کوینده دریایه

خانه در بلاد مسیح طایفهٔ از طوایف ترک که بغوز معروف بودند
کنارهای این رود سکنی گرفته در زمستان شهری مرفه شده در حوالی
بحر خزر واز بناهای قدیم این طایفه بود مرسوم بود از خاقان واین شهر که الحال
این طایفه بوده بان جهت مشهور دیار مجار این طایفه شده که ایشان
از حرکات خطا در مرطی اصطلاحشان بود وحسن سخت داشته
ودریا را که فاصله مشرق و مغرب بود بسته راه میدانسته نقل است که
در محاسن اخلاق آمده در سیر ایشان بود لکن این طایفه در سمت
ملک روم را بتمام تمامه گرفت غالب طوایف مشرق وشمال با ملت
او اعتقاد جسته و شرف شکوه داشته وباندک زمان خلق فیما بین
دریای خزر و دریای سیاه نیز طوعا مطیع آمده شده بودند و سکنه کنار
والکا خود را باین آمده واین رود را برده آمده مرسوم کهنه که اتل
مخفف آمده است اگرچه طایفه غزان جابر و ستمکار و صاحب عادات
زشت بودند تا خلق نیکو خصایل نیک و علو همت و فرط فتوت
آمده ستر قبایح ایشان میکرد در زمان اطوار طایفه غزان نوشته اند در
کلان ایشان بسیار کراهت منظر داشته و باکراهت منظر روی های

خود را تنها مجروح می کنند در صورت نحو وقت غالب ایشان برگ و بیخ
نباتات و گوشت خام بوده و لباس اکثر از پوست حیوانات دوخته
به غفت جمع و حرد به معتاد می شوند للقتل ما ولدوا للنهب
ما جمعوا للنار ما زرعوا للسبی ما نکحوا شجعان و ابطال شاذ از ا
کسی پیاده نکرده که متعذر باشند آمده جدی بلیغ در تهذیب خلق
داشت و باز دیار گوشت و بقیه نشیه و بر فروش خود را از فوق تا منشور
بود که او مقبول افاق گشت و وقتی از قسطنطنیه بخزانه او خراج آمد بر رسم
که هدایای قیصر را بحضرت آمده او میگوید هدایا را که اعلا هدایا را بجانب
رفیق سعیدزن حوت مرا بنزد یکی از قصبات در رکه دهقان او بود
برد و دیدم دختری چند در لباس او را استقبال کردند و بزبان غزان
اشعار میخواندند و آمده می گریستند از مضمون شعرها پرسیدم یکی گفت از بر
پیر است که چگونه گذرانده روز خود را اگر زخمی رحلت نفرموده را حتی
نخواهی دید پس زمینی دیده آمده که اطراف آن حصار چوبین داشت
مع الصباح بر در آن حصار بروی خاک می نشست و لکن از خلق میرسید در
خصایص او نوشته شبها نگران و مستاد کان اطراف را به سفره

تخه دعوت میفرمود برای آنها ظروف سیمین و گستردنی زرین مینهاد
و برای تخه دسته ظرف از چوب بعد از طعام رسم بود شعرا از فتوحات
لشکر او انشاد شعر میکردند جلادان مشعوف بودند و پیران بیکر نشسته
که از خدمت باز مانده بودند اتلا تخه ساکت بود و متفکر وقتی
شاعری گفت تا کی وصف از مصاف کنید و در حسنات اعمال
سپاه فرو سخن گوئید اندکی در گفتار و کردار من عوری واجب شناسید
که این تخه از حق شناسی نعمت است هر چه از افعال که از سر حسن الطبع داند
وصف گویند تا باعث تشویش خاطر من شود و اگر خلاف صلاح خلق
و رضای حق دیده بدین خرسندست که بذکر آنها کلام منتر کنید و در زینت
حرب لشکریان و اسلحه ایشان از زر و جواهر مضایقت نمیفرمود و تخه
چون سیف شاهر بعریانی جوهر خویش ظاهر میکرد و هیچ تجمل طبع
او مایل نمیشد در عفو و اغماض او گویند یکی از فرستادگان قیصر که از راهی
ملتزم رکاب او بود در خفیه اندیشه قتل اتلا را مصمم شد و نظر به تلطفی
ظاهرا و این مهم را بسهولت بر آورده میدید اتلا بفراست دریافت و بمقام
خلوت باو گفت چرا باندیشه کاری افتاده که هنوز اراده خداوند

بوقوع آن تعلق نگرفته است و اکنون عبارت تو رحم هر آیه فرستاده
قیصر خجل شد و مضطرب و صورت واقعه را به تخه بار بگان بزم او عرض داد
یکی از ندیمان اتلا با اتلا گفت اگر من بجای تو بودمی او را ببدترین
عقوبات سیاست کردمی تا دیگر کس بکردن این خیال محال نکرده اتلا
گفت لشکریان را پنداشته بجای تو نیستم از او درگذشتم تا هیچکس نتوانند تقدیر
خداوند را تغییر دهد چون اتلا درگذشت از خلف سپاه و رعایان
حشم او دولت او نقصان یافت و لیکن نام نیک او شبانه روز
در السنه و افواه مردم شمال جاریست و در بعضی نسخها این رود
عدیل نیز گفته اند میتوان باین مناسبت باشد که عدیل در لغت چیزی را گویند
که با چیز دیگر برابر باشد این رود در غالب از اکثر نسخ بیشتر
فضا بهم میرساند و برابر دریا میشود از خوبی آب این رود است در جائیکه
بدریا متصل میگردد بعرض سه فرسخ و بیشتر و بطول شانزده فرسخ و مربع
آب دریا نیست و شوری و شیرینی آنرا بزبان گرفته اند و منجمد شدن
و نشدن آب شود در فصل یخ اقوا دلیل دیده اند تا جائیکه آب شیرین است
یخ می بندد و در روی او عبور فاغنه است و آب شور که اول دریا است

بمالک خطا باقیست بالجمله مدار آبادی روسیه همین رودست و مبداء او
از جبال اقصی بلاد شمال و ولایات سیبر و یکی از منافع این رود
صید ماهی است که به قومی معین در اجاره مستاجرین است و مبلغهای
گزاف مال الاجاره میدهند **ذکری از نسب ترکان** اینها را از نسل ترک
که اولین پسر یافث بن نوح است میدانند ترک در لب ظلال رفت
و تربیت زردستان و پرورش عشیره بسیار رحمت کشیده بعد از پدر بریاست
خدم و حشم و لباس ولایات شمال و شرق سیاحت میکرد هر کجا که هوای سالم
و آب عذب و جای دل نشین مشاهده بود جمعی از اولاد و اتباع خود
ناظر مقیم نمود و اول کسیکه از پوست و موی حیوانات خرگاه
و خیمه کند او بود از جهاد خویش ترک را از همه قوی تر دید در کنار رود ارتیش
دیا یق نشاند و این هم رود از اعالی رود اتل منشعب میشود و نظر
بوسعت این مکان بود و مراتع و زراعتگاه آن مدت قلیل اهل
ترک کثرت نفوس در بلاد تاتار بسیار طوایف ترک بر بنی چشنه و برادر
لایم و قوت اینها مستقر و تفقاس و تمامی ماوراء النهر و حوالی بلاد خطا
بربقه اطاعت خان ایشان درآمد در سنه پانصد و هشتاد میسحی بر حدود شمال و مشرق

بحر سیاه

بحر سیاه و ولایت قرم را بر ایشان محروسه خود نمودند و لشکر
قیصر نزد وی ساحات زنبور را ارشاب متردد است و در پانصد و
هشتاد و شش میسحی فیما بین ایلخان و قیصر مصافی رفت که دیده
فلک بر کثرت کشتگان لشکر قیصر میگریست خاقان ترک ظفر یافت و باز
این بلاد را بدست گرفت غلبه او هیچ سببی نداشت جز کثرت قبایل
و حشمی در همه بر او فراهم بود در پانصد و نود میسحی پسر ایلخان بخوارزم
رفت از بس قبایل با خلاف بر خواستند و بلاد را فیما بین قسمت نمودند
دولت ترک از طراوت اقبال در زمان ضعف گرفت و اکثر طوایف به طاعت
خطا سلطان که چندی بود شده و ترک شرقی رود اتل به تغز معروف
شدند اینها تا این زمان در صحرا نشینی خود باقی مانده و فی الحال خیمه دیگر
نمیدارند در جاهای رفتن و سایر شهرها فصل زمستان برای ماندن نساز
می آیند و محل اتفاق ایشان بر شترهای دو کوهانست که در دیگر جا
یافت نمیشود و سایر حیوانات از گوسفند و گاو و شتر و اسبان زیاد دارند طبعیت
ایشان بسیار چنان معتاد است که معاملات و رخت و لباس بعضی
ایشان بیشتر در سه ماه زمستان میشود و گویا در سایر فصول جنگ اهل اهوای

الکنه نخورا که فرضاً مثل زمستان بلاد سرد سیر است لرما میدهند و
مسافرت ندارند بهیچ سمت جز صورت گاه بهاری تفنگ یک از قزاق
که مطیع حکم اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه اند یکطایفه که در عهدهای
سابق باطاعت در آمده‌اند و سپاه سواره‌اند فیما بین حاجی ترخان و چارز
اسم شهرت در معرفی حاجی ترخان سکنا دارند و در همه چیز با قزاق دیگر
داخل‌تر مغایرند بمذهب روسیه رفته‌اند و لباس ایشان شبیه است بعساکر
روسیه در کلاه و چکمه نشانها دارند مربا به القاب سیار است و عدد نفوس
تر هر در طرفین ایل و شهر قزان و سر طرف حاجی ترخان و قصبات
توطن دارند مسجد و حضرات و همچنین قزاقیکه در ساحت مشرق رود
ایل بورلکاه دارند تا نزدیکی خوقند بلکه حدود خطا و با وصف این
قواعد نظام روسیه چنان رشته وفاق اینها را از یکدیگر گسیخته هیچ به
با فرس همسایه مایل نیست تهور ایشان بیکثر و عزت بیرت گسیخته
ورنباده در تحصیل وقت قوت بر ایشان نماند ع تا چه گفوان در وجود
آمد کیفر آن بریم ؛ وقتی بنده را با یکی از پیران اینها بجهت اتفاق افتاد
در ضعف حال و پریشانی ایشان سخن بعادات و تبدیلات روزگار نسبت

میدادم

میدادم گفت اهل انصاف ما که بر عمل اسلاف ما واقفند مترصد
مکافات این سخت ترند : كُلُّ شَيْءٍ تَجَاوَزَ عَنْ حَدِّهِ انْقَلَبَ
إِلَى ضِدِّهِ ؛ روزگاری دراز بعدل معتاد بودیم و چون آتش اطراف
خود برافروختیم حرفت ما برفت مال و خرق شیاء نهای خلق لهو
و القار را صرف می‌کردیم غالب عقلای قوم در زنجیر حبائل ما
گرفتار بودند نظم أُمُورٌ تُضْحِكُ السُّفَهَاءَ مِنْهَا ؛ وَيَبْكِي مِنْ
عَوَاقِبِهَا اللَّبِيبُ ؛ و ذخیره سال بیمارگان در جمعیت
برای عیال خود می‌اندوختند علاوه یک شنبه دواب ما لهو نظم
کردی تو بمن آنچه گمان بود سزاوار ؛ من هیچ نکردم که سزاوار تو باشد
طایفه روسیه را درین وجود با قدرت تلافی و مکافات یافت نبه
ندیده‌ایم در صدد مکافات عمل ما بر آیند ع باش تا صبح دولتش
بدمد روزگار ؛ چنانچه می‌شنیدیم و شنیده‌ایم این تغییرات
از دولت مهر و لا رسید بر سر باشمات ما لذات اهالی هر جا
که شکسته تر دشت حاصل این دولت عارض شدند که هرگاه بر تر
تکلیف نوکری شود امر معیشت ما یکی معدوم است چه اینها همه از عند

و در ملاحت و در معانی و بجای خود کسب دارند پیر و جوان و اهلی
و ادنی تر با یکدیگر معیشت میکنند آزاده از آداب ترکی و
کاری وحشت دارند و از این سبب از ترکی معاف شده‌اند ذکر احوال خزر
خزر الپسر دوم یافث بن نوح دانند و گویند او بعد از سیاحت ملکهای
و مقام اتصال رود آتل ببحر خزر سکنی گرفت و شهری بنا کرد در نهایت
استحکام و متانت که آنرا بنیان مرصوص بعضی معتقدند که سلاطین
نسل او لقب خاقان ضمیمه اسم خود کردند و تدبر صیدهای تحصیل
از نحل باو نسبت میدهند وقتی خزر بآب دریا غرق شد و زحمت
متخلص گشت بارخته هیئت از آب نفرت داشت و گفت آب در دل او
بوجی حکم کرد لهراسب را آب نشوئید پسری از او در گذشت از جمع
قبایل سوال فرمود در شهر آن جهت گفتند آتش پس آتش خواست
جسد پسر با آتش سوخت و این عادت از آن عهد بهنود نشر کرد از ذیل مورخ
میگوید ابتدای مائه خامسه از میلاد ترکون یا ترون نام که لقب خاقان
بر خود نهاده و لوای استقلال در این صفحات برافراشت و در سواحل بحر خزر
فرمان روا شد و این سلطنت در اولاد او گرفت تا در سنه سیصد و شصت و شش

هرقل

هرقل قیصر روم در جنگ ایرانیان از خاقان مزبور در آن نسل
ترکون مدد خواسته لشکر خواست و بعد از آن دختر خود به پسر
خاقان داده او را از فرزندی خود خواند و تاج بسر او نهاده و دختر خاقان را
برای قسطنطین پسر خود گرفت خزریان را باین استظهار ارض من البحرین
و قبایل بحساب در تحت حکم در آمده و از این وقت دریا به بحر خزر مشهور شد
شهر آتل بنا که با بلاد نسبت میدهند خزریان چیزی تحفه خود کرده‌اند
و بنای این شهر سو باد نیز دوران نسبت داده‌اند و اصح اقوال اینست
که آتل بنا کرده و خواقین معرب به خزر است از دیار و ابنیه آتش نشینه
چه این طایفه برخلاف طوایف عرب نابادی در سایل بودند شهر را کوال در
نوح قرآن دو شهری دیگر از آنجا اختیار کرده و دیار اکنه مشهور بجزیره
از بقایای ابنیه ایشانست و بلکه اکثر شهرهای قفقاس سوخته گاه
ایشان میدانند بقول خاقان شاه ممدوح نظامی گنجه‌ای بنیاد خواقین
آنجا از خزریه اند و بنای شهرهای قفقاس از آن طبقه است گویند خزریه
در بدو شریعت بنو زر و بعد یهود شدند در سنه ستصد و چهل و سه میلادیه
نصارا در آمدند و در میان ایشان هنوز رسم است که اکثر سواره اند به قبول

خواتین ایشان پیاده میشوند و سجده میکنند شنیدم در
داغستان طوایف چند از خزر هست که زبان و نسب آنها بیکدیگر
نامعلوم است **ذکر احوال روس** روس را سوین پسر یافث بن نوح
میدانند او کوچکتر از ادلم بود از فوت و فرقت مدتی خاطری
پریشان و غمین داشت **نظم** رفیق هستکوه بنام زنم قرار * با خویش
بردی صبر و قرار من * پس از مسافرت بسیار کس نزد خزر فرستاد و از و
جای مسکنی خواست خزر بعضی از ساحات شمال و مغرب خاک و صحرای
بارو دشت باو داد روس چون دید از تنگی فضا و تنگی معیشت بتجو
بازغو کند یعنی دلو خواهی نماید طبعش قبول نکرد و پاس خاطر او در عرض
داشت عمر از تو بسر نکردم برای پیش کش در پا دعا کند از فضای خوش
افکار ابتیاع نفور او در آن اکمه بزرع و گشت و کسب و معاش رغبت مینمود
مورخین روسیه نوشته اند که در هشتصد و شصت و دو مسیحی سه برادر از نسل
روس با جمعیتی از طایفه اسلاوان شمالی از بحر بالتیک گذشته و باین
صفحات که حالا کنون ملکداری ایشان است آمده و ماندند و صیت شجاعت و عقل و
دولت این سه برادر در کتب تواریخ فرنگان مدون است رورک که از همه
بزرگتر

بزرگتر بود با مارت نشست از آن وقت باتفاق قبایل اسلاوان و امتزاج
طوایف غز و خزر و اولاد روس که دولت روس روز بروز تزاید نهاد
و در بعضی از تواریخ ایران نیز امور عجیبه و هنرهای این طایفه ذکر شده
و نامه اسکندر رومی در نظامی گنجه مسطور و دلیل استقامت ملک ایشانست
در فصل بیست و هشتم از کتاب خرقیال نبی و در فصل بیست و پنجم از کتاب
ارمیای نبی اسم طایفه روس در طوایف شرقیه مذکور است گفته
وقتی که اسکندر رومی با سفیر به تسخیر بلاد ماوراء النهر مشغول بود خبر باو
دادند که لشکر روس با قبایل دیگر از نو آمده در بند راه یافته و از دریا
نیز با زورقها مانند موج بکنار در بند رسیده و بقتل و غارت پرداخته
قفقاس و بردع را ویران و نوشابه و دختران چند با سیری بردند
اسکندر از ماوراء النهر بحرب توجه نموده و قنطال که امیر روس بود
با لشکر انبوه از هفت طایفه روس و آلبیو و برطاس و بلغار و یاجوج و
آلان و ابلیق و خزر بودند و عدد آنها از نهصد هزار متجاوز
بود مقابل ایستاد و مصاف ایشان چند روز امتداد داشت و هر روز
از اطراف لشکر روس فوجی بعد فوج میرسیدند و عاقبت بکلی مغلوب

شدند و قطال با ده هزار اتباع او گرفتار گردیدند اسکندر از جرم او
درگذشت اسرار رخصت رجعت بلاد خود داده و متعهد خراج و جزیت
از تاریخ دربندنامه معلوم میشود که سدی که نسبت به اسکندر معروفست همین
همین سد باشد که از مشرق و شمال دربند تا انتهای قفقاس بنا کرده اند
و قفقاس را کوه قاف گرفته اند و بتاویل آیه قرآنی مطابق نموده اند
و مذکور است که بعد از ظهور و رفع این فتنه اهل دربند و قفقاس
بخود استقلال آغاز کردند و بلغز گزاف تعقل نمودند سد اسکندر را بجا
بین ایشان و هیطوایف سدی محکم وضع کند او وعده درین جمله
خزائن جزر ضمانت متعهد نیست و لاجرم شد امر کوه جناب امیر
المؤمنین علیه السلام دربند را باب الابواب فرمودند **موضع سلام** جبال
قفقاس سلسله البرز دانسته اند مؤلف جهان نما میگوید در قرب دربند شعبه
در کوه البرز است یکی کوه قاف بزرگ و دیگری کوه قاف کوچک میانه
در جغرافیای قدیمه عرب این سلسله جبال بسبب جنگها و فتوحاتی
که در شعب آنها روی داده بجبال الفتح موسوم شده و غیر اینها که مذکور
شده قراین بسیار دلالت میکند که کوه قاف همین کوههای قفقاس باشد

و اکثر

57

و آنچه از احوال مخلوق شمال این کوه و عجایبی که از آنجا بسط داده اند
با آنجاها را آخر معموره فرض کرده اند از روی پایه اطلاع عرب سکان
توی هیکل سباع و حشی خصال بنی آدم را ندیده و صاحب جاودان مبیع
شمار بسوی خیال کرده و هسته بعید نیست چنانکه با قطار عالم
و اطراف کره خاک سیاحت می کنند و از محیط شرقی و غربی گذشته
دیگر کره ارض و اقالیم امریکا را می بینند معه انها کوه قاف با آن
اوصاف که ساده لوحان و اهل اسلاف تصور مینمایند و بتاویل
و توجیه آیات و احادیث راسخ نشده **در وضع و موضع حاجی ترخان**
در سنه هزار و یک صد و هشتاد و هفت مسیحی از دربار سلطنت روسیه حکمی
صادر و در این ملک حکومت ثبت حکم شد که برای که اسباب
آلات حرب و زینت مستحفظ آنها در یکی از مواضع مرتفع شهر که
نزدیک رود ولگا باشد قلعه محکم بنا کنند و رسم عمارت جدیده که از
زمین رخنه میشد موقوف و خانهها و کوچه و محلات و دکاکین
و خانات و دیگر ملزومات شهر حاجی ترخان بطریق بنا شهرهای
ممالک روسیه بنا کنند و مکانهایی که مر طغیان آب و قبل خطرها لا شهر بود

بنوعی سست کرده که خلق از غایت طغیان در اکثر جاها عمارت
نمی‌کنند و در این بلاد بسیار است قدیم و مهندس و معمار در وضع
و استحکام ابنیه عادت و دقتی خاص دارند و چون در مدرسه علوم
جغرافیا و هندسه درس کامل خوانده‌اند همه با در عمارات نکات
و دقایق این دو علم را بکار می‌برند پس قرار وضع قلعه باز بر نوعی
همان دار ازمنه قدیم محکم خواهند تر و از بنا ارضی این ساحت
رفیع تر بود و این شهر در کنار رود اتل واقع شده طولش دو فرسخ است و پنج
ساژن و عرض آن سه صد و هشتاد و پنج ساژن و هر ساژن سه ذرع
متعارف روسی است ساژن بفتح سین و کسر ژا و سکون نون سه
ارش روسی است و هر ارش از ذرع ایران یک چارک کم است و نظر به بعضی
فضا طرف بنا را مختصر و بند قلعه مشتمل بر شش برج که هر برج کمابیش
سه توپ داشته باشد شبیه برجهای قلعه مسکو و چون این بنا در شرقی
رود واقع است برجهای شرقی را آنوقت که هنوز از ترس احتیاط لازم بود
وسیعتر بنا کردند و در وقت ضرورت دو خندق و تحت آن صد نفر است
داشته باشد سنگ بنا را دست عمارت را از ابنیه محروم و به قدیم قرار هم

کردند

زیراکه یکی از خصایص این مملکت که سنگ هیچ یافت نشود در تمام حاجی ترخان
و هر پادشاه نیستی آجر و سنگ می‌آورند چهار دروازه در قلعه معمور گشت
آنکه مشرقیست زیر برج سرخ و متصل است بکلیسای اعظم و این کلیسا
از عجایب بنیاد است و مرتبه ارتفاع دارد که در تمام روسیه حاجی ترخان
پیدا است و بنا بار نهاد است گویند بانی این کلیسا برادر مسیحی است که
حاجی ترخان را در قلعه مزبور ساخته و نورشا دروازه است که به نیکولا دسکی
موسوم است و نیکولا یکی از پیشوایان دین مسیحی بوده که در سر این دروازه
کلیسای کوچکی ساخته موسوم به او دروازه است بطرف رودخانه و نیکولا در
دروازه است معروف به ترتیانیه که مبنی بر تربیت متصل است در هزار و ششصد و
نود و دو مسیحی قلعه مزبوره با تمام روسیه و آبادی قدیم در طرف شرقی
قلعه بود بعد از آنکه مواضع طغیان آب شهد لوبافی از هر سمت
عمارات عالیه بنا شد و آنقدر در استحکام قلعه و عمارات دقت بکار
رفته که در هیچ حادثه خللی بارکان آنها نرسیده و از حالت اصلیه
تغییر نیافته بعضی مورخین گفته‌اند اول کسی که از جانب پادشاه به تسخیر و
تعمیر حاجی ترخان مأمور شد مردی مشهور بود که بعد از تسخیر و تعمیر آن بقصد

حکومت اطراف را باطاعت آورده بقبل رسیده و پس از آن از طرف
پادشاه روسیه حکم گشت طایفه در قتل این پسر نیز ... که
باعتبار نفوذ خود قپچاق و چغتای ... نیز از انداران از دین برگرد
بودند و این را بکمر ... با این دیار بسته چه پیر حاکم و ارباب منصبی که از
دربار پادشاه روس مامور نظم حاجی ترخان بودند رنجیده ... روسیه
نشانه تیر بلا شدند و ریف نام که پیشوای دین مسیحی بود او را از
قلعه بزیر انداخته و جمیع لشکریان از اناث و ذکور را ... از دین فتنه
بقتل رسید پس از این فتنه ... مامور شد و چنانچه پیش ذکر
یافت قلعه و بناهای شهر را استحکام داد سراج الدین عیسوی در بلد
قبل از بنای این قلعه از فرقه ملت عیسوی را در این دیار رواجی نبود از جمع
مایل مسیحیان به کیش ایشان قزان بود در سنه هزار و پانصد و هشتاد و نه
مسیحی قلعه و ترتیب ابنیه شهرها تمام ... الوان ... که یکی از سلاطین
روسیه بود ... از علمای ملت مسیحی و مردم ... به ... آن
روسیه حاجی ترخان و شهر ... برگماشت و تا این عهد روسیه از آن ملک
این ملک مردود بودند و غالب ایشان ... که ... با ... گذشت

پار

پاکی معیشت ایشان در شهر دیگر بهتر بود مسافرت میکردند و مستوطنین
و اهالی این بلد منحصر بود بیک ... علاقه تجارت نداشتند آنهم بسیار کم
از ایرانیان قزوینی بیشتر بودند بسبب اینکه روسیه در رواج تجارت
داشتند از همه بیشتر بوده و بیشتر آنها در سنه هزار و ششصد مسیحی که اهل
قپچاق از سمت خطا و ارمنیه از بلاد ... ترک توطن گرفته
نفر ... که با تتر و ایرانی را مذهب دیگر داشتند ...
پرستیدند و در سنه ... کلیساها را اظهار آئین و مذهب خود کرده
... ایشان ... اطمینان خاطر در جمیع آوری ...
مسیحیه چند گویند بعضی گفته اند از ارمنه روم که بدین دیار آمدند ساکن شدند که
رفع وحشت فیما بین روسیه و تتر شد چه آنها را با اعراب و عجم
مسلمین معاشرت بود و از وضع و طریقه مسلمانان اطلاع داشته
تبدیل لبس و تلبیس ... اول ... با فرقه وحشی الطبع تتر خلط کرده و
با ایشان میگفتند که کلیسا ... چه ضرر دارد برای آن کلیسا است
و برای ما مسجد ع غرض ز مسجد و میخانه ام وصال شماست ... دو دیگر ...
پاره از این ارمنه از نسل ... بودند و لهجه ایشان ترکی ...

بود و آشنا با زبان لب دیگر شده در رفع مسافرت و روحش با جمله
دیگر تتر را وقت مخالفت نمانده و نا بعد زبان این ملت برواج
پیوست و این فقا در اسپ پیشوای دین مردی زیرک و با هوش بود در
سیاست مدن لیاقت و تدابیر مستحسنه داشت خود را پادشاه خواسته
که برای هر مذهب معبدی ساخته و با اهل هر مذهب بر تبه در عبادت
و حق پرستی رغبت میکرد که همگان گمان میکردند که اهل مذهب آن است
بقول روسیه بکمیت این مذهب در رواج کار آن در تاتارستان عهد
بزرگ پر شد که او بکلی تا کلا به پیشوای قوم انجا تکلیف نمود و خود نیز
در عمر نصیحت [illegible] ازین صفحه گذشت کار مسیحیان روز بروز
رونق گرفت و این در سنه هزار و هشتصد و شانزده مسیحی بود و
در همین سال پطر چیف قزاق با لشکر گراف [illegible] نهاد
لا [illegible] باب تدبیر [illegible] پطر چیف فرو نشست و
[illegible] برباد رفته او را [illegible] در قفس از آهن به پترسبورغ فرستادند
ذکر فتنه دیگر اتریوف نام [illegible] المذهب از پیشوای ملت که در
مسکو [illegible] بود خواهش کرد [illegible] از شهرها به پیشوائی دین [illegible]

اتر

اتریوف از مسکو بیرون آمده و به دعوی سلطنت جمعی از تتر را با خود همداستان
کرد ع کنه کرمکینی [illegible] بیچاره اسباب تجملات فراهم آورده
و چند روزی بگردش تاتارستان و هم عهده گرو از خلق و سیاحت
بلاد و تهیه اسباب فتنه تفرج کرد در این اثنا پادشاه روسیه را
علم با خبر رسید او این قصه را حمل بر [illegible] خود کرده تا [illegible]
از عهده و بخود [illegible] دیگر [illegible] او [illegible] بایسته تا قصبهای
معاودت سابقه [illegible] شد و در [illegible] مقام [illegible] و [illegible]
[illegible] و از پا [illegible] او اموال مردم شهر [illegible] غارت
اتباع او رفت [illegible] هر کس [illegible] بیهوده که داشت او را تسخیر میکردند
او را با اظهار [illegible] عزم از مسکو [illegible] شهر منزل کرده و نامه با طرف
[illegible] که [illegible] بیشتر [illegible] کند نامهای او بیجواب ماند و بعد [illegible] از
لشکریان [illegible] نفاق [illegible] شده [illegible] ع [illegible]
[illegible] باز آمدن [illegible] از حبس بیرون آمده و با سلطان ارکان
ملک [illegible] او را متفرق کرده [illegible] اتباع او گرفتار و بقتل رسیدند
لاجرم ازین [illegible] در [illegible] تفرقات [illegible] ازین واقعه

آغاز طغیان کرده بدوستی این شخص توانا جسته مدتی از روی
فرصت بخرابه عمارت حاجی ترخان و حول و حوش آن مشغول بودند
تا از جانب پادشاه سپاهی مامور شد و امرا آنجا با نظام پیوست

فتنه دیگر بعد از این واقعه برنگیخته تاتار ترک تردد و معامله کرده
هر یک بسوی وطن خود گرفته بلکه شهرها با منصب سنجقیکه از جانب
پادشاه مامور بود از آستره و قلماق و قزاق از رعایای روسیه گذار یافتند
طایفه تتر بار دیگر بغتشاش افتادند و با خوانین دشت قبچاق پیمان
پیمان آوردند در این میانه و سال قبایلی ایشان پنهان بود و منتهز
فرصت بودند تا در سنه هزار و سیصد و شصت وقتی شد مشخص دیده با جامع
و از جامع اطراف شهرها در و کرفته بر بکشند همین قدر مکث ماند که
عیال اطفال از قلعه بودند و ما از زیب قلعه بیرون درجست دیم بودند هم
بعضی قلعه آذوقه و هم از کثرت بتر حاکم که از جانب پادشاه روسیه
بود عقل و کفایت تمام داشت و دعوا دیده و صاحب تجربه و ملک
زمین بود اهل قلعه را از همه راه تسلی میداد و میگفت اگر بر چنین
من میگویم رفتار نشود ما بر خصم غالب نتوانیم محصورین جواب گفتند ع

حکم

٤١

حکم آنچه تو فرمائی رای تو اندیشی ؛ گفت اگر از روی تدبیر همگی از مکانی
بمکان دیگر رو آوردن نباید گفت مگر آهسته و از بروج قلعه بزرگی
سر بیرون نکنند که ما کمی حرف امر کنیم چون چنین کردند دشمن تصور اینکه
اهل قلعه با ایشان سواه فرار جسته باشند هر فرقه شدند یکی بطمع
اسیر کردن فراریان قلعه متفرق شدند بساحات اطراف و فرقه دیگر
با احتیاط خانه نردبانها بدیوار قلعه گذاشته که بقلعه روند و اموال
غارت کنند نظم فرصت بپردازم ای صیاد چون سوزی رسیت ؛
آنقدر نالم که سوی آشیان آرم ترا ؛ همین که از دیوار قلعه کیان
با فرحش تا نیزه توپ و تفنگ دست برده و از طرف دیگر از
دروازها نیز بیرون آمده تمامی ایشان را مقتول و مجروح و هم در
آنساعت مجموع آلات جنگ و اسباب فرقه مذکوره بتصرف
اهل قلعه در آمد علی الصباح همه بیرون آمده بحکم حاکم در محاربه
فرقه دیگر ترتیب معاود کرده مردمان کار دیده و مستعد نشسته
و بپاره تعاقب آنها رفته همه سو دستگیر کردند ذکر انتشار این فتح
وامدن از ارامنه بعزم توطن ایلچی پس اندفع این غایله سکنت حاصل

که به تقویت لطف تمام نسبت بعموم اطراف به نظم و نسق حاجی ترخان
امیدوار شده و یقینی که نه در دیگر دست فتنه بدامن این شهر
نخواهد رسید و تر به تمام قصور و رعیت شدند از هر رو و نیک بعضی
بعزم توطن و جمعی بقصد تجارت راه حاجی ترخان گرفته بغیر
از ارامنه در پیشتر آمدند باز خانوار زیاد جمع شدند و تاتار قرم که
باین تاتار مغایرت داشتند با عقال دولت روسیه آمدند اهل تجار را
و خراسان و ملتان از راه دشت و ایران از راه دریا مال التجاره
موفور آوردند در سنه یک از بنها بغیر از دکاکین بعد و حصر مکرده
و کلیه و به خط کم کهن کشتیها طرد و اطراف مشتر از راه خشکی میرسید
بیع و شری بیشتر با ارامنه بود پادشاه آن وقت الکسی بن میخاییل
خان لکوه تنگ در سایر بلاد در حاجی ترخان هر طایفه هر چه بیع
شری کنند کسی مانع نشود تا جمع متفرقه وفور رسانند از زمان
تجار ایران در بنای حاجی ترخان تردد داشتند چهار صد نفر شمار آمده
و متعه ایشان ابریشم و شیشه آلات و پنبه و ریسمان و منسوج
درو ماس و کاهی مروارید و فیروزه و سایر جواهر با ابریشم بهم می آوردند

که تجار

که تجار بلاد و نساء بر خود ازین کردند و بلاد خود مستقر شدند اما
نساء از ان وقت ملک حاجی ترخان دخول و خروج آن آمد و رفت
کوته و قلیل با این متوطن شدند

ذکر آبادی شهری که بعرفه مشهور است و محل سکنای [illegible] است

در سیصد و پنجاه دستی حاجی ترخان شهریست
کوچک و ظریف به سبب آثار آن جمعی از خلق [illegible] شدند مجمل
احوال اهالی این شهر این است خانواری چند از اهل پروسیا که
یکی از اقسام نساء است از غنا [illegible] ملک خود [illegible] و از اولیای
دولت امپراطور ممالک روسیه تمنای مکانی کردند و کلا درین بلاد
رسم است که اگر کسی در صدد احیاء و آبادی مکانی برآید با وارث
نیز تقویت میشود پس از آبادی ملک شخص مالک باید بقاعده
متعارف منال دیوان بدهد اینها معلوم کردند که در بلاد خود منفعه
متعهد معموریت محل سکنای خود میشویم مشروط بانکه تا مدتی از
رعایت [illegible] تکلیف مرفوع باشد و در این قسم رجوع
میزبان در حق مهمان خواهش ایشان بقبول پیوست و قطعه
مکان مزبور بسبب [illegible] هوا و آب با کمال خوشی [illegible]

یافته رحل اقامت افکنند و برسم عمارات که در جمیع اردوبا
بنا دولت طرح شهر ریخته و چون اعلی و ادنی از یک تبار
و قبیله بوده محتاج نشده از گلکاری و اعمال چوب و سنگ
و نقاشی و آنچه بالزام وضع عمارات بوده همه را خود با حسن وجه
باتمام رسانیدند و حاکم و کلانتر و کدخدا و مستحفظ تعیین کردند و
همچنین کلیسا و کنشت و هرچه متعلق به مذهب است بخارج ندهند و
آمیزشی ندارند مگر برای فروش امتعه تجارت که این اوقات
از هر مقوله در دار الصناعه ایشان ممکن است بسیار عجیب است و با
بگیرند راه عبور تجار در غربت ملکها به این شهر است و اینها بالطبع
بخصوص از آنها از کاغذ که در شهر خودشان هر کس میتوانند خرج کنند
و اگر کسی از آن وجه داشته وقت انصراف از صرفه اسم این شهر است
میده بهر که اهل شهر است پول دیگری گیرد و روانه میشود از غرابت
و غرس اشجار و پروراندن جمیع ریاحین و بسیار صنعتها در باب تقلید
چنان کامل شده اند که انواع نباتات دیده میشود که اگر چیزی اگر ظرفیت
و یا کبر رنگ دارد چه ماکول و چه مشروب و چه مصنوعات دیگر همه

باین شهر نسبت میدهند و خلق این شهر عادت عربی دارند که دایم
در تجسس فقرای خود بجد و اینکه از فقر یکی مستحضر شوند ترتیب
می کنند و از مال خود با قیمت مرتبه باین سبب فقیران شهر
کمتر غالبا غنی و متمول اند نظر باینکه ابتدا باینکه کمر جمیع المال
بوده هنوز برکت باقی اند و نفوس ایشان از ده هزار متجاوز
بنای باغات درحاجی ترخان ملک حاجی ترخان در ازمنه قدیمه بنا شهرت
نام داشت باینکه بسیار تاتار و مطلقا در باغات و ریاحین ربطی
نداشتند اگر درختی یافت میشد ثمری نخورد و غیر مثمر بود ع درین ایام مختلف
بلکه امروز آن درخت ع از اختلاف طوایف اشجار مثمره نیز رشدی
نداشت و سبب دیگر اینکه زمین آنجا همه سطح و مشرف بر رودخانه
و ممدوده اند جائی که آب رود بطریق مشرف شود که باغی سیراب کنند
ندیده اند و کسی هم در صدد تدبیر دیگر نشد تا عهد سنه ثلث فادر
راویج یکی از اهل سیاحت اودشا که از قدام سنه است چندی در حاجی
ترخان توقف کرد چون اهالی انسا دیدند بر منزل سلیقه عربی دارند
این شخص در کنار منزل خود که با زمینهای دیگر مشابه بود باغ کوچکی

آباد کرد و رسل رفت باین نحو که از کنار این بحر نهری عمیق حفر نمود و
با آن اتصال داد و بشیبی که از آب بر سر آن چرخی وضع کرد و آن را گردش
بقدر ضرورت آب جریان میداد و از هر جا دست رس داشت از هر
قسم نهالهای خوب طلبیده و در کاشتن آنها دقایق نهایت اهتمام بعمل آورد
تا همه بعرصه رسید فرضا از مازندران و گیلانات و قفقاس درخت
انگور و سایر فواکه و با بعد مسافت و اختلاف طبع اشجار اینها را چنان
بهوای بار داد این بلد انس داد که هر میوه را بخوبی که بعمل آورد
حاکم این ولایت بسیار پسندیده و این اظهار هنرمندی را به پادشاه
عریضه نوشت از پادشاه باین شخص تحسین بلیغ و اکرام کامل
رسید حکم شد هر سال بهم پادشاه باغی ترتیب دهد و مردم را
تعلیم و ترغیب کند چون اینکه ارض حول و حوش حاجی ترخان که
وقتی مجرای آب واقع شده یاقوت و ریگ بر آب غلبه دارد و کف از
خاک خارج زمین را استعداد داده و باندک وقتی باغ آباد شد
که حرف خرما و انار در اینجا همه میوه در غایت بسیار بعمل آید سال هزار
ششصد و چهل مسیحی که هر کس برای منفعت در صدد آبادی باغ افتاده

چه

چند نفر از اهل فرنگ آمدند و آنها در تدبیر ترتیب اشجار و نباتات
و انار در اینجا فراوانند لیکن از برودت هوا مستعد نمانند و این
اشجار در جاهائی ترتیب کرده در زمستان حفظ آنها لازم است و
درین زمان قسمی ترتیب گل و میوه گرمسیری متداول شده
که در هر خانه نهال نارنج و انواع مرکبات هست و زیاد هم
میدهد … در مکان … بدین سبب آنچه درخت … است
فصل زمستان در زیر خاک پنهان میکنند در سلطنت پتر کبیر …
پادشاهی منعقد و اینکه هر یک از سلاطین درین مهم اهتمام میکردند
قطع نظر از نیت … ملک … میوه حبوبات نایاب
دستنبو غیر حاجی ترخان و شهرهای قفقاس و شهر … که کنار
بحر سیاه است در هیچیک از شهرهای ایشان باغات و اشجار میوه
آورده نشده بیشتر فرضا انگور حاجی ترخان را بشهرهای دیگر
میبرند به قیمت گزاف میفروشند با جمله … از … فرانسا نیز
شخصی سو که درین صنعت ید طولی داشت بحاجی ترخان آوردند
که هم او بانیت بود و بسیار با مهارت با قصای … نشد

که آبادی این زمینها قرار یافته بود سی و هشت سال در حاجی ترخان

زندگانی کرده مرتبه درین صنعت با درک بلو دارنید که در پای

ثمر زراعت عمل میکرد و خرما در سر باغ حفظ میکرده والعهدة على الراوی

پس از درگذشتن او طراوت باغها نقصان پذیرفت و نهالهای که

عهد تغار زنده تا ماه سنه هزار و هفتصد و هشتاد و چهار مسیحی باز بازدیاد

پیوست و باغها که بدیوان خاص تعلق داشت عدد باغبانان

آنها سیصد و دوازده رسید و عدد همه باغها صد و بیست و چهار

از میوه های اینجا که اعتبارش زیاده است انگور و سیب قسمی از امرود

و آلو بالو است خربزه و هندوانه و بادنجان و خیار و کدوی

اینجا با اقسام سبزی الدش از غالب جاها بهتر میشود میتوان گفت تا

ایرانست گل سرخ صد برگ که عطر و مید میکنند در نهایت خوبی

باین وفور جائی ایران نیست ذکر فتنه دیگر این صفحه در سنه هزار و

هفتصد و هفتاد و پنج مسیحی اشتکه نام مقتول مجهول الحال از طایفه

روس که از جنس پست است مردم قزاق و غیره و سایر را با خود متفق

کرده و تخت سلطنت امرا را کشتی دعوی بر دکستها و قتل اهل کشتی

که در

که در رود اتل جریان داشته اقدام کرده نظم کر ابطحان امسیاید

با ساحل میبرد دل دریا و سر بر دون آب افکنده ایم و در وسط

سبزه زار از طرف جنوب حاجی ترخان مانند برای خود ساخت که این

نامان از آن آثار بقدر قریه هاست و شهر تاخت کردند که لبتون

این شهر است و هم در اینجا زندان خانه سنگی و دیوان خانه

رسمی بنا کرده در سنه ها اینجا بسر میبرد حاکم این بلد از بند و قلعه او عاجز

مانده میکرد معلوم گرد از اینجا خبر لشکری بدفع او فرستادند وارد وقتی

خبر شد که خصم قوی و مجال هیچ نماند ع بعد ازین روزگار را حکمت

ناچار در کشتیها نشسته و از دریای خزر بسمت رود خانه چایر رفت

لیکن بعد آبادی حدود مدرسه خراب میکرد و اموال بغارت میبرد

و دروی میکرد رسید تا وقتی یکی از اتباع خود را در خفیه به حاجی ترخان

فرستاد هم برای تفتیش حال سپاه میکرد و هم ترغیب مردم در فتنه

و خود بعد فاصله کمتر ساحل کوه دیگر باره اطراف حاجی ترخان

متفق گردید که لشکر میکرد او را تعاقب میکردند پنهان میشد بار دیگر

دیگر صحرا بیرون میکرد و تمام متاد رهائی خرابها مدام [illegible]

شعشعه رشحت و بعث طغیان او شدت کرد و صحرای بیروف
بکنبک ایلچی را ملک اردوی خود قرار داده و در دوان اطراف
اردو آتش باد بر دسته اسراف در قتل و غارت او بجائی رسید
که خلق ازجا و مکان بلکه ازمال و عیال خود چشم پوشیدند ع
کافر چه داند چون او بز با کشد یا میرد چند روز نگذشت که جمعی
از سپاه پادشاه خود را انضباط کشتیهای لشکرگاه حاجی ترخان
فرستاده اینها یکبار کشتیها را متصرف شده در یکی از کشتیها صاحب
منصب و چند نفر از لشکر بحری بقبضه حکم زرین ایلچی در آمده ...
بسوزانند خود و همراه او صلاح ندیدند او کمتر آنها شتابت کرده ... ایلچی
او بمرتبه رسید که پادشاه حیا طانه مسافت بعید اند و طرف اتل ...
سیاحت کرده ایلچی و حشام را منزل و ماوای بخشید و هر چه بیلاق
دیوان میسر و قسمت میکرد درین اثنا سعید آمده و بکرامت جلوه داد
پیشانیت آمده بخواهش خود کجا در فلان مکان از اتل که میدان آن
عمق ندارد و سیاه ده مرا که گسترده دیده بصورت و قیه بعموم چشم
مشاهد کنند و لا نگذارید که خلق در مشاهده چندان بکش کنند

کرما

کرما از حضور بار دارند و خود نفر سر و ده شبانه چند پاره چوب
برای مکان تعبیه کرده چیزی بر روی آن گسترده پیش از آنکه وقت
در رسد که خود را بسجاده رسانیده و بعادت لب بار **نظم** بکشود سجاده
بر روی آب چنانک ... نشستی با که خواب بخوابی او حاصل اکرمه
بمردم مفتوحه در حب زنده او در خواست کمتان این رسو از هر یک
نکند وجعلنا اللیل لباسا هنوز پرده ظلمت شب با این پرده نهان
او میداشت که خود را بر منزل اصلی رسانید و این بار از و جاهی
دیگر شد و از اینجا با جمعی موفور بطرف سرحد که پناه و دستی حاجی ترخان
رفت حاکم متحصن شد و اعتنائی بافتتاح حصار نکرده و بغارت کفار
کرد و باز شهر جارزه عطف عنان نمود امرا آنجا از ایراد نظم و آبادی
انداخت و از آنجا بر قلعه خانه نورث و قصبه کراسنی یر که سی ورستی
حاجی ترخان است عزم کرد چیلکوف حاکم داشت که زرین از جمیع
بغارت انگشاعی کند و در محصوره او پائی نخواهد فشرد و روزی شمرده
تا از قسمت مدور وار آنجا بست سهراد ال رفت و آن شهر را ای
نصف ماستان نعله گرفت و ان که آنجا ماندگشت و چهار صد سوار

که کار ظهور اینگونه فتنه‌ها است بعهدهٔ عزم ما که از نه رسیدن
مسرع و نامه ایشان و تعیین لشکر ایشان از محافظه این سرحد لشکر
ایران کار از این رو به ترتیب نه گذشت و او شهر بشهر گریخت
و شهرهای مملکت آخر کار گرفتار سپاه روس شده و او را با جمعی نفر
از اتباع او از طرف حاکم گرفته تسلیم نمودند و بجانب حاجی ترخان
فرستادند و چند روز تخطئه و آزار دیدند ع اسیر بند بلا را چه جای
سرزنش است و از آنجا روانه مسکو نمودند تا که در بعضی از محکمه‌ای محبوس
است مجبور ممهد شده‌اند در مسکو چهار او قریب قلعه دان که این
نشان اثری از آبادی آن است با تخطین جنگ کرده از این سو
با محدودی مطلق العنان و او فضلات شکنجه تنخی شستی و سرهای مفروط
در قلعهٔ مزبور و صبر کرد این که او با عبد آل آمده رفتند و نظر عجبه اسب
رفت و اجل شد برای سکنه گناه رمه و غله و نقد بسیار از ایشان
بذل لشکر کرد و نقد دیگر نوشته در اجماع اتباع جد و جهد نمود و
شهر رسیدن که چهار رمه و رستی حاجی ترخان است یورش برده خزانه
انبارها را تصاحب کرده و بهلاک اهل آن شهر از تنخواه نوشته اند او اخر

در اوایل صبر برد سال دیگر مستعد او خود را متعرض توجه سرحدات
ایران دید **نظم** ای قدم نهاده هرگز از دل شکم برون
چیزها دارم که چون در هر دل جا کرد ؛ حتی اطراف ملک انشد
حرکت و سکون او را خبر بتوسط بلکه جنون او بر جمیع کنشته و اهل
سرحدات ایران اول بار ایشان و رو بسته مستظهر دانسته و در جنگ
او مرفه بودند تا ما حال از مبدء معلوم شد لکن از این فرصت
او از دست نمیداد و غارت جسارت می‌کرد و اگر از معارف سرحدات
برای تحقیق امر یکی لواز مرف باغ و پشنبه بر حسن او اقدام می‌نمود
تا اینکه پادشاه ایران بصفویه بود پادشاه ممالک روس به
سرعت فرستاد و نامه نوشت که حاکم حاجی ترخان از راه بیمبالاتی
مایه تعذیب سرحدات شده و او خود در این فتنه شرکت به
حاکم است که در اول فتنه ظاهر شد که خود با ثبوت پادشاه
قطع ماده فتنه نماید و این شخص اگر چه رسید و با حقیقت حال
رجال ملک معلوم شد که فتنه را این خوابیده بود لعن الله من ایقظها
باز برد نگاه خود حاکم حاجی نگارد و بر خطا سرحد کند یا نظم نگارد

دلم

سنه هزار و ششصد و نهم هجرت مسیحی زمین مایه خرابیها و قحط و غلا و
قتل اینهمه بلاد بود که علت کلی این فتنه قرار یافت تذکره عبور
بود درین ملک غالب اتباع زمین لرزه داده اند که تذکره نداشته
دار این تاریخ بسبب بعضی ممالک روسیه رجب لزوم تذکره عبور استقرار
یافت و اگر کسی بخوبی طالب فتنه شد هرگاه این فقره رخصت مطلق
الغا کند که فقرا ایشان از شهری بشهر دیگر نماید بنابر ذکر حدوث
زلزله باین رجب در هزار و ششصد و هشتاد از میلاد در زمین حاجی ترخان
تا بیع طبع نشده یا از تحلیل ابخره غلیظ خشک گشته و خود داب گرفت
که به جنبش اعضا رفع خستگی کند و یا دفع قشعریرهای متواتر را از
قدرت بشریه مدید به حرکت نحو خوف که نفض از اعضا
بیفشاند نظم یا ما تقدا اللیل مسرورا باوله ان الحوادث
قد یطرقن بالاسحار سحرگاهی که خلق در نهایت راحت بود همه زمین
جنبیدن گرفت بعکس قضیه چون رستنی جنبش به سبب خواب در
بن ماده مایه بیداری وحشت شد تمام صحرا نشین در شهر دوان ابتر شده
نه نشسته زلزله است و قتها سکنه حاجی ترخان نیز بواسطه اینکه

درین واقعه زلزله شاذ و نادر است لذا وقوع آن بعید المعهود بود
مضطر شده و راه فرار گرفته أينما تكونوا يدرككم بهر طرف
میگریختند و همین حالت مشاهده بود و درین اثنا صبح شد و بعد طبقات
تجار در کار سکون و آرام شدند و تغییری در احوال ایشان نیز از آنها
کیفیت حدوث و سبب زلزله و حرکت زمین را تفسیر شده که
زلزله قسمی از آیات است و در غالب بقاع رفیع مرتفع میشود و اگر
در زمین واقع شود با علت طبیعی در آن جزو ارض عارض شده باشد
یعنی هر در بلاد و قطار [illegible] بسبب انفتاح مسامات ارض و خلل
و فرج آن که [illegible] طبیعی این چنین بخره [illegible] تا تصاعد آن سبب
زلزله است چه رسد و درین سال در بلاد دار المرز شدید شد که بسیار از خوف
بدیار رفتار فرار کردند و بسیار شهر از بلاد در بعضی خراب شده که از حیث
عمارات ایشان و [illegible] بجمله ازین حادثه بعمارات این شهر اندک
خرابی رسیده و چون حاکم حاجی ترخان در نیرف مردی با کفایت بود
روز به تعمیر آنها مردم را امر داد و ازین تاریخ رسم شده که در عمارات
چوبهای مفصلهای عمارت با آلات آهن شده وصل نمایند و هرچه

آجر و سنگ است با چوب و آهن و از دقایق مردم داری این حاکم

نوشته اند که غریبی که بعزم توطن این دیار می‌آمد او را چهل پنجاه لنگه چه خانه

برای او بنا میکرد و چنانچه از غالب ثقات استماع است اگر در خانه

بودن عام خانه از فقیری مسموع شود در صدد و غرامت بود و این رسم

این تا حال در حکومت او باقی بوده تا گویند غربا بسیارند که تاریخ توطن

اجداد خود را با این ملک بعهد اورنگ عهد هند **ذکر وقوع حادثه وبا** **در این ملک**

بر آمدن از شرق آتش و بال بیاشتن تا مهالستیه ز آجال در هزار و شش صد

نود و دو میلادی که در ظهور بسیار شده بود که عارضه وبا بار در این

الدار رسید و خدمت قحط با کار قحط و چهل بیرون روحی در درجه طالع

این ملک فتنه ای شرقی طاری گشته و نیز از همین جا به

می‌رسد که در مدت نابهنگامی حاجی ترخان خلط داشت و دفع خلط

میکرد از تغییر فصول و حر دکو قصور در مدت او بهم میرسید

عفونت هوا بدرجه رسید که اگر کسی نصف روز در هوایش

این صفحه مکث میکرد با تمام عالم مرض این مرض با او دست در

گریبان میشد و لو کنتم فی بروج مشیدة جان بردن

مراد

بمیرد و اموات بلا عقب ماندند و املاک بلا مالک در سال

بسبب این عارضه حاجی ترخان ویران بود تا آتش بلا فرو

نشست و مردم اطراف باوطان خود برگشته و این علت تا

نخ سال دیگر عود نکرد **ذکر فتنه تیراندازان** در این مدت سر و نج سال

برام رو آسایش مردم در آتش بهم رسیده و هر جانب سالم شد که اگر اجاب

گویا تا حاضر مرا افتاد در مخدوق بسیار کم میمردند که ناگاه در اواخر

طور دیگر قضا کو ع جای در کمین غیب که در ایران کان

گذشت عادت فتنه انگیز ترخان با تمام موقوف شده بود

در سنه هزار و هفتصد و هفت یا ده طایفه از قزاق که در صنعت

تیراندازی دستی داشتند با قاضی القضات و بقوای دین

در سنه که در این بلده راه رزق داشت نظام ریخته اختیار

حیله با هر دو آب را که منافع آن صرف معاش اهل عبادت

و تعمیر معبدها می‌شد از قاضی القضات انتزاع نموده حاکم با طایفه

مزبوره طریق مماشات سپرد و متعرض ایشان نشد ع سخن نیز

برانم که همه خلق برانند و قاضی القضات مسئله را خود در عهد

دفتر عموم را در جنگ رعیت کوچه چیزی آتش صد اول قیمتی
اشتغال داشت و هر روزه از ضعف قاضی الطهران می رسید
و نفوس و اموال نوعی معرض تلف در آمده و استقامت بقدری قوی
شده که شهر به لشکر خارج محتاج شدند و از پادشاه صاحب منصب
و سپاهی آمدند و دفع این فتنه بعد از آنها بصورت رسید چون
عادت روسیه است که هر که فتنه را سبب کشف و رسید اند از
قاضی قضیه بوده است معقود القدر شد و تیر اندازان نیز که
هدف تیر بلا شدند و در تواریخ شاید هم باز زنجیرهای گران عسکر کونه
و این فتنه شوارع تجار عظیمه داشته اند ذکر فتنه آتش آتش بار رو
فرمی آزادگان نبود تا باد و شه خراج نخواهد خواب سبلو
هر یک از تجار اگر خواهان اظهار کنم نوبت آتش رسید
سابقا ذکر شد در خانهای حاجی ترخان اکثر از چوب است و کما
آن اوقات اسباب تعطیل آتش از دولت برای این شهر مهیا
نشده بود و خود خلق شرایط حیاط طرح میکردند فاصله در طرف
که حکمروان تاریخ شمرده است در سنه هزار و هشتصد و نه از میلاد

یکی

یکی از خانهای شرقی آتش گرفت و باد سخت بوزید تا
فرو نشسته اصلاح کننده ع آب آتش را مدد شد و همچو نقطه
در ظرف چهار ساعت نیمه خانه چوبی و خانهای آجری که چوب داشت
سوخته شد و بکار رفته اسرا ها قدری که قریب سیصد ملیون از اموال
تجار روس و ارمنی و ایران و ملتان و بخارا و خوقند بمعرض تلف
حرق در آمد که بنه اشتغال نوایر ها در سینه بالا گرفت که بام
کلیسا اعظم که با آهن اندوده بود ذوب شده و زنجیرهای ناقوس
بگسیخت یکصد و هفتاد نفس سوخته فنا گرفتند بیان توجه پتر کبیر بحاجی
ترخان شرح احوال پتر کبیر بفارسی ترجمه شده و کتابیست در دار
الطباعه ایران بصورت طبع و تمثیل چه این مختصر گنجایش
اطناب طول ایجاز از آن ندارد گروهی معتقدند که او قبل از آنکه
بر مسند حکم نشسته بسیاحت اطراف رفت و جامع فنون حکمت
و صاحب علم و عمل شده و هم او در فیلسوفان معظم شمار رفته و کارهای
او خارق عادات شمرده شده که بهره توجه کرد که حصول [illegible]
وضع زنگان و لگد [illegible] قواعد از نتایج رای حکمت آرای اوست

و استحضار آن موقوف بدیدن آن کتاب شانزده گانه
را که آن قطع نظر از مطالب مفصل طی بسیاحت بلاد و شهر بسبب توجه
او در آنجانب حاجی ترخان باین نحو گفته اند پس از آنکه این
صفحه از فتنه‌های متواتره این گشت سمت قفقاسیه و سواحل
بحر خزر رنگ اغتشاش گرفت اشرار قفقاسیه بضبط بقایای
تجارت و عمارت آنها دست برآوردند و دولت ایران که بواسطه
ضعف سلسله صفویه توانا نبود در صدد ضبط قفقاس که از
محروسه ایران بود بر نیامد نامه بدربار روس فرستادند و بمقتضای عهد
دولتین دفع فتنه اشرار از او خواسته شد و او در سنه هزار و [illegible]
پیشه دو لشکری برو از سمت حاجی ترخان مامور فرمود و خود بر مقابله
چند روزی ولعوای صفحه کوه که تا الاردو با قتضای قواعد که خود واضع
آن بود نخست بدیدن بیماران که در بیمارخانه‌های دولتی استعلاج
مینمودند رفت و تفقد حال آنها نمود کمالی که رسی ایشان از اجل
مجروحین تفتیش فرمود و نظر بحرارت هوا فارغ شهر سالم آنرا تحت
گاه گرفته و تجدید مامورت سپاه مشغول گشت و امر کرد که لشکر بحری

مستدعیا

مستدعی جانداران شوند و در هر لنگرگاه از دو شمامه لشکر خشکی منتظر باشند
و هر جا که فیما بین ایشان و لشکر دست بیار قشون رسید سران و سرکردگان
از احوال دریا و خشکی بیکدیگر خبر دهند خود نیز از این جانب دریا عزیمت فرمود
و از آیات خیالات او نوشته اند بجایی رسید که تلاطم دریا همه
بر بیم غرق انداخت و او در غایت قوت قلب باشاره چوب چهار
دست و پشت تلاطم آب را فرو نشاند ع کین منم باز گرفته ره چرا
در پیش ع همین که بمحاذات ترمو رسید در اول خاک قفقاس آن
شمخال که بزرگ داغستان بود بتکریم و تعظیم و ضیافت پیش آمده خاطر
ترا او جوینده کوه و هم در توقف و هشت روزه ترخوارهای
عبور لشکر را از دریا و خشکی تهیه نموده و امر کرد جمعی از سپاه بحری
بجزیره آغره خان مامور گشته و نقابین جزیره که در آنجا اقامت
داشتند و بقیه در محل غربت اورا انها در بند گفته و انکه اول بجانب
دربند و حدود نمیش [illegible] که ضرر تجارت [illegible] در بند بود و فی
الحقیقه از آنها نفیسه [illegible] قفقاس جرات این
سر ارت [illegible] باطلا رجب [illegible] لشکر خشکی و دریا [illegible]

اطراف در بندر را محیط شدند و باتشبازی توپهای کوه کوب
در یخ یک ساعت خلق قرینه کو را در بند بلا گرفتار دیدند لاعلاج خواهشه
کلید دروازه ها و قلعه تسلیم شد فردا آن روز مزینفس نفیس بهم
رفته و خراب و آبادان بنظر وقت ملاحظه کرد بزرگ و حکم آنها
آن قلعه را بعهده پالکونیک گذاشت که در این جنگ هنرها بکار برده
بعد ولدار شده نیرال میشوری داد تبیین و یکی از قواعد
مستحسنه آنست که درجات منصب و مقابل مراحل خدمت
وضع کرده مثلا در لشکر خشکی سالدات که پایه خدمت را فوق
تکلیف نکرده باشد اونترافیت بشود و بعد افیت سرداران سه
مرتبه دارد اول پراپرشیک دوم پات پروچیک سیم
پروچیک است بعد اشتیش کپیتان بعد کپیتان بعد میئور
بعد پات پالکونیک که بمنزله سرهنگ است بعد پالکونیک چهار
فوج با و میدهند بمنزله سرتیپ است پالکونیک چهار فوج یک
پالک است رئیس چهار فوج پالکونیک بعد نیرال میئور بعد
نیرال لیت منت و بعد مرتبه نیرال آنتین فنتری میرسد

که لیقاری

۷۲

که لیقاوریح انیطو نیرال است و لشکر دریا بجای سالدات ماتراست
مطرس با دسمن میشود بعد با دسمن بعد بیچ من بعد لیت نئت بعد
کپیتان افتر رنگه بعد کپیتان پرو ارنگه بعد کانتر ادمیرال
بعد ویس ادمیرال بعد ادمیرال است که دریا بیگی میشود این اوقات
قسطنطین نیکلاویچ پسر دوم اعلیحضرت امپراطور نیرال ادمیرال
که دریا بیگی دریاهاست و لشکر دریائی با اوست و در قدیم منصب اول
غراف میشود بمنزله خان و بعد کنزیاکی نیس و این دو قسم است یکی ترجمه
لفظش بیچ اورن کسند و یکی آن ترجمه را ندارد و انچه اولاد پادشاهانند
آنها را هم کنیس میگویند بروسها بجای آنکه مشهورند شاهزاده ها دیگر اینها
که باین مرتبه اند که رمی گویند آنچه بخدمت باین پایه رسیده اند کی تر
تنها مصطلح است و شاهزاده ها از نسل ملوک زاده ها کی نز میگویند نیرال فیلتموس
مرتبه است اهم مرتبه در این عهد کسی بمرتبه نیرال فیلتموس نرسیده مشهور است
از عهد پطر کبیر باین طرف زیاده از ده نفر کسی نتوانسته اند قدر خدمت
کند در باین مرتبه رسد و اینها هیچیک بخدمت نمیشود ع بازوورو میتر
نیست این کار را باجمله پطر کبیر بقدر ضرورت لشکر به نیرال میتر را اوّاج

نموده و چون حاجی ترخان معاودت کرد درین پنج روز خبر رسانیدند
که چهل هزار قلماق از حد ختا باین ملک آمده بنای عهد و توطن
دارند و نزد ملکه فرستاده اند برای آنها مسکن گویند و نامه پادشاه ختا نوشته اند
که این طایفه الحال در ملک ما منزل گزیده مهمان اند الضیف اذا نزل نزل
عذرخواستن ایشان بر ذمه ما باید و از دوستی و مودت نیز بازداریم
اگر معاودت اینها دل نگرانند ایشان عازمند پادشاه ختا نوشت که
کثرت خلق چه حد که بلاد ما از رفت و آمد اینقدر مخلوق نقصان پذیرفت
مهمان پذیر باشید و هم از آن جمله طایفه قلماق درین بلاد توطن جسته
و مشمول عنایت پادشاه گردیده اند قصبه بزرگ ایشان مسکن دارد و ملکان
خوب است و سی و دو سنگ حاجی ترخان واقع است در عادت قدیم
و به حسب اینها بهیچوجه تغییر بهم نرسیده پس ترقی نموده در حاجی ترخان ملکهای
خوب بنا کرده خاص غربا و تجار ایرانی و مردم را امر به معامله و بیع و شری
امتعه بیرون و سکه و ... صنعتها دیگر
امر کرد در تاریخ غولکیوف مترجم مذکور است که پتر بن الکسی بن میخائیل
که پتر بن الکسی بن میخائیل در سنه هزار و هفتصد و پنج از میلاد مسیح

خبر ضعف دولت ایران و قتل و نهب تجار روسیه را در شروان
شنیده عازم جنوب حاجی ترخان شد و نامه ها به قفقاز و ایران
نوشت که داود بیک امیر لکزیه و سرخای امیر غازی قموق سرحد
شروان متصرف شده و تجار روسیه غارت کرده اگرچه درین خصوص
یک ایلچی حاجی ترخان که خود نزد ایشان فرستاده تحقیق شد معلوم
که از جانب ما نیز رسولی بخدمت پادشاه ایران رفته لاکن تاکنون
جواب نرسیده و این قدر دانسته شده که پادشاه ایران قوت ندارد
که دفع اشرار کند تا دفع آنها بعهده عزم ما است نظم اذا قلت
فی شیء نعم فاتممه فان نعم دین علی الحر واجب بعد از این
اخبار هر روز در حاجی ترخان آرام نشسته از سپاه ما آسیب رسیده و
اعانت اشرار با اقدام به فرار کنند بعقوبتهای ... گرفتار خواهند
گشت و ... که پادشاه ایران
پاس ... از سلطنت شد از جانب ما وعده ... و مرافقت
دهند پس حرکت لشکر فرمان داد نه هزار سوار ... و پنج هزار قزاق
و سی هزار ترکمن و ده هزار قلماق از اطراف صعب المسالک ... روانه شدند

و خود با کشتیهای دودی و جهازها که حامل بیست و دو هزار پیاده نظام و سوار
لشکر بحری بودند توجه فرموده و موضع چهار پنجه در چهل فرسنگی حاجی
ترخان است عریضه عادلگرای خان لکزی که لقب شمخال داشت
مشعر بر اطاعت رسید باین جهت در ماه ذیحجه ... به مقامات در کناره
دریا پراجیک لاوچین را با سی نفر بجاپار نزد شمخال فرستاد و بر نماینده‌گی
او اعلام نامها بداغستان و قفقاس انتشار داده و خود نیز در مکان
مزبور چند روز توقف کرده و مکین در غایت استقلام برای زیست سپاه
از سپاه ترتیب داده همین که از اعلام نامها جواب رسید و از وضع
مقصود و آگاه گشت لشکر را توقف مکان مزبور با مردم نموده روانه
سمت دربند گردیده تسخیر دربند و بلاد قفقاس منوط بتاریخ پطر
مدون است گویند چون سلطنت ایران باخر صفویه منتهی و در کمال ضعف
بود و وزیر تمامی داشت از مصلحت مدید که بخود خود امر آنجا متوجه
گردد و بار باین صفحات معاودت کرده و قرار داشت او و جمعی گرفته اند
این است پیش از آنکه بر تبایش حکم کند و به مدتها در سیاحت بلاد
اروپا مشغول بوده و خود را با صنعت ... ها و ... تهذیب کرد تا خود اش

نقد نیز

نقد نیز باو بگمارد تا رسید ع تمتع زهر خرمنی یافتم از قواعد
ملک داری ملوک هرچه را مستحسن دید بر لوح خاطر ملکات
نامش ان سلطنت از آن قواعد را کامل در روسیه ثبت و در کتب ثبت نموده
و همه پایه استقرار و دوام ملک و قواعد دولت گردید زیرا که در غالب آنها
تدبر کرده اند و دیده اند و فایده و نتیجه همه آنچه را از خلق آنها
ملک است سلاطین با اقتدار روسیه خلفاً بعد سلف آنچه بمشهور است
تفتیش نموده موافق زمان آن از قواعد جزو آن ترک کرده را تقویت نموده
بر کثرت زمان آن خیری افزودند بمنفعت ملک و ملت در آن باب
و نظر باینکه کارهای او همه بزرگ بوده پطر کبیر ملقب گردید در سنه
هزار و هفتصد و بیست و پنج مسیحی بمشورت امپراطوری تخت شهنشاهی او در جهت
قرار داده است اوروپا ... که در هزار و هفتصد و بیست و پنج مسیحی
که مطابق هزار و صد و سی و هشت هجریست بسن پنجاه و سالگی درگذشت
اوستروف مریخ گویند کاترینه اول زن پطر بعد از او بر سریر
سلطنت نشست و موافق قواعد پطر رسوم مملکتداری پرداخت و با آنکه
دو سال بیشتر سلطنت نکرد بعضی ادبیات در عهد او در ممالک روسیه

افزوده شد بعد از وی پطر ثانی ابن الکسی ابن پطر کبیر در دوازده سالگی
تخت نشست و بمقتضای قوانین منشیکاف مدار الیه امور ملکداری بود
پس از سه سال چراغ عمر او بصرصر خاموشی گشت بعد از او انّا دختر ایوان برادر
پطر کبیر در زمان بود بحکم انتخاب ارکان و اقتضای ارکان تخت نشست و بقتال
و جدال شهره گشت ملک در عهد او زینت گرفت و لشکر جلوه و مکرر فتحها
در خلاف و وفاق با سلاطین معاصرین رای صائب و پای ثابت
داشت از پادشاهان ایران نادرشاه معاصر او بود بعد از او تا زمان
این امپراطور والاجاه هر که از اناث و ذکور این طبقه بر مسند حکم
قرار گرفت از روی قواعد عدل و تدبیر و حلم و دوراندیشی رفتار
نمود مایه فزایش لشکر و گشایش کشوری دیگر گردید **آداب کورچکین نام**
تاجر در عهد پطر کبیر و از ذکر این حکایات غرض این است که چنانچه این
سلاطین در صدد تمهید قواعد عدل و تدبیر مصالح ملک و آسایش عشیره
رعیت این ممالک نیز بانصاف و حسن سیرت در هر چند فرصت بمرتبه حفظ
ناموس سلطنت را وجه همت نمایند که زلال اعمال از غم شان
در طریق عشق اول منزلت گونیه و فقره پطر کبیر وارد حاجی ... شد

کورچکین

کورچکین نام که مردی متمول بود شرف اندوز حضور پطر کبیر بود در ایامی که
و عبور قافله دریا تا معامله و گشت تجارت و فور منفعت کسبه تاجر گشوده
و شرط سکه و خاتم بجا آورده و بخانه خود و بمنزل پادشاه در ایام گشتن
مسافت مدت بسیار کرد روز دیگر علی الصباح دوازده غلام مملوک خود را که
مسکین می کرد در سفر بلاد منتخب آورده بود انها را با البسه فاخره بیاراست
و بدست هر یک سه هزار منات طلا در هزار روپیه تومان نشانده که بمنشته
و با خود بسرای پادشاه برد و آن ساعت که پطر بر فق عادت تازه از خواب
برخاسته بود و براه رفتن در فضای خوابگاه برفع کسالت می کوشید
دید در آمده عاری از شرایط تکلیف و ادب نشسته کتابی بر ظلم امده با سینه
فرمود همه جا مانع و معترض انها نشدند تا نزدیک خوابگاه پطر شوند
از وی پرسش از مطلب ایشان و این رفقه غلامان باشد کورچکین گفت آن
نقد را بر رواج ارباب دوازده هزار و ششصد تومان بریشه های پطر
ریخت ع دوم بعد از چاپ برزق خشنم روزی بار ... تاجر
خبر پطر رسید این زر از کجا آورده و اینها چه کسند گفت زر
اندوخته از خزانه تو آورده ام و اینها بندگان تو اند پطر گفت ... طمع دارم

که در ازمانه نبوده باشد گفت من خاطر دارم از پدر خود و او از جد او شنیده
همه با عجایب خود صحبتی که در ممالک ما تعلق است با پادشاه
هر وقت مهمان حضور است دهد عوض امانت بیاید که نیز تقسیم
نموده از منزل ادریال که روز دیگر مهمان ایلچی شد با چند نفر از صاحب
منصب خانه دیده در غایت آراستگی ظروف طلا و نقره همین
و نفیس و زرنج و دیگر احجار مرصع شده اثاث البیت هر ملوکانه
و منقح به وضع او چنین دانستم فرمود و قبل از آن از زن مشروبات
زن گورجکین نیز ظرفی از طلا مملو از زر مسکوک نثار کرد و چون گورجکین و
هم سه بار بطرف ایران مسافرت کرده بود برای تحقیق حشم سپاه
ایران میکرد و از معلومات خود از روی صدق معروض میداشت ایلچی
در خفیه بیکار از خواهش حقه فرمود به گورجکین بگوید که خاطر پادشاه و از
ادای تو خوب نشسته است و خوشحالی تو برآورده و از گفت گلا از پادشاه
چه نمایند که تقسیم بر تمام است و اگر فرمایند یک میلیون زر نقد
بخزانه دار تسلیم نموده باشد که در سفر قفقاس مصرف لشکریان برسد
و بنده در حسن قفقاز قدم اینجا از غریب تر مشاهده کرده ام روزی

بباغ

بباغ و جمعیت ما اطراف آن بدستان بجهة تفرج رفته شخص فقیر را
دیدم در سایه سد راه میرفت و گاه و از درخت چیزی میگرفت بر
زمین می‌افکند چنان دیده شد که با مخالفت رسیده که گفت بیا که ادعای نیستم
لا چون این چیز دیده ام بدیوان خاص پادشاه متعلق است که هر که به کهسار
آنست میرزم تا بهتر نمو کند در خزانه پادشاه را منفعتی باشد گفتم از این توصیه
منفعت دلیل گفت بیش با تجربه رسیده که خطوط خرما از اعمال پادشاه هر که کند
خود را منفعت خواهد برد **ذکر احوال لشکر قزاق** در سنه هزار و هشتصد و
یازده از میلاد از جانب سر کرده طایفه ترکمان نیرنگ که تقاضای آزاد
خواهی در محدود ساسانید ساکنین بلاد با از هم صفت خارج نشسته
با رعیت نشسته با ذکر آنها هر در یک مشغول خراج بر این مقررات
هر در خراج آنها نگرفته لله مقتضی عدالت آنست که در یک سپاه
باشد تا حارس خراج دهنده کالا تا اند شد شنیده از قزاق
باستشال حکم اسمهای خود بقرار واقعیت دادند و هزار و هشتصد و سی
یکنفر از ترو تلاق و بهمین سبب اختلاف فیما بین طایفه قزاق
و ترو تلاج اینها برنه قوت گرفت هر از جهت ... جستند

و روس شدند فیمابین طایفهٔ مزبور در این سنه مقرر گردید هرگز
رعیت آن دو فرقه جائی و بامی قریب تملک ننمایند در هر صورت تذکره و
باش بود داشته باشند سال بسال هر بار تجدید کنند و اگر کسی [illegible] ندارد که
در آبادی و یا صحرا زیست کند گرفتار عقوبت دائمی است ایشان علی‌ای دیگر شد
که بارچه از تره و قزاق نوکری اختیار کنند و در سلک سپاهی درآمدند
لباس ایشان کوتاه و شلوار تنگ و چکمه در پا داشتند چکمه ایشان حلقه
آهنی وضع کرده به طریق مهمیز سواره روبسته [illegible] ایشان نیزه کوتاه و
قرابینه و طپانچه و خنجر در هر طرف آن تیر آب مثل قداره کوتاه و
کلاه شبیه دیگ کوچک از پوست سیاه و ذرگ آن با هر [illegible] زرد از
فرق کلاه برآمده و بطرف چپ [illegible] شده و پیش بعضی آن [illegible]
کوئد از ابریشم سفید نصب شده لاکن تملاق با این [illegible] راضی نشدند
و لباس [illegible] نخواستند ذکر احداث نهر وسط شهر تا تاریخ اروم [illegible] چهل و
چهار از میلاد و غالب اراضی بایره اطراف حاجی ترخان در وسط شهر
از بارش ابر بهاری و تزاید آب اتل پر از [illegible] ع [illegible] روییده
نالهای زار ابدا از [illegible] روییدن نی در رطوبت زمین و عفونت هوا

مد بود و موروث ناخوشیهای شد مردم شهری نقصان
آمدند روسهای ایشان بفکر افتادند که از هر جانب پنجره و مجری
بینشند زباد تا آبهارا از آنکه قریه شهر در گذشته لیکن کسی را قدرت
نبود که رنج بیرون خرج کند پس بعد از آنکه صورت ماجرا بعرض
اولیای دولت رسید و روروسیف نام مردم روم بود و تازه
بملک حاجی ترخان توطن جسته بود و در فن مهندسیت اطلاع کامل
داشت و در بحر سیاه تجارت میکرد با تمام اینکار زحمت [illegible]
تقرر هندسی با هرجهات شهر را تحدید نمود و ملاحظه انفع و اصلح
کرد هر قدر آب اتل طغیان کند مزرع [illegible] بناها و عمارات [illegible]
نهری عمیق عریض حفر نمود و بیشتر از یک [illegible] از شهر گذراند و
بصحرای سراشیب منتهی کرد و سر را از جائی [illegible] که آب [illegible]
اتل واقع شد و فضای آب اتل باهستگی بسبب جنوب جریان
دارد مبدء این نهر [illegible] بطرف شمال مراجعه داده بودند شرقی
[illegible] ملاحظه اینکه در وقت طغیان آب [illegible] که نهر ریزد چه آن
قوت [illegible] باعث خرابی [illegible] و طرف این نهر که در عظمت تا [illegible]

رودهای بسیار بزرگ با چوبهای بسیار ضخیم و قایق صنعت
بنای استوار نمود و شش پل چوبی بسیار عریض و محکم در از سمت
راه جاده وارد و از وسط راه کارت و کالسکه در عرض مدت
ساعت یک بر هزار در عمارت و زمین این شهر تفاوت بهم رسید
و چون قبل از این بستر و جلگه‌ی شهر باتلاق بود از این خاکها جانب
پست و جلگه بها مسطح کردند هزارها خشک و هوا را از مه سالکار
شد فایده‌ی دیگر هم در حفر این نهر دیده‌اند این بود در همیشه بابت
کشتیهای آذوقه و ما یحتاج شهر در این پل بسته و از آنجا هر
شهر بشوار حمل و نقل گشته از تاریخ احداث این نهر همه کشتیها
بمحاذات خانه‌های ایستاده لهذا در جمیع شهر بسهولت بیع و شری
و حمل و نقل میکنند و جمیعه صرف نهر و پلها شده تخمین کرده‌اند
شش ملیون لیره و پاره معتقدند در این کسر ما را زیاد از سه کرور
خرج گشته نگاشته صاحب ملک دیگر مرد و از ارال راه صاحب شد
و اولاد تا حال هر قدر مشغول باشد با این جهت نهر و دار الشفا و کلیسا
نیز بهمین طرز در حاجی ترخان بنا کرده با موقوفاتی برقرار داده

باید

باید صد هزار تومان که یک ملیون منات جمع شده باشد و اگر
درینها مثل او از اطراف نهر و پلها و دار الشفا و کلیسا سالی خرابی
زیاد بهم رساند در منافع موقوفات او وفا نکند از منافع شهر باید
مباشر مالیات در تعمیر آنها اقدام و استحکام کند *ذکر احوال قلعه حاجی ترخان*
و کیفیت که بر هلاکت منجر شد؛ که در این نوبت نخستین؛ منشأ این
قلعه بود که چیف ترتیب شد که جمعی از تتر و قزاق را بر روسیه انداخت
که اگر در تکالیف روس ساکت باشیم عنقریب این اصلاحات
خلل خواهد رسید در سنه هفتصد و چهار و یک خلق کثیر قزاق و روس شهر نشین
در چهار صد و [illegible] حاجی ترخان آن تورش بر پا نمودند علم برادر و [illegible]
حیران شدند با اطراف حاجی ترخان لشکر کشید معتدین و تطاول
با موال مردم گشودند تا بوسطه اینکه این بلد را بنظم آورده بود و سه
روز [illegible] گرفتاری معتدین نمی‌گذشت بود که چیف با جمله اتباع او
دستگیر شدند و با این بلد باز بحیز اقتدار ممسکوبیه ترتیب یافته و هنوز
تا این قسم کارها که با منبع نهر همه بتوقعات رسانیدند *ذکر*
سلطنت پطر کبیر و ترقی آبادی این بلد و افزودن آبادی این بلد در سنه هزار و هفتصد و

شش سپهر و نوبت سلطنت رسیده به بقا زینه دایم رسیده و با نهایات
نداء بر صاحبه جهدی در آرایش ممالک و تعمیر بلاد داشت بو خواه
رسانیده در حاجی ترخان در مکانی واقع است که اطراف آن ریگ
و قزاق سکنی دارند و نوعی و غریب و شهری از نیم سبب اینها متوحش
و متزلزلند خاصه فصل زراعت معامله اکثر از راه خشکی و دریا بادها
تحویل میکردند شهر حاجی ترخان سوختگی ها به هر فصل سال که آنجا باشند
و متوجه جمعی کثیر از مقصرین و مجوسین کسانیکه ریبت آنها در بلاد
سالها رفته بود حاجی ترخان آوردند برای ایشان خانهای محکم ساختند
و هریکی بطوایف معیشت دادند بعد در تکلیف رعیت شهر افزوده شد
و حکم شد با ارباب معاملت و تجار رفق و سلوک بهتر مرعی دارند
و هم در عهد او ترتیب که در سرحدات رسم بود بجز شرح جهت
حدوث عارضهٔ طاعون بود پیشگاه در اجرای این بلاد اثر طاعون
ظاهر شد با کمال احتیاط حبس قوم خارج در سرحدات قضای
مقدر بر سر عمل خود بود و خلق بسیار هلاک شد عدهٔ نفوس این ممالک از این
عارضهٔ مهالک قائم شد تخمین لطمه هزار رسیده و بعد در احوال

کیفیت

کیفیت اعتدال هوا پیدا شد چنانچه یافت و در کل سایر علتها بر کمتر
عارض امزجه میشد و بعضی کمال کوتهی در ضبط و نظم ساختن سبب عارضه
های مهلکه شده و در هر سرحد قلعه و مکان مستحفظ و عمله و اسباب
برای نگاهداشتن قوم خارج بلاد معین کرده مدت منع قوم از ورود
باین بلاد توقف در ساختن چهار ده روز بود و این حکم عموم
داشت تا یکهزار و هشتصد و چهل و پنج در سلطنت این امپراطور دیگر
نشنیده و ندیده شده و از جمله موذیها و جزئیات این بلاد ظاهر که از هر جا
در عبور و مرور زایده بوصف احتیاط میرفت مشرف شد بنده فرزند
بنده تو لا راد لقضاء الله در ماه [illegible] این مرض اشتغال
داشت که از آن سرحد نفس بهلاکت میرسید و معلوم نکرد در منع ساختن
ازرفع و عدم حدوث این مرض چه از آن قدر حیث مشهور است چنانچه
در نوف سردار ممالک قفقاس و گرجستان این قاعده را کردند و
در این ازمنه برای اهل سیاحت این بلاد را المکنه ساختن حکم
نو قرار یافت **ذکر کیفیت هوای حاجی ترخان** هوای حاجی ترخان نظر به
بادهای مختلفه هر از هر سمت اسرار [illegible] سالم نیست فرضا فصل تابستان

که غالب سنوات گرما به پنج قیراط میرسد همین که از شمالی
یا مصطلح اینجا غربی بوزد هوا فی الفور خنک میشود و باد شمالی
جنوبی در سرما همین اثر را دارد و باد شرقی باعث اعتدال
هوا است و مغربیها گاه یخ رده باعث میکشند و زمین را سبز میشود در ماه
ابریل مطابق نیسان ماه رومی است تمام گل و ریاحین شکفته است
و هوا در نهایت اعتدال است و در اکثر اوقات فرط گرما را اینجا مرض
امراض و همی است ماه اغسطس و ستمبر و اوکتوبر و دیگر کم ایام و
ایلول و تشرین اول و تشرین آخر رومی است باعتدال و ورود
مایل میشود از اول ماه نوبمبر تا [illegible] و فوریل که کانون اول و کانون
آخر و شباط رومی است سرما بحد افراط است و دره خانه بسته میشود
و عبور قافله در این سه ماه از بلاد بعیده روی یخ است در [illegible]
و حمل و حوش آن برف [illegible] است و باران گاهی کم است رعد و برق
و صاعقه بسیار میشود و مذکور است که هوای اینجا هست تا سی سال قبل
فصل تابستان چنان بود که یک نوع [illegible] عارض اهل میشد که
بر جمیع مفاصل [illegible] و بسیار [illegible] دارد و این وقت [illegible]

که اما

که گرما بسی قیراط میرسید و اطبای حاذق استنباط کرده بودند
که علت مزبوره از خوردن میوه های و ماهی و باد از افراط آب یخ است
دو صد و منع برآمدند و بعد اتفاق افتاد طایفه قلماق در عقب
این ناخوشیها باقتضای [illegible] که دانه مطلق لطبیب و دوا
اعتقاد ندارند چند روز مبارک و بعد بهر چند اهل مریض [illegible] آمد
صحه و تقویت بنیه [illegible] از غرائب اثر هوای این بلاد است
دولت خاصه است که در تابستان [illegible] و دیگر جل نازک لازم
دارد و در زمستان برهنه اند و مرطوب تر میگردد دیده شده که در یخ
اسبها را میدوانند و بعد به گردش در جائی وامیدارند عرق با عضا
اسب یخ می بندد و هیچ علت بهم نمیرساند

ذکر بنای تعلیم خانها در پترزبرغ

باتفاق و بعضی ترتیب در رواج هر قسم تعلیم نیز درجه [illegible] شده از قبیل
آموختن زبانها و درس علم حساب و تاریخ و جغرافیا و موسیقی و تادیب
اطفال خوب سال در حضرت پدر و مادر و بزرگتر [illegible] قواعد
متداول شده وانتشار رشد و سلوک و تهذیب خلق اولاد در خلق
ظاهر شد هر طایفه شوق و طلب خاطر خواهش گفته [illegible] تعلیم خانهای

جداگانه داشته باشند از جمله صاحب منصبهای دیوانخانه و اعاظم
لشکر قزاق و معارف و ملاک مستعد شوند برای اولاد آنها تعلیم خانه
ساخته شده در عهده بقا ترتیب ثانی مقرر کرده بود دخترهای یتیم و بی
استطاعت را نیز متکفل و برای آنها نیز در هر شهر ترتیب خانها
معین نموده معلمین نسوان برده جمیع هنرها را بطریقه اناث داخل داشت
ماهر و استاد نموده برای آنها کاشت و این قرار نیز روز بروز در تزاید
و در ترتیب اینها نیز اهتمام عجیب میرود این دخترها همین پرورده
کامل میشوند سالی دو بار در مجمع خاص همه صاحبان منصب حضور دارند
جمع میشوند اسم آن مجمع ... است با عرض ادب و هنرهای خود
کنند و چیزها که آموخته اند این اشخاص قبول کرده وجهی انعام کنند و وجوه
نزد ... این مجمع امینی است که معامله را می نمود تا قدری شود هر دفعه
هر یک قیمت ... خارج تعلیم خانه و خوراک اینها تا روزیکه شوهر کنند
از وجوه رسد و نیز دولت را اینها و دارالتربیه ایشان با جواری امپراطوریست
امپراطوریست و در اطفال ذکور در تعلیمخانه نیز اهتمامات خاص ... است
غالب اینها قابل منصبهای بزرگ میشوند و داخله نصایح ... در کتب تعلیم

ایشان

ایشان بعد از تلف با تا دیدم ده حدیث حضرت است از حضرت موسی
اول اینست خدای ما را همیشه برای ما خدا اعتبار او دویم بت پرستی مکن و برای
خود مثال چیزی مسوز پرستیده شود به بت نه در زمین و نه در آسمان و نه در
آب سیم در هر لفظ اسم خدا را مبر چهارم از ایام هفته یکروز هیچ کار
مبر و از جز عبادت حق و شش روز دیگر کسب معاش کن پنجم اطاعت
پدر و مادر واجب شمار زیرا که هر فایده در او است تا آنکه زنده کانید
و عمر سود و در از خواهی یافت دیگر آنکه رضای حق در این است ششم مکش
هفتم بزن کسی بدی نگاه مکن هشتم دزد مباش نهم دروغ اداء مکن جا
مکو چرا که خدا در همه جا است دهم آنچه حق قسمت کسی است شکر
و شکر کن و شکر باعث زیاد ما نعمت شود هفده پند از دانایان ایشان
اول پرستش خدا را از دل و امید باو داشتن دویم فرمان
بردن پادشاه و دشمنی ... بزرگان سیم برادران و خواهران را
دوستدار ... زند بزرگتر و ... نصیحت معلم
چهارم خنده زیاد مکردن نمودن ... که عیبی از اعضای ایشان باشند
و آنکه ... نیز ... از فرداشان

شاید خود آنهم معیوب و هم بیخبر بشویم و دیگری بر ما بخندد پنجم
رحم کردن بر پریشان دل که بیکدفعه از عزت بذلت افتاده‌اند ششم خورسند
بودن بنعمتی که در بالا نخواهیم زیرا که زیاد خواهش صعوبت که هیچ
ضرر بهتر نیست ما هم همه زمین را بدهند بقطع آسمان را هفتم بیاراستن
بدن و آراستن روح زیرا که بدن بمنزله جامه است و جامه نخواهد
بود و جان همیشه هست هشتم سعی کردن در کسب هنر زیرا که بی هنر بودن
مادر همه بدیهاست و از و چیزی بد از قبیل دزدی و پنهان شدن
و از دروغ تولید میشود نهم در ابتدای هر کار خدا را بیاد آوردن زیرا
که خدا خواست بیاد او همه کار را خوب میشود دهم هر چه امروز باید
بفردا نینداختن چرا که فردا کار دیگر برای خود دارد و دیگر آنکه
تو و کار و دقیقه آینده بتوانی بشوی هر چه بهتر باشد یازدهم با خلق
خدا حرمت کردن بلا نه بطریق جلو دوازدهم امین بودن که کاتب کتیبه حرفت
با قصب و تمام شد فی بیت سیزدهم راستی در راستی سبب از هر چیز میشود
و میزان اند بیش میشود کار چهاردهم کم خوردن از این صنعت چند نمود
سلامتی بدن و روشنی عقل پانزدهم در نوع کفش بد در نوع میتوان خلق

ترتیب

ترتیب داد اما غذا را حیوان ترتیب داد و هیچ وقف شانزدهم
در کل و ترتیب طریقه حکمت پا از دست ندادن که غذا را برای
نگاه داشتن ما آفریده‌اند نه ما را برای نگاه داشتن غذا هفدهم
نیاز بودن خدمت کار روز بزرگ و با نها بعلم بودن هم خدمتکار
بهتر تربیت میشود و هم خدا با تو به حلم خواهد بود این نصایح از روی
انصاف هر یک سزاوار شرح و بطالت است و در بناها که قاعده آنها
عام است غالب ارباب حکمت اقدام کرده‌اند چنانچه در حاجی رجان
یکی از تجار روس تربیت خانه بنا کرده بزرگ و وسیع مخصوص اطفال پدر
باعث و یتیم ساخته اند استمرار مبلغهای گزاف خارج است هر چه کند
رشد میرسند اگر پسر است با و نامیده شد و زراعتی و خانه حبوبات
جفت مرغ خانگی و گوسفند و ظروف و گاو و یک مادرکش و از قبیل که
دخل معیشت یک خانوار دارد و اگر دختر است با چهار سکه منداوند
بشوهر میدهند و هر سال بقدر یکه بمرتبه رشد میرسند و میروند و اطفال
دیگر بجای ایشان می‌آورند و همین شخص بیمارخانه بزرگی ساخته و تعلیم
در پهلوی آن وضع عمارت بیمارخانه و تنقیح آن در جمیع ملزومات

از طبیب و انواع ادویه و اغذیه و خدمه و مستحفظ مرضا امتیاز دارد
که در تیمارستان هر کس دارند چیزی بهانه بیماری آنجا بخشش مانده تا
بیمارخانهٔ دولتی است در همه چیز دیگر دواخانه‌های این شهر و بیمارستان‌ها
در فروش دوا منحصر است با اینجا و باید کسی که مباشر دواخانه این دوا
خانه است موافق کتب طبابت ایشان ادویه همیشه حاضر داشته باشد و بنسخه
طبیب کسی را اگر شرف موت ببینند مهلکان عقاقیر نداده و نفروشند
هر چند قیمت گزاف هم کسی بدهد مباشرین دواخانه‌ها مخالف متمولند
در هر جا برای تحصیل ادویه گماشته دارند و دواها اکثر بخوبی هر دوا به متعهد
در قیمت دوای تایع و غیر تایع سلیقه‌ها بکار میبرند همه سو در قوطیهای
منقش و ظرفهای بلور سفید و سبز مخفی نقشهای بسیار زیبا رواج بازار
در بیمارخانه‌ها مکان زن و کودک و پیر و جوان و مجنون و عقلی دواخوش
صعب العلاج و سهل العلاج جداست و همچنین بیماریکه قریب موت جائی
علاحده دارند و دیر بیمارها و کسانیکه زخم بیمارها را بشویند مکان شان
جداست و برای مجوسین مدرجات کنار مکان‌ها معین است و آنها نیز بسیار
دارند اگر کسی ناخوش شود طبیب معالجه او مامور است و دوا به وی مجانا

ازخزانه

از خزانه داده میشود **ذکر کیفیت آبادی و جمعیت حاجی ترخان** و عمارات این ولایات حاجی
ترخان در این سال هزار و سیصد و پنجاه و یک مسیحی و هزار و دویست و شصت و
هفت هجری است شهر حاجی ترخان بالا ولگا هجده فرسخ مسافت دارد
و واقع است در طرف شرقی رود است و چون مشابهت این رود همه
بلاد روسیه مشهور است مینامندش که از این شهر بجمیع شهرهای روسیه
و دریای سیاه و دریای بالتیک با کشتی میتوان سیاحت کرد قلعه قدیم
بخصوصیات که ذکر شد محکم و همچو روسیه واقع است و از جهت شرق متصل
به کلیسای اعظم و در قلعه سکنه شهر نیست جز مستحفظ بازارهای
که تخمینا هزار نفر میشوند و اما کلیسای اعظم کلیسای دیگر که بر
سربرجی واقع است از اندک حرب قریب صد و پنجاه توپ در برج
قلعه سوار کرده اند و در انبارهای تفنگ و اسباب دیگر هیچه
و حصر است در قنات برموقوفات کلیسای اعظم در بنا شده اکثر آنها
اسباب گران بها است در قلعه است و در قلعه این مکان از همه سمت
معمور و مسکون است طول آبادی شهر تخمینا یک فرسخ و نیم و عرض نیم
فرسخ است همه کوچه‌ها در وسعت به تفاوت است و هر کوچه دو راه بنا

از دو طرف دو راه عمارت در وسط دارد که پیاده و درشکه
دشوار نباشد بطرزی سایر شهرهای روسیه راه کوچهای شهر در اطراف
تا منتهای آبادی همه مسطح و هموار است و بطوری که گویا از صحن عمارت
عمارت و کالسکه و درشکه و حمل و نقل همه خیر افتاده است چنانچه
پل عیب کند یا در راهها فی الجمله فراز و نشیبی و خرابه بهم
رسد همان ساعت بر وفق قرار و عمله و اسباب حاضر است باید تعمیر کنند
تا خبر شود از عجایب میتوان عرض نمود بنوعی که نه تنها پادشاهی بدهد
که چندان روز نماند از ده شهر با ده شهر ده بل کم فلان شود و اگر
ملوث فرطیان و باخبر که معیشت فرشته فلان نقد در مصر شده
اکثر خلق از صاحبان منصب و تجار و ارباب ... از خود اسب
و کالسکه و اسباب دارند قریب هزار درشکه چی هم هستند که به
مردمیکه استطاعت ندارند کرایه میدهند و مدار این درشکه چیها بکرایه درشکه
میگذرد شهری دیگر بیشتر است مشهور است در مسکو کوچک هزار درشکه
هست که درشکه و کالسکه و اسب و اسباب از خود دارند کرایه میدهند
و اسب و اسباب ایشان بمرتبه منقح و خوب است که صاحب منصبهای بزرگ در

انها

۸۴

آنها می‌نشینند و عیب نیست و این صنعت در همه شهرهای ولایات مملکت
و فصل زمستان نظر به برفهای متوالی و یخ بندی بجای عمارت و کالسکه
و درشکه و عراده و چه برای سواری و چه برای بار چیزی متداول است شبیه
کالسکه اما بی چرخ و در رفتار تندتر از کالسکه و غیره است بزبان روسیه
چانه میگویند و این خاص مملکتها نیست که برف زیاد باشد و یا تو گوئی که اصل
باشد و بخواهند از روی یخ و رودخانه بروند و مانند آنکه کوچها یخ بندد
باشد حرکت چرخ کالسکه و غیره دشوار میباشد و در حاجی ترخان
هم سه سال بنده در بدو ورود تا زکی دار آنجا دو سه شب در کوچه و ولایت
حاجی ترخان شنو که دیدم چنان تصور کردم که این شهر از شهرهای خوب روسیه است
پس از استفسار از احوال سایر شهرهای روسیه معلوم شد که این شهر مسکو هنوز
شباهت تمام بدیگر شهرها نیست و سبب آنکه شهرهای روسیه باید در
وضع عمارات شبیه هم باشند این است که بنای هر شهر در حین تبیّن معمار
و صاحب علم و عملی است مامور شود نقشه و اسباب هندسه و غیره صاحب
حکم است هر جا کسی بخواهد هم چوب بنای خانه بکند اذن ندارد تا عمارت از استحضار
و تصدیق او و این شهر بطرز مساوات چهار قسمت است هر قسمی که صدای

کاشته اند و برای شخص و اتباع او در هر محله عمارات محکم مشتمل بر طبقات
ساخته اند بنا شده در مرتبه پایین نویسنده ها نشسته اند و محل حاکم و حبس
و سیاست مرتبه دوم منزل این شخص و عیال او است مرتبه سوم برج مناره
ساخته شده و چند نفر ساکن است و ناقوس آویخته اند و ساعات نیز بر چهار
کناره این ساختمانها نصب و ناظر هستند اگر از جایی جنجال بر خیزد
و یا خانه آتش بگیرد ناقوس میزنند همه شهر را مخبر میکنند در ده
در صد و چهار ده برج اند و این که خدا ها باید بصورت امر و نهی و حقیقت
احوال تمامی شهر که دارند روز بروز به بزرگتر از خود منزله کلانتر است
معلوم کنند و او از آن اتفاقات هرچه را لایق است به حاکم استفسار دهد
و حاکم اخبار از نامه شهر و فواید جای پیش نوشته داند و هر آنچه را شایسته
داند ببیع اعلیحضرت امپراطور برساند و فرضا در شهر امری اگر به نقض
حاکم باشد هرگاه اتفاق عمده بر ... گان باید ... جرات ندارد
کتمان کند و در هر شهر و کدخدایان تامعین است به تعیین و خواهش رعایا
موعد کلانتر این شخص ... سال است و بعد نوبت دیگری است و منع تعیین و کدخدا
این طریق است که رعایا را آنها انتخاب میکنند بدین واسطه رای و رضای آنها
دفع

۸۵

در مجمع مخصوص جمع میشوند و بقصه اشخاصی که در نظر گرفته اند مهرها حک
کرده درست دارند و در روی تخته صندوق در آن تخته نقبه ها دارد و حرکت میدهند و در هر نقبه
که نقبه شخص منظور مهره زیاده از همه است آن شخص وکیل است و این وکیل اضافه
مالیات با به منزل ... و یا عرض با شد دفترخانه و نویسنده ها برای
این شخص از دیوان معین است در مطالبه وجه نقول و شرح ضرر و نقد
مطلقا مستداول است هر که در سر موعد وجه قرض خود را نرساند ضعیف
آن وجه را رد و داد ... مقرر است با این سبب کسی را قدرت تاخیر نیست که گرو
عمارات این شهر عمارات متصل میدان و ... نو که عمارت که سنگی
حاکم عمارتها بهتر و بزرگتر از همه است هر عمارت ... مشهور است و بانی
این عمارات نشیمن ها و دیوان خانه ها است و شرح هر یک دیگر ... این اوقات
این اوقات در وسط میدان مزبور باغی احداث شده از قبیل گل و
یاسمین و مکتب خانه و تعلیم خانه ها و کتابخانه اطراف این میدان واقع
و همچنین هر عمارت بسیار منقح برای ساکنین بنا شده همه این عمارات
سه مرتبه چهار مرتبه است بازارهای معمور و کاروانسراهای با ... زینت داد
این شهر همه در حول و حوش همین میدان است در وسط شهر باغ ... باغ

کوچک در عمارات اهل شهر و آنچه در وسط میدان احداث شده و باقی باغها خارج
شهر واقع است در جهت مشرق و عمارات باغات و حصار آنها چوبهاست و در
باغ عوضی مشهد جامع از زمان است در خرابه است که نیز گبران آن را بدست خود عرض
کرده و چون حرارت آن اهتمامی غریب کرده اند هنوز زینت در شمار این بلده
نقل نقوط بر طوف جهة ان قصور زینت و بخلاف در خانها کوتاه و کم زینت که
در جنب انده والو باد و سیب و زرد الو و توت که اینها را سر باخته ان
ضروری تمیرانه در جنب امرده اینجا نیز غالباً برده شده و قوریست در خارج شهر
در مکان مذکور متصل به قهوه خانه که حاصل اطراف آن همه آباد است
عمارت وسیعی وضع شده مردم به زیارت مخصوص نشستن حجاج منصب لشکری
و نیز بر سقای حریاره حفظ سایر جواهرات متعلق به پادشاه و مکانی دیگر در جنوب
شهر و از قلعه و آبادی در جهت است که مکان نیاسته مشتمل بر عمارات و انبارها
و این مکان نیز بر قهوه خانه متصل است و دیگر کاه کشتیهای باریست سلطان
و دیگر در جنوب شهر محض قورخانه است که اطراف آن هیچ آبادی نیست مگر
دو قراولخانه باغات آبادی این شهر تمام و نشش مشغول آنچه و … کلیسای
بزرگ و کوچک سرد هفت که چهار از آنها خاص عبادت مردان و یکی برای لسوان

الارج

۸۶

این پنج کلیسا ارمنی است عدد ناکیش دنیا که در پنج کلیسا عبادت میکنند
ولیست و یا زرد و … گیش سایر کلیساها منصه دویست … نفر میرزا صاحب منصب
در بارها و شکلها امور و متوقف این بلده هفتصد و هفتاد و هشت نفر نیز از اینها
سیصد و یکنفر … که اهل قلمند و چهارصد و چهل و شش نفر
با … و هر یک از اینها … غیر اینها پانصد و
هفتاد و شش نفر منصب دار جزو … و پانزده
نفر دیگر … منصب داشته اند و حاملان … معافند
و طریق … خبری ایشان میرسد میر تجار و هر نفری هر کدام …
خدمت صاحب نشان شده اند چند نشان تجار … و بهم
… همین خدمت … نشان خدمت گرفته اولاد ایشان از …
… معافند و این جهة ایشان … بزرگ تجار متوقف این بلده
هزار و هشتصد و هشتاد و هشت نفر … آمده اند … لشکری
از اهل ایران و حقوق بکار آمده و ترتیب … نفر اهل … و باقی از
ارامنه و روسیه … و تتر و سایر اهالی این بلده و عدد نفوس سکنه این
شهر و اطراف … ترتیب جمع چهار صد و نود و … است … سیزده هزار و …

آنها از قدیم این ملک‌اند و با اروپا مخلوط نیند و باقی به تدریج از بلاد آسیا آمده‌اند

اهل نظام از خشکی و دریائی شش هزار و سیصد و [illegible] حفظ این [illegible]

دهکده‌ها معین بود به زیاد و کم میشود ملکداران که بودند از شهر قران و دیگر شهرهای این

شهرها جزیه هزار و سیصد و پنجاه و هشت نفرند فقرا و اهل [illegible] بیمار مردم

که فصل زمستان برای هر خانه لازم میشود اهل دیگر بلاد و [illegible] شش صد و

سی نفرند زراع و باغبان از ضمن متعلق به پادشاه و رعیت ایشان مملوک‌اند سه هزار و سیصد و

هشتاد و شش نفرند خانه‌زاد [illegible] در این شهر توطن دارند سی و پنج اطفال

با پدر و مادر در تعلیم خانه‌های اطبا بتعیش دارند نهصد و [illegible] اولاد

صاحبان منصب کشتیها نیز در ترتیب خانه‌ها [illegible] دارند نهصد و پنجاه

میشوند عماراتی که تازه بنا شده غیر از بیمارخانه اعظم پادشاهی [illegible] عمارت

درست آن برای علاج [illegible] بیمار [illegible] که کلیات

بدین فرشته و طبیب از معالجه عاجز شود اینجا [illegible]

و غذای ایشان تا [illegible] تسلیم میشوند و [illegible] رسم بود

سر راهها [illegible] و معلوم [illegible] عمارت [illegible] دایه [illegible]

لوازم [illegible] و [illegible] آنها [illegible]

و معبودهای آب [illegible] نوشته ع مصنف [illegible] در این عمارت

طبیبی [illegible] کل ایشان [illegible] تا موت ایشان در رسد و اینها خیرات عام از

هر قبیل باشد در کفالت ایشان مسامحه نیست کارخانه این شهر [illegible]

ضروریات اینجا بکمال [illegible] دارند [illegible] قیمت کشتیها از اطراف [illegible]

کارخانه [illegible] و شمع ریزی و صابون [illegible] ارزان [illegible]

[illegible] صنف [illegible] کشتیها صنف [illegible]

بواسطه [illegible] قوت [illegible]

کلی [illegible] کتابت اصناف [illegible]

مثل [illegible] قیمت خانه سالی [illegible] تومان

صد [illegible] هزار [illegible]

قیمت عمارات شهر را تخمین کرد دیگر آنکه اگر کسی [illegible]

و سایر آفات تعمیر [illegible] دیوان [illegible]

برابر [illegible] قیمت [illegible] سالی [illegible] تومان [illegible]

[illegible] مسجد مسجد بزرگ این شهر [illegible]

[illegible] بنا کرده‌اند حمام چون اعاظم شهر اکثر در خانه‌ها حمام دارند در این شهر [illegible]

همه نوع حمام است بازرگانی یکی از قزلباش است و چهار از نصاری روس قبرستان نیز جدا است
یکی قزلباش و یکی از تتر و یکی از ارمنی است و یکی از فرنگی و یکی از اهل هند و همه
در بیرون از آبادی شهر و برای هر یک سنگ نقطه معین است و حکم خارج بودن از شهر
بیشتر به واسطه احتیاط از عفونت و به سبب محافظت است که در روسیه و در هند امر است و
با رخت فاخر که اکثر با زینت و جواهر در صندوق یکه از زر و با صندوق دفن
می‌کنند و بنا بر احتیاط است که رسم شده امرا است بعد از فوت تا سه روز دفن
نمی‌کنند و جهت که بیش این قاعده در ارکان این شده بر اتفاق چنانکه مرض
سکته باشد این مرض مرده به کار آید و حال باین ملاحظه تا سه روز صبر کرده
در حلقه نگاه می‌دارند و افروخته شمع در بالین او می‌نهند و بعد از سه روز دفن
او می‌نمایند کشتیها که در دریای خزر و در رود ایتل سیر دارند بزرگ و کوچک زیاده
از سه هزار است قطعه بسیار و طغیان آب رودخانه اتل شبیه جنگل تو و همچنین
بسیار لنگرگاه و دو بیشتر آنها از شهرهای آباد است و همه تجارتیست آنچه زیاده است
و در حمل تجارت ندارد در دریا سیر دارند از بزرگ و کوچک قریب هزار و دویست
کشتی نوزده آنها آتش است و هر یک باسم شهر موسوم است یکی قبه و یکی دربند و
دیگری لنکران و یکی استراباد و یکی برای میان قشلاق ... هو خیرق است

دریاها

و باقی بادی و بنیاد آنها نیز در نهایت استحکام و در رودخانه نیز ده کشتی آتش است
ولیکن تجارتی نیستند و تجار مسکو و سایر جاها نیز کشتی ساخته اند و سال به سال مبالغ منفعت می‌برند
این کشتیها از نصف چند دولت کرایه بارها بسیار ارزان است فرضا از وقت هر
نیم خروار بسوار حاجی ترخان تا مسکو به سه هزار کرایه میکنند قسمه حاکم چهار شده
امسال آنکه کشتی آتشی تجار برای دریا ساخته اند و تا حال نقد در این کشتیها
ثبت بار زیاد که نه فرضا کشتیهای حربیه بارها هر در این دریا است به بزرگی
زور نود و یا صد یا صد و پنجاه توپ را دارند و اینها دو ثبت یا سیصد نفر و چهار
جان میدانند در شرح اجزاء و اعضای کشتی از قدرت تحریر و تقریر خارج است
حرکات آلات آنرا باید به چشم دید و بعقل باور کرد زیرا که از جاده حرکت
و خاصیت طیور بسیار در اینجا جنس طیور یکه در این مملکت بهم میرسند غازست و مرغابی
لذیذ قسم و او قلمون در شدت دور و طاوس و طوطی و مرغ سیر زنگ تجه
کنجشک در ایام ولایت زمستان و صاحب طرز خوش آوازی شبیه بلبل خورش ماه ها تا حال همه
وقت شنیده اند و مرغ خانگی کبوتر و قرقاول و بلدرچین اندک خوش است جز که
قره قوش کبک و تیهو است چون قشقار زادگان سه ماه بهار در
بیضه اند ... طیور است ... که در صحراها هیچ کس صید نکنند و دو آبادی

همه وقت قدغن است علی‌الخصوص با این شدت سرما جنس طیور و فرنگ بهم میرسد.
و در شهر کلاغ و کبوتر خیابان با درمش دارند در شیشه مرغ خانگی شده اند
چنانچه کسی با اینها برخورد موافق الحان باید هفت مناظره پنج هزار
دینار است جریمه بدهد وقت اعتدال هوا لک لک و پرستوک بسیار طیور گرمسیر
بر نیکهار این بلد می‌آیند در فصل پائیز در شهرها طیقون و تباره و طره‌دان و جوره خوب
پیدا بجهت طایفه تر در تعلیم سگها روش ربطی کامل دارند از جنس وحوش خرگوش
فراوان است و آهو کم بلکه هیچ دیده نشده دیگر قسم گاو را از امریکا آورده اند
بزرگ و شوخ تشابه روز ده من شیر میدهد عجب است که گوساله این گاو را که ماده باشد
شانزده ماهه که رسید شیر میدهد و خوک کار هم عادتش این است که چه گوساله آبستن شد
و چه نشده باشد شیر دهد کارهای دیگر اینجا هم در نهایت شوق است احتیاج است گوشت
گاومیش از گوشت نقد عصر فرمیرسد اگرچه گوشت هم بقدر ضرورت دارند همچنین خوک نظر
بنوجه بکه از گوشت آن دیده اند در پرورش آنها اهتمام غریبی دارند مثل بیش و برکونه
اینجا بعجب ترکیب با کرنفده ای سایر جاها شبیه نیست مثل آنکه شترهای اینجا بزرگ هم
کوهانه و از شترهای سایر جاها بطور بغیر است سگهای معلم و غیر معلم این بلاد هم از عجایب
اهل اینجا اکثر حیوانات آیا از خیال لک دیگر بر در جاها چه رعوت بلا نقد

حیه

۸۹

حصه می‌گیرند برای تحصیل پوستهای آنها شبها در شهرها بیرون میرفت
و کشتن قدغن است کسی متعرض نمیشود و چون در هر کجا علی‌الاتصال آرام
ارند و دیده محتاج مستحفظ نیست در جاهای لازم همیشه قراول ایستاده چه
زمستان و چه تابستان و چه سرما و چه گرما و لیکن ساعت بساعت عوض میکنند.
چنانچه سرما یا گرما بسیار شود اطلاع بالا بنحو که یک ساعت نشده اند دو ساعت
سربازخانه معاودت میکنند تا عرض میکند قراول امروز عوض در
گذر رفت و آمد دارند فصل زمستان رسم شده که برای قراول‌ها جا ساخته
و نشیمن قراولها میدهند مخصوص آن مکان را بنحوی که قراول ایستاده میکرد
تا یک ساعت بعد از او اکه بنا بر او می‌آید نزدش میگیرد و همچنین در شبهای
که روشنی مهتاب باشد ده قدم به ده قدم چوبهای بلند نصب است در هر
کوچه و بازار که بعش فانوسها و چراغ میسوخت از روشنی مهتاب نیست اما
این شهر که با کمال ممانعت هنوز ترک نشده بعلت فصل زمستان بیماری هار
که هوا در زمستان سرد و مرطوب است جوانان روس ولد هنوز ترحم
با یکدیگر دارند که از دعوا شنیده و چون قمر نیز ...
... و آدم ... مضارب ... بایک ...

و از شیش مشق میشود از روش عبادات با شیعیان چون باز اینها با آنها مخالفند در جریان
این عادت و گفتار رگ فتن میشود مصطلح مصدر باشد و این بانه اتفاق
و خلاف تردد روش دار [illegible] مانع فتنه‌های دیگر گردد که از دعاق ترکمن
لباس خلق آنجا آنچه روش دار [illegible] اند قریب پنجاه سال است که در همه جا [illegible]
سایر ترکمانان [illegible] و پاشنه زند [illegible] را زینتی نیست و لباس منحصر است [illegible]
ملکی و رنگهای تیره [illegible] بلند [illegible] اشخاص [illegible] و پای [illegible]
مردم است و امتیاز نوکر از رعیت در کلاه است و امتیاز بعضی نیز از
قلم در ایالت [illegible] تمام [illegible] اول است [illegible] اعیان [illegible]
مثل [illegible] و اگر [illegible] از [illegible] و شهر [illegible] سال [illegible]
که در لباسها [illegible] تازه [illegible] با وضع [illegible] و
پوشیدن آن کتاب ترتیب میدهند با اطراف [illegible] اهل
پارس [illegible] است [illegible] کلاه قبا [illegible]
[illegible] اول [illegible] و همچنین [illegible]
پوست سمور و سنجاب دارد [illegible] و [illegible] با قمقمه [illegible]
در قیمت آن [illegible] و [illegible] ظاهر جلوه کنند [illegible]

زره

زره و جواهر [illegible] که قبا [illegible] از کرباس منسوخ است [illegible] صنف [illegible]
عادت قدیم [illegible] بطریق [illegible] و [illegible] قبا جبه و چکمه
می‌پوشند و کلاه ایشان [illegible] است [illegible] کلاه کوتاه [illegible] دارند و [illegible]
جبه است که [illegible] کلاه [illegible] تا [illegible] می‌پوشانند زن و [illegible]
[illegible] بطریق [illegible] اند [illegible] قبا از رنگ خاکی [illegible]
عادت دارند و کلاه ایشان [illegible] تفاوت دارند طایفه [illegible]
[illegible] لباس زن و مردان [illegible] است [illegible] کلاه [illegible]
اینها [illegible] است [illegible] کلاه [illegible]
و [illegible] قبا و چکمه [illegible] و [illegible] زن [illegible]
ارتفاعات شهر [illegible] آن [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] هزار [illegible] سال [illegible]
[illegible] و جمیع معاملات [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] صد هزار [illegible]
[illegible] هزار [illegible] شهر

و پول که از نقوان صد دینار از روی قیمت خانه‌ها میگیرند سالی سه و از اقان

زبان اهل این ملک آنچه تردد و آمد بر تکاخی است و قلماق بلسان غیر

مفهوم خطائی دارند هر زبان بخصوص دارند دیگر که روسی را هم آموخته همه به زبان ایشان روسی

روسی سخن میکنند روسیه آنچه حافظم و صاحب منصب‌اند زبان فرانسه و نمسه و روسی

بفصاحت میگویند و تکلم روی علما با ارباب روسی زبان دیگر بپرداخته هم الفاظ

صاحب منصب در صحبت در الفاظ فصیح و غیر فصیح زبان روسی در وقت نقص

و اسپیتار مذاکره دو نت و تمیز فهم و حال سیتقالیغ الکه شباهت زبان گیچ

داشته است و چهار هجار متعدده وضع شده در هر یک موقع استعمال علاحده

دارد و کلماتشان جامع است فرضاً یک لفظ پنج معنی مختلف که در زبان حاصل

تقوی از زاده تلو یک باده آگه و اگر زن باشد پرسلبه یا ماتی یانیت خشتی

باشد پرسیلد یا الف آخر و همچنین اگر یا لیکورسته دارد دارده هم رو ولوراب ساله

یک لفظ دارم و اگر برادر یک دیگر باشد لفظ دیگر دارند در جهت الفاظ شد

از اینجا معلوم است تقابل این گفته شهادت زبان ملا نصایح و قلمهای خوب و تحقیقات

حکمت و غزل و رباعی بزرگ در مقامات عشق و محبت دارند در سجع و قافیه

و تقطیع ایشان نیز قواعد که آورده اند تو ستیاب کتب و قرانی کنند

آنچه الفاظ عربیه و تنها شنعتامات تعلق شاید خط خلاصه بنوشته گاه

[illegible]

91

نحو اهم تو اسپه بجوانند در روش بطریق اهل خطا از راه این صفحه شمار کنند

در تعیه و نیسه دار هر یک خطی علاحده دارند به تور ساز فرق تعمیر و در زمان

تحریرات روسیه از کثرت مد و نکات و دقایق مشکل فرانسه به حقیقت خط معنویت

باطن ادراک است در تحریرات و کتاب و کتابت در رقعه و شق قلمهای مختلف

و اسلوب باختیار یکدیگر دارند و کلمات و حروف اندازه و تعلیم دارد که خطهاشان

هر قرینه فهم ملا خط اسپیتار آن حسن صنعت از آن خواننده نحو اعراب و اشباع

همه جزء کلمه است میانه حروف را از یکدیگر منقطع قرار نداده اند در عنوان

محرم خوانند با لفظ از تمیز دیگر توجیه گوید در عبارت انشاء و کدام را باسم خود و بدیگر

ذکر کنند و تغییر اسم هم دارند میتوانند دیوانخانه‌ها که برابر امور دیوان

مقرر است و قضایای زمان حکام جاری نمیشود زیرا عظیم تر از برای افسران

که بر جمع دیوانخانه حکم دارد و حکام کلیه به سوی حاکم از دفترخانه مرتبه این

دیوانخانه معلوم کنند اگر اهل دیوانخانه‌ها را امر باشد تقصیر کنند اهل

این دیوانخانه آن مرتبه و سزا دارند بر رسیدگی کنند اصل تیش این

دیوانها ده نفر منتخب را نه حاکم در تعهد اول جا دارد و نایب حاکم در ذیل

جا هم و همچنین دو ولکانی است که اهل این دیوانخانه است در مسکو که

که مهام شرعی در آنجا نشسته اند دیگر دفترخانه حاکم است در شهر متعلقات
شهر و سایر جاها احوال و احکام حاکم را منتشر می کنند دیگر قراولخانه است
که این طبقه شهرها را نگاه میدارند ... از ... و غیره جمع بزرگ این
دیوانخانه است ... و حل ... باشد ... فرستاده ...
و ... این بزرگ است که در شهر اگر حاکم و نایب ... باید
حکم کند دیگر ... احکام ... قتل ...
... واقع ... آن ... این دیوانخانه دیگر ...
... معاملات و ... آن ... این دیوان
... دیگر ... امر ...
... که ... و ... جمیع ...
که این دیوانخانه حکم قاطع ... دیگر ... احکام
کلانتر شهر در آنجا ... عارض ...
... و آنجا ... ارد ...
... شهر ... احوال
و اتفاقات یومیه شهر را به بزرگ ... دیگر ... در اطراف

شهر

شهر ... احوال و اتفاقات یومیه شهر را به بزرگ
... دیگر ... در اطراف شهر ... اتفاق ...
... و آن ... کرده ...
کشته ... دیگر ... که ... در آنجا ...
... و این ... در ... و ...
و جمع ... که ... خزانه ... در ...
شهر که اتفاق ... کنند دیگر دیوانخانه ... است که ...
تجار و اصناف شهر ... و ... در آنجا نشسته ... شهر ...
... دیگر ... امور ... دیوانخانه
است ... دیوانخانه ... تغییر ...
... و ... ضبط ... و ...
دیگر ... دیوانخانه است که ... تجار
است ... قطع و فصل ... دیگر ... دیوانخانه
معاملات ... اوقات ... طلب ...

اینجا خاص مریضان نشسته دیگر اینست دیوانخانه برای محاکمه سایر حکام
دایم مخصوص است جمهوریت با جوار از رخصه به پطربورغ خواهند رفت دیگر
بزرگ است شأن این مخصوص است که در حکام اگر احیاناً به جنسیه اهتمام کنند
گذارد حکمی مهمل ماند چنانچه کسی از بابت حقه الی دیوانخانه حتی دیوانخانه
اعظم شکوه نموده لیه ادا دهد است عرایض عارض را به پطربورغ نوشته
دیگر دیوانخانه است مخصوص تفحص آنکه از سالدات یا صاحب منصب از سر
حوادث فرار با این شهر جا به تحقیق کنند که از بزرگ او با زشتی رسیده
یا به سبب فرار کرده دیگر دیوانخانه است برای گواره و اهل قزاق
رئیس اینجا نیز اما است ملقب با تمن دیگر پرنت و اینجا مخصوص است
بر عمارت عالی بر کنار رود است که بر امور دریا و کشتیها و لشکر دریائی در این
موضع مقرر است در جمیع روسیه اسم چنین موضع است کشتی کار و غیره
مجموع در گمارات بزرگ می ایستند ضبط حساب و نظم و نسق متعلقات
دریا همه با اینجا است بزرگ اینجا دریا بیگی است که باصطلاح روسیه ادمیرال
باشد در حین حاکم انجا دیت ... از انگلیس ... زمان منصب دریا بیگی گری است

اخبار

٩٢

اخبار روسیه و امور دریا باز با آنجا حواله با او است وزیر الملک به جانب او
درست کار گذار است دیگر دیوانخانه کمندنت است کمندنت
منصب مشهور است که امر گذار الملک قلعه و شهر متعهد اوست و در جمیع کارهای
قلعه داری و مستحفظ و قراول تکلفات او میکند دیگر دفتر جایست
که شرطنامه و قباله و اجاره نامه و لزوم بیع و نقصان موعد تمسکات
و این قبیل نوشتجات و معاملات مردم دخل اداره بایکیطار ثبت
اما این دفتر هست و اداره در جمع اعتبار ساقط خالی بود دیگر چاپخانه است
یعنی چاپ ارخانه و قیف بزرگ اینجا جنب است مشهور است نگارش همه دقایق
چاپخانه روسیه از طریقه مختصر نویسی در است مدار آباد در ملک روسیه دفتر
احکام و اخبار و امور کارت به نظم چاپ ارخانه است در هر شهر و هر
قصبه و قریه هفته هفته اخبار و احوال همه روسیه معلوم است در جمیع
راه ها چه در معموره و چه در غیر معموره در دخل مجیره سد و سنه وارد
سه فرسخ و چهار فرسخ فاصله چاپخانه ساخته شده و هر جا مستحفظ
سالدات و توپ گذشته اند فرضا مثل آنها که تناک و اغتشاش
مصادف است توپخانه و سالدات بخلاف اتصالات وارند

دعواهای دبستانی بسیار کم اتفاق می‌افتد هر تومانی صد برونده
و آینده بچاپارخانه ساخته شده و هر جا سقف لازم است سالها است
و خوب گذشته‌اند فرضها منزلها در کتاب دبستانی متصل است
و بچاپارخانه و سالدات علی الحساب است و از این دعواهای دبستان
بسیار کم اتفاق می‌افتد هر تومانی برونده و آینده بچاپارخانه
انسی ربانه در هفته روز یکشنبه و چهارشنبه کاغذ میگیرند و هفته
دیگر یا عقب تر نظر بقرب و بعد مسافت عصر شنبه و عصر سه‌شنبه
جواب را الصاحب کاغذ میرسانند وزن کاغذ اگر بقدر لیری
باشد نیم چهار مثقال هفت شاهی میگیرند چنانچه از آن زیاد باید
مثلا پنج یا شش مثقال یا هشت مثقال وجه دو برابر خواهند
گرفت و همچنین هر چه زیاد شود و در باب مجوهرات اگر وجه نقد
تا صد دینار میگیرند و خود ضامن میشوند اگر نقصی کند از عهده
برمی‌آیند ولی بعد از شش ماه مهلت در چیزهای دیگر از روی قدر است
هر گاه که یعنی پنج سیر را هر صد دینار خواهند گرفت تا شش مثقال
علاوه از پنج سیر تا هر صد دینار است اگر از این وزن نیم مثقال علاوه
شد

در هر صد دینار خواهند گرفت و باین دستور است تا پنج تومان همچنین زیاد
نیم بزرگ است از پنج تومان بیشتر شود در چاپارخانه از دادن و نقل ندارند
عبور مسافرین نیز از راههای چاپارخانه در نهایت سهولت است همه جسر
راه‌ها و مهمات حتی بکار لازم است و کالسکه شیشه اینها چرخهای
مضبوط و محکم ساخته‌اند و در نهایت زیادتر بیش و چوب و آهن
اسبهای کالسکه را سفارت قرار داده‌اند و در سر فرسخی آلاتی
خوشنما است که رونده و آینده را در اسباب اکل و شرب و ما یحتاج
کفایت میکنند و دیگر اینکه در هر راستی چوبهای عظیم ضخیم نصب کرده
و شماره درستی را از آن مکان تا منزل چاپارخانه معلوم نمره و نوشته‌اند
چنانچه کسی بخواهد دیگر و زیست و یک ورست که سر فرسخ باشد برود
سر مکان رده درستی بانه غله و اسب در ساعت آورده خواهند بود و برای
جمع خرج معطل نمیمانند جمع و خرج چاپارخانه‌ها را تخمین کرده‌اند و بعد از
وضع مخارج غله و اسباب سالی مبلغ عایدات خزانه میشود المبلغ از روزنامه
جات نیز در عهده چاپارخانه است ماهی سه دفعه روزنامه میدهند و این
روزنامه‌ها از مسکوت با ازتر پنج از مسکو چاپ میشود تا سر تجارت

جمع محروسهٔ روسیه بکار غیر تاجر نمی‌آید سالیانه مبلغ پنج هزار دینار
باید داد لکن از این مبلغ هم اخبار داخله و خارجه در این است و هم کتابها
طالب بیشتر دارد و سالیانه پنج تومان داده میشود هرگز نامه سود دارد
الطباعهٔ روسیه خط با اسم هر کس نشده روی دو قرانسه و نسه هرکس در قسم
طالبت مهر نشده قاعده که اند بیچاره و جمع در اینجا نامه کاغذی که
برای شخص مهر نشده هم در روسیه نوشته که به خرج دهد دو تومان است
با آن کاغذ که بجهت مهر نشده این شخص درست نگذارد و تبلیغ خط خود
نوشته در کتابچه که کاغذ مهر شده و فیمابین اهالی این ممالک
برای کاغذ باشد کاغذ مهر کمپانی معتبر نیست مخیرانه است که
جای کاغذ مهرک یا پیر پرشکایات در صفحه با تمام مهر نشده شخص می‌آید
که من فلان بن فلان در [illegible] فلان است درست که اسم تبلیغ خط خود
نوشته رشته میکنند مهر هرجا درست هیچجا نیست و از نتیجه این است
که از این وجه روسیه بسیار کم میشود در خط نوشته باشد اگر کسی ناخوش
باشد یا بخطر کلاه [illegible] دیگری شهادت هم خود در ذیل نوشته خواهد نوشت
روغن از جانب فلان در این کاغذ درست که اسم مهر کمپانی رسم نیست

کرده سر باکت و در نوشتن و نویسش جواب عجله میشود و بغیر جواب
و سؤال عمداً از ارسالش میشود خاصه در دیوانخانه‌ها دیگر باید توجه
که در فلان نمره در باب فلان امر کاغذی که نوشتیم جواب نوشته
و اگر جواب بصرفه و صلاح آن نیست باز از فلان دوی خود
کو و این فرامین در [illegible] و سال خلاف کشیده حکایت عارض در دیوانخانه
عریضه داد و جواب بطول انجامید خود مرخص شده بزرگ دیوانخانه
هر روز مکلف زود است مدت سؤال السائل کشیده عارض [illegible] از
دستپاچگی کار و سؤال یوسف روزی علی الصباح طبابخانه پر گوید و دیوانخانه
رفت بطرزی هر روز هر روز از جواب عریضه رسید آن بزرگ گفت
فردا فی الفور جواب تو [illegible] سالیانه عارض اوقات شده و فردای
بزرگ بفردای قیامت قولا [illegible] دیوانخانه عارض شد به حبس قصاص فرستادند
در رسم هم روز دیگر پادشاه مجبور بسیار خواست که در اجرای حکم از
اهل سؤال کند باحوال این شخص رسید گفتند ما [illegible] فلان صاحب
منصب است که در دیوانخانه عدالت بزرگ گفت دروغ میگوید
کلان چه خود [illegible] گذشته [illegible] اقدام کنم فردا را بقتل

ادعا می‌کنند به این سبب که دیوانخانه پادشاه برای دادخواهی امروز
قرار داده فردا آنجا هیچ کار نیست و متوجب قتل بوده که وقتی
نغز گفته پادشاه ولی خوب کردی فردا سزاوار کشتن بوده‌اند
کشتن او در گذشت و در جواب مطلب او خود بیرون فرمود این احکام و دیوانخانه‌ها
در همه شهرهای روسیه یک قاعده و با قضات زادگان نیست اهل شرع
و عرف در رجوع دیوانخانه و جماعت زادگان برابرند ع قیدی نکرده
که چیزی هم گز از **اعیاد** روسیه قسمت در قسم آن عام است و در تقویم
سال ایشان نوشته شده و یکی خاص اشخاص که مخصوص است و در اصل تقویم
نیست اول در قسم عام یکی متعلق است به کلیسا از قبیل ظهور و حمل در حضرت
مریم و ولادت عیسی علی نبینا و علیه السلام و باعتقاد ایشان روزیکه حضرت
مسیح از میان مردگان برخاست و ایام اظهار معجزات آنحضرت
و کلامات حواریین و بنا بر روایات ایشان و تعظیم از هر روز
ولادت حضرت عیسی است و روز شهور تتابع گردیدن و پلکینه است
که آنحضرت را غسل تعمید دادند و روزیکه بعد از صلب آنحضرت زنده
شد و از میان مردگان برخاست که از آن مدت این روز را عزل مورته

مسکوبیه

96

مسکوبیه و در فرقه عیسوی این عید را اعظم میخوانند دوم متعلق به پادشاه
و اولاد او است از قبیل ولادت و تاج بر سر گذاشتن او و روز تولد زن
و اولاد و امثال اینها هر یک در هر روز که واقع شده هر ساله آن روز عید ایشان است
از همه بزرگتر در این شهر عادت ایشان بوده و اسم گذاشتن و جلوس پادشاه و دوم
در قسم عید عام باد در کلیسا با نوع خاص تعظیم و جلوه خاص متعلق
باشخاص است چه تعظیم ولادت و مراسله اینکه در روسیه هر شخص اطفال یا اولاد
اناث یا ذکور و عید ولادت و یکی تولد و یکی اسم گذاشتن و هر ساله این شخص در این
هر روز از عیش و ضیافت ناگزیر است اینست که غالب روزها در روسیه
بازار بسته است یعنی عید است **حکایت** وقتی جماعتی یکنفر روس و مسکوبی نماد
مباحثه بود و هر یک میگفت که عید ما بیشتر است آخر قرار داده‌اند
در هر یک عیدهای خود را شماره دهند و عید و عید از سر دیگری
برگشته شماره شروع که به تعداد دو دانه دانه شروع کنند
تا عیدها را بنام روسیه نوبت شخص روسی رسید گفت امروز فلان عید است
و فردا آن عید است پس فردا است عید و همینطور باسم شمرد و را
بر سکینه بود تا روز روسیه که روسی از شماره عیدهای

آن روز عاجز شود و بلا از گردن مردهای سپاه در پنج جا و بلوه در یک پاره هم
موی سر را از بر کنده فریاد کرد و در این کار هم سعید شود که گفت هر آن انتقادی که
که امروز بیچاره موی سر و ریش را دادم **قوت** غالب رو به کنم سپاه با
که با خاصیت از گندم سفید انفع و اقوی آمده اند گندم سفید شان در
نهایت لطافت و لذت و اکتفاف معاش همه خلق بنوعیکه وان قوت
و خاصیت گندم سیاه را ندارد و بایز خیلی معروفست که پیاده و سوار
لشکر آرد سیاه صرف کنند و بحافظ تشنه خاطر لشکریان فرمان
روزانگان اینست که ار سپاه . اگر او در صرف غذا مردم با ان
سیاه در سوزه نخو که تشنه در خوردن با این نان تهیه آشنه و خاصیت .
دیگر آرد سیاه نظر با یک خوشت و تری که دارد اینست که تمام
مغیرات و عرقهای لشکر از روی کرنه **دیگر** همراه دو قسم است که از
حشمه کلاهها از آن اصل صیه میکوه و در هر یک خاصیتی دیده و شناسند .
ان خاصیت اسمی وضع کرده اند و از تجمل و حشمت و بهای آن را بها انواع
اقمشه ترتیب میدهند و همه نافع و مقوی است انبارها از این البته خانه عمر مسیرا
که از آنکه اهل انبار سپاه [illegible] مدار است از آنجا جمع نموده میکنه بار بیلاد ادوریها

بپرنه

97

پیمبرند **دیگر** قسمی خنجر جنگ است که بطول انعام شبیه است و از آن پر بکار
میبرند و از جمله با کو اندیش **مصاف** شمشیر خنجر خنجران و پیکو هزار و صد و دو
درست و ما بین تیر بیرغ دو هزار و هفتاد و شش درست و ما شهر قران هزار و
سیصد درست و ما بار مکاره هزار و چهارصد و هفتاد و چهار درست و
تا بادکوبه سیصد درست و ما از لب خاک گیلان تا استقیم نهصد و سیصد
درست و چهل میان تیر بیرغ و مسکو راه آهن ساخته شده در … پانصد درست
تا … ساعت قطع میشود اختیار تیر بیرغ ده روزه بحاجی ترخان میرسند **خاتمه** در ذکر
بعضی از قواعد و آداب این ممالک و از اتفاقات و اتفاقات سخن
در از کشیدیم و همچنان نیست قواعد جاریه روسیه از رسوم و آداب ایشان
در هر شما اتفاقات چنانچه شخص در شهری تتبع کار کند میتواند بعضی
عقلیه همه قواعد شوه اگر در بنده را البس که در ضم کتاب ذکر میشود امکان
تتبع کامل دست نداد و بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بسماعات و قیاسات
آنچه را مستحضر گردید در این مختصر نگاشت **مساحت** ممالکی که در تصرف اعلیحضرت امپراطور
کل ممالک … بحسب … نود هزار و صد و هفتاد میل است و ساحت
مملکت با … شهور … هزار و سیصد و بیست میل است میل باصطلاح

اینها گفته شد در کیفیت آبادی این سیاحات بهم برخوردیم صحراهای بزرگ
فیمابین ولایات واقع است بسیار بزرگ امپراطوری مسکوف ... جاهایی که بر
راهها حاجی بازارها نهاده است و این سیاحات ... حاکم نشین ... و نیز این
ها و جمله روسیه خوانده ... غالب اینها از متصرفات قدیمه است • ارخن
کلمیک • استرخان • ویتبسک • ولادیمیر • والاقده • ویتکه • وار اشیر
قزان • تیفار • ... • ... • ریازان • ایرکوتسک • قزان • کلوگه
تکنت سره • کیشی نو • کیوه • کاونا • کاستراماه • کرسنارسکه • کورسک • منسکه
می تره • ماقی لوه • مسکوه • نیژنه • نادرگانه • نوچرکسکه • ارل • اجابسکه
پنزه • پرم • پتروازه • ... • پلتاوه • ادوسکه • پلتوه • ... • ... • ... •
الیقه • ریازان • سنبرسک • سراتوف • ... • سیمفراپل • سمالنسکه • استاوراپل
تمباو • تفلیس • تابلسکه • تامسک • توله • اوفه • خرکاف • خرسان
چرنکاف • شیروان • یه قوتسک • یراسلاول • زنج ... نشیمن حاکم
این جاها در مملکت پلس است که در ... ورشو • لبلین • پلاک
رادام • سووالکه • و هشت که در مملکت فنلاند است • ابره • وازه
وبرغ • قفلنق • ... • ... • اوله • ... • در مملکت ورشو

بعد از

۹۸

بعد از وفات قسطنطین بن پاول برادر اعلیحضرت امپراطور السلطان ... صاحب تخت شد
تا کنون در صاحب اختیار است و چون ... از ... ملک شده
متصرف شده‌اند و شباهت کامل به وضع روسیه بهم رسانیده ... قوام
در آنجا اکثر سالها امپراطور خود چهار ماه تابستان در ورشو بسر میبرند و نظر بانکه
اکثر امور آنجا فوری است در ... آنجا در سر هر فرسخ چوب باطولی در ضمیمه
نصب کرده و در چرخ وضع آلت و حروف و اشارات ... نظم
در قرب ... چرخ هر کدام ... در سر هر ... چرخ
همین نوع حرکت خواهند داد و در ... اثر حرکت چرخ در ... که
در پتربورغ ... نصب کرده اند ... فیمابین هزار و
هشتصد ... در ورشو ... در پتربورغ که در ... امپراطور
میرسانند و دیگری در ورشو صاحب اختیار آنجا را اطلاع ... شیبهاد
کار چرخ ... که چرخ را ... چرخ دیگر ... خواهد
که ... این اتفاقات که راه آهن فیمابین مسکو و پتربورغ ... امپراطور
هشت ... که فیمابین ورشو و پتربورغ ... هزار و هشتصد و ... راه
آهن ... همچنین فیمابین مسکو ... راه ... هشتصد ... است

... از این ...

بار دار شود و نیز پول و نوع علفه و اسباب سفر چارکوه و در کار باشد نهم هر جا که نظم
کاملی نگرفته باشد هر چند قرب جوار دارد با جنگ زیاده چیست فایده از این قسمت
که حاکم باید از نظام در جنگ دیده کارها باشد و از جانب او نیز در شهرهای
کوچک و قصبات نیز نایب باید که بچه و اکره مدت در سطحهای معمور حدّ
حاکم از هر قسم خواهد بجهه و از معاملات این بلاد نیز نقد و کاغذ سکه است تفاوت باید
و نقد طلا و نقره و سفید مسکوک مرسوم است به این که تمام آن سه تومان و شش هزار
رواج است و نصف آن که چه هزار و شش دینار است که طلا و سفید از رواج افتاده
و حاصل معدنها در خزانه غیر مسکوک ضرب شده مثل مثقال طلا و نقره روپیه مسکوک
ممالک هند و نقره مسکوک ایشان متفاوت است که سه هزار و ده شاهی از این ربع
متفاوت است هر نقره شاهی نیم و از این به بعد شاهی هفت شاهی حق و هر
یک بعیار مخصوص و سیم مسکوک هر سال از روی قیمت مس و چوخ دار تعیین نقره است
و از این سیم و مس سایر نقره و طلای مسکوک این بلاد است هیچ یک خالص و بیان است
به این سبب که کمتر گاه وجه نقد از این بلاد به بلاد خارج برد و صرف کنند
و کاغذ ایشان هر قسم است و هر یک با وجه نقش و علامت آن محل نمونه معمول است
و نظر نمودن حمل و نقل روی وجه نقد معدوم است چنانچه از کثرت استعمال پاره:

که

که ولایت باشد کاغذ بست الان مستحسن باشند که حال اعتبار خواهد
داشت از این رو قسم اول آن با منفعت و به منزله مسکوکات است از روی استاد
در رعیت و قسم دیگر کاغذ است که مطابق نقد رایج است بی سکه و
و این کاغذها هشت مرتبه دارد و هر مرتبه را علامت در نگین جداگانه است یکی [illegible]
تا منات پنج منات ده منات بیست و پنج منات پنجاه منات صد منات
و قسم دیگر نیز با منفعت کمی مرسوم است بلیط شرط و منفعت آن این است هر که
پولی که رو نشسته باشد و بخواهد جایی محفوظ باشد و نفعی باقی است و بر دارد
به شهر خزانه که در هر شهری است و سفید مهر ادارات جمع دارد پول نقد را به خزانه
تحویل کند خزانه چی اسم او و مبلغ و تاریخ تحویل کردنش و جز را در آن
کاغذ نویسد با و دهد و این کاغذ بهیه با منفعت است از قرار سالی [illegible] شش
دینار سالی منفعت حاصل نوع از ده تومان تا آن صاحب بلیط باقی دارد
یا دیگری به وثیقه [illegible] باز منتقل شده بخواهد وجه را مسترد دارد
باز به خزانه چی هر شهر رجوع کند اصل و منفعت تا آن روز را خواهند
گرفت لیکن وارث و دیگری این بلیط باز منتقل شده باید ورثه و تحقیق خود را
ثابت کند و این بلیط در بازار رواج است [illegible] قسم دوم از بلیط:

با منفعت بلیط است بسیار معروف و این از زمان شیخ عظیم الشهرت امیر المور
باشد راه نماینده نیز بریغ و بسکوت کاشت متداول شده چهار ده
در بلیط منفعت دارد بر فرع منفعتی افزوده میشود در بازار بطریق کاغذ
اسکناس رواج است با منفعت تا روزی که از شخصی بشخصی منتقل میشود ولی کاغذها
بانک که از کثرت استعمال پاره میشود و مخدوش میشود باید به بانک برگرداند باید در خانه
داده بدل دارد میماند اینها همه منفعت خزانه است مسلم است که از شاه و
علامه نقش اسکناس و اوراق ضرب و وجوه از معادن و قسم دیگر مشروع است و تکلیف اینها
منحصر است بکار انداختن نهر بریغ و رفع است و لفظ دیگر است تعهد نهائی روبسته
و شرح آن عرایضه رواج کاغذها با بر کمی طلا و نقره معتبر آن حاکی که ولی
محکم است که خواسته شد خبر درست عیب رواج باشد که در بلیط اعتبار
آن چیز همیشه دوام و اعتبار در رسم نخواهد رفته و تقیش قطع النظر
از بلیط عاقبتی ببرد ضرر وهمی بیشتر نخواهد بود [illegible] ممالک روسیه اسم مختلف است
و با کاغذهای متغایر و قیمتهای متفاوت یکجائی در کشمیر که شخص
گرفتار است از کاغذها هر کدام به اسم پادشاه برآورده است باید که میگوید
و ادعا اعتبار حقیقت خارج اگر از بلد در صحنه عزم مسافرت کند در خارجه دارد

چنانچه

چنانچه در ولایت خود معاودت نابه متعارف است که اولاد ایکورق کاغذ
عقاب دار از خزانه جریمه مبلغ ده هزار و صد دینار بگیرد و حاکم ولایت را از این
کاغذ برسید که مخزن اهل فلان ولایت تیم صنعت و متمایل و رتبه ملکان
مرهلان که حالا وطن خود عازم و دفتر خانه حاکم نیم سناطا این شخص ترقیع کرده
و در حاشیه آن کاغذ نکلاتر شهر و بزرگ صناف خطاب برنویسند که این شخص
عازم است انها را اگر با در جوعی چیا باید خواهد داشت روز نوشته
باز به دفتر خانه حاکم رجوع کرده و نماند و ملاحظه نمایان این شخص کاغذ
بلیط از خزانه جریمه مبلغ هزار و صد دینار میخرد و دفتر خانه حاکم در این کاغذ
خواهد نوشت این شخص حرفست حاکم نیز در ذیل این نامه نوشته و نخواهد گذاشت
یعنی اسم خود را مینویسد و مهر آن مهر چگونه است و تعینه مهر در است که میکند
و این شخص میدهد بلکه این شخص از راه دیانت عازم است مدیر امور دیانت باید کاغذ
او را به هیئة درست بگذارد و چنانچه نقد و جنس همراه دارد و باید به بزرگ
گمرک نیز باید معلوم کند و ثبت دهد و که صد این جمله جز این شخص آنجا سکنا داشت
باید مطلع شود هر گاه از راه خشکی روانه است از خزانه جریمه علاوه بر کاغذ
اول دوم کاغذ دیگر میخرد و رسم آن با و دزنه است برای بلده مسافا

هر روپیه در شهر که دارد در این کاغذ معلوم کند و این مسافت چند روزه است از
آن مسافت روپیه را قطع خواهد کرد و جواب آن را به جای این کاغذ بزرگ
به خزانه بدهد و از رسید آنجا دسته عرض شود و بگیرد که در خزانه‌ها او را از منزل
به هستند فارغ شود و کرایه آب تا جواب آن مخصوص است و اگر مسافت بیشتر خارج
بود است دیگر روپیه است در هیچ تفاوت نمی‌کند مگر در حساب کاغذ بلیط که تحت
کاغذ بلیط از شهری به شهر دیگر روپیه هم مناسب است و در هر جا که حاکم نشین است
بلیط را تجدید می‌کنند و این قاعده بر همه جا هم که از رسوم متعارفه این بلاد و
با استحضار انشا قسمت برای مسافران یکبار شود در حق با ایران از قبیل
کاغذ و رقعات نویسند که در هر دفتری طرف رجوع عمده بوده‌اند و در
چهار خزانه بازده هزار تمام نموده و یکبار شود مسافت مکاره و بار گاه روسیه
شانزده هزار و پانصد دینار و جمعی مستحق نسبت به فقرا و اسرا و اطفال
و یکی از قواعد مستحسنه روسیه این است که اسیر که از سمت خوارزم و سر حد است
ترکمن و دیگر سرحدات خود را که یک صد دو روپیه سرمایه نزد او
سرحد بیابد جهد کند تا او را مستخلص کند بعد از خلاص لباس تازه باو
بپوشاند و غذاها ماکول متعادل است در صحه و اصلاح مزاج او برآید

بعد از چند روز او را با مستحفظ و پرستار روانه ولایت کند به سمت وطن آن
و شهر بشهر حاکم بحاکم دیگر برساند تا بجای مأمن و ولایت او و در آنجا مأمن دارد
بسپارند و قبض حاصل کنند هرگاه از ولایت او کسی در بلاد روسیه نباشد به
حکام ولایات دیگر است او را وارد به سرحد ولایت او کنند و به حاکم سرحد
سپرده قبض بگیرند چنانچه این اسیر در عرض راه ناخوش گشته طبیب آن ولایت
معالجه او نموده است و در آن اوقات بنده دوازده نفر به همین رسم که از ولایات
خراسان اسیر خوارزم شده بودند از این بلخ که سرحد خوارزم و خاک
روسیه است نوشته آورده و قبض حاصل کرده‌اند و بعد از آنکه مطالبه باشد
نمایند آنها را با وطنان ایشان فرستادم و در باب رعیت و جمله هرگاه
اهل نظام و ذکر باشد بلیط و پاسپورت لازم ندارند خاصه که ساکن و معروف باشند
و اگر غیر معروف باشند از رئیس خود تذکره خواهند گرفت و هرگاه مذکور
باب شد چنانچه در سلک کسبه و تجار باشند تا چهار است باید در ابتدای سال
سرمایه خود را در سلک یکی از این سه صنف بنویسند و با شرد گیلدی
بگیرد ۱ پروای گیلدی ۲ فتارای گیلدی ۳ ترتی گیلدی ۴ خارج باشد و
اول صد و پنجاه تومان است دوم مرتبه ... تومان است سیم مرتبه ... تومان

تفاوت قول تجار و اعتبار وشان ایشان شود در تفاوت قدر بانک‌ها قرار
داده اند فرضاً مالی را کسی بخواهد در مقابل این سه نفر هر کدام صاحب یکی از
این مراتب سند معرض بیع درآورد تا حق شخص صاحب مرتبه اول تمام نشود
صاحب مرتبه دویم نمی‌تواند منتفع شود و همچنین صاحب مرتبه سیم چنانچه کسی سرمایه
خود را کلاً نخواهد و بخواهد که با پایه خود او سرمایه که دارد باسم دیگری
کند که کلفت یا از این صنف کاغذی بگیرد قیمت ده مناط و التزام
که زیاده از سی تومان هرگز خرید و فروش نکنند چنانچه از اسناد کسبه و تجارت
هرگاه هیچ سمت مسافرت ندارد و در شهر و وطن خود منصوب است بانک‌ها
لازم ندارد و اگر بخواهد بشهر دیگر رود و تکالیف [illegible] توقف کند باید
از حاکم شهر خود [illegible] که موعد آن یازده ماه و قیمت آن ده مناط است
در دست داشته باشد چنانچه موعد این [illegible] منقضی شود باید دیگر از حاکم
شهر اول [illegible] و [illegible] عذر [illegible] در تجدید [illegible]
کند [illegible] این شخص [illegible] نفوس عدد ممالک متفرقه
[illegible] فیلادلفیه [illegible] ملیون و چهارصد و چهل و چهار هزار است عدد
نفوس ممالک داخله [illegible] ملیون و نود و [illegible] هزار است جمعیت مملکت

فیلادلفیه

۱۰۲

فیلادلفیه [illegible] ملیون و پانصد و [illegible] هزار است جمعیت مملکت [illegible] مشهور
[illegible] چهار ملیون و [illegible] صد و پنجاه هزار است و نقصان خلایق در روزنامه
سال [illegible] ایشان مشخص [illegible] بلکه [illegible] آنچه تولد [illegible] باشد داخل حساب [illegible] می‌کنند
[illegible] و در [illegible] بوده اند [illegible] و این جدول [illegible]

طوایف	متولد شده مرد	متولد شده زن	تزویج زن و مرد	متوفی شده مرد	متوفی شده زن
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وضع ضیافت روسیه بهتر و زیادتر ضیافت شب بال است بال یعنی بزرگ استقبال

این لفظ در مهمانیهای بزرگ اطلاق مطلق است که بفرد کامل منصرف و این مهمانی

غالباً در جاهای وسیع الفضا مثل سراها و اطاقهای بزرگ باشد بر ترتیب می‌چینند که

که تمام کنارها چیده است نفر مرد و زن در راه رفتن و نشستن ایشان را و میزها از ظروفات

با انواع مشروبات و فواکه و مطعومات و قیام موزیکان و سازها و هرکه را دعوت

کرده‌اند اگر صاحب زن و عیال است با زن به مهمانی خواهد برد و چنین است که وقت شروع

نواختن سازها و موزیکان همه یک‌دفعه زن و مرد یگانه دست یکدیگر را گرفته و در فضای مجلس

رقص نمایند بلکه اگر در رقص اظهار اکراه کنند مثل این است که نقص صاحب بال را منظور داشته

یا در ضیافت نقص دیده باشد و رقص ایشان از روی قواعد و ترتیب حرکات است و انتظام

و در این مجلس این ترتیب از جمله واجبات است رسم است که مهمان در ایستادن و نشستن

و راه رفتن و سکوت و تکلم و خوردن و نخوردن مختار است بحث و تکلیفی بر او نیست

و در هر شهر روسیه عمارت مرتفع و وسیع از طرف دولت ساخته شده و با اسباب ملزومه

از قبیل مشعل و میز و غیره مخصوص نقاشی و تماشا که بخواهند مهمانی کنند و مکان

وسیع نداشته باشند و این عمارت تحفظ دارد و کسی متاجر است اجاره بر سر این

شخص همه اسباب مجلس آماده می‌کند و از صنایع شعبده و تماشای مسخره و دیگر چیزها که تا

ترغیب

ترغیب طباع است خاطر مملکت و تعصبات تارکیهای مجلس را کفارت کرده و در طبقه‌ها که

قسمت طبیعی نگهداشته و نیم است را که جمع شود از کتاب و در تحقیق حاکم و محکوم

معین شده از وجه طبقه‌ها که خارج از ملک علاوه بر مخارج او عاید او می‌شود و در این عمارت

که بنا از موسوم است چون بال را منعقد است حاکم ولایت و هر کسی از

نیز الها خاطر منتظر بر بال احدی که شان بخواهد بود در مسکو و پطربورغ و بعضی از

شهرهای بزرگ عمارت متعدد است یکی مخصوص امپراطور است و دیگری مخصوص است

با پادشاه زیر اراده و دیگر برای طبقه مدارس ممالک محروسه روسیه من حیث

المجموع ده هزار و صد و چهل و یک است با تقسیم به شعب به اهل تعلیم جاهای

کوچک است برای اطفال مبتدی در حال الفبا خواندن و نوشتن است که بیست هزار و

شصت و دو باب در مرتبه دوم است که در آن علاوه بر نوشتن و خواندن

دانش حساب است چهارصد و سی و سه باب در مرتبه سیم است که درس منطق و

که علم نحو و صرف و ربط عبارت و تحقیق معانی الفاظ و حل مطالب و بیان

مرتبه درس سوم همه صنف خلق از آن مدارست و تحصیل دارند و همه مدارس

در مرتبه چهارم و رابع است که تمام علوم می‌شوند و در اینها جغرافیا و نجوم و

گرش ها و بها و طب و هندسه و درس ... و غیره و حساب منصب اشراف

دیگر از این مدرسه‌ها را نیست. اینها نیز در صورتی راه دارند که در مدرسه‌ها
پیش درس سواره کامل گرفته باشند. ده مدرسه در مرتبهٔ پنجم واقع است که بعد از در
همه مدرسه‌ها قابل تحصیل اینجاها خواهند شد و چون در این مرتبه تحصیل همه علم
بحد کمال است کاملین اینجاها در صورت تصدیق معلمین همه قابل تدریس اعلا میشوند
و این قسم سه درجه دارد درجهٔ اول سه مدرسه است و درجهٔ دوم یک مدرسه است
و درجهٔ سیم شش مدرسه کاملین این درجه باید همه بانشان بدانند و هم علم سواره
بخوانند و درس بخوانند و نشان را آل خیلی بزرگ را هم میرسانند **فصل معدنهای** ممالک روسیه
آنچه طلا و نقره است منحصر است بولایت سیبریا که [illegible] بوده [illegible] معدنهای
ملک اورال شده چیزیست که هر چه تازه پیدا شود مخصوص اینجاست در عرض
معدنهای سابقه چنانکه از آنها منفعت **دیگر** حاصل معدنهای طلای انوار در هزار و [illegible] سنه هزار و
چهارصد و چهل و سه پوط و سی و سه پوند و پنجاه و نه مثقال است [illegible] و
پوند و پنجاه و نه مثقال است [illegible] چهل و یک پوط و سی و سه پوند و هشتاد و هشت
مثقال [illegible] معدنهای پادشاهی است باقی از رعیت **حاصل** معدنهای طلای
سفید که هم وزن و عیار با طلای زرد برابر است در هزار و [illegible] سنه هزار و هشت پوند
و یازده پوند و هشتاد و هشت مثقال است و همه‌اش پادشاهی است نه از رعیت ازین

معدن

معدن نمیدارند این طلا در قیمت نصف طلای زرد است بلکه کمتر زیرا که ملوک
آن که در وزن از هر مثقال طلا ده است کمیابان و در شاهی رواج بود در هشت
سالست که باز از ضرب منع شده و حاصل معدنها ضبط خزانه است **حاصل** معدنهای
مس در هزار و [illegible] سنه سیصد و هفت و نه هزار و صد و نود و هشت پوط و یک
پوند است سی و یک هزار و صد و سی پوط و سه پوند از پادشاهی است و باقی رعیتی
معدنهای آهن نه ملیون و چهل و هشت هزار و سیصد و شش پوط
و سه پوند هفتصد و چهار هزار و چهارصد و دو پوط و سه پوند از معدنهای
پادشاهیست باقی از رعیتی **حاصل** معدنهای چدن چون در هزار و [illegible] سنه هم از ده
ملیون و هفتصد و هشتاد و سه هزار و سیصد و شصت و چهار پوط و یک پوند
هشتصد هزار و پانصد و سی و هشت پوط و یک پوند از معدنهای پادشاهیست
و باقی از رعیت **حاصل** معدنهای نمک و نفط در اجاره است سال بسال
[illegible] نقد عاید خزانه میشود هر مثقال روسیه تخمیناً ده مثقال ایران کمتر است
یک پوند یک گروانکه است و نود و شش مثقال روسیست هشتاد و [illegible] مثقال
ایران چهل و هشت پوند یک پوط است که پنج من و نیم وزن تبریز میشود **ذکر**
بازارهای [illegible] که وقت در صحراهای روسیه واقع میشود [illegible]

بسیاری بازارها رونق در صحراهای روسیه واقع میشود مکاره در جمله
بازارهائی است دنیا که در حساب اصطلاح اهل این بلاد بازاری است که
در وقت مخصوص در صحرای مخصوص واقع میشود در ضمن این بازار منفعتهای کلی
برای خزانه و تجار دولت علیه روس است و در ممالک روسیه هر وقت چهار
فصل در صحرا اند در شهر مشهور قرب جوار و بسته به بازاری میشود اول
و آخر هر بازاری موعدی است و باید قبل از موعد و پس از وقوع بازار
در ورود اسباب معامله مستحفظ دولتی در ابتدای آن چهار بسته و بیرق نصب
کنند و علامت انقضای آن بازار برداشتن بیرق خواهد بود باید
تا فردای آن روز را احدی از اهل معامله در مکان مزبور توقف نکنند
زیرا که مستحفظ دولت میرود و بعد از پس آن تنها کسی ضامن اموال تجارت و در این
ملک نمیتواند که نه در انبارها سرباز چه شده که اگر کسی خود را از حمل و نقل اسباب
عاجز بداند و عجز خود را معلوم کند دولت بالخصوص مأمور است که حفظ آنها را بکند چنانچه
عمارت وسیع این بازار از انبارهای دولتی است که کرایه آن تمامه متعلق به دولت است
خواه روسیه و اگر عمارت از رعیت است حق الارض متعلق به دولت خواهد بود
بزرگتر و معمورتر از همه بازارهای روسیه که در جمعیت و تناسب مکان و ... است

خرید

خرید و فروش از عجایب دنیاست و برای خلق مملکت باعث کار است
کلیت بازاری است که در کنار رود اکا متصل شهر نیژنی نوگورد و سه منزلی مسکو
و دکاکین عمده اکثر شهرهای روسیه که بمکاره مشهور است در نهم اگسته روزها خرید
و فروش این بازار سال قبل جمع شده است که دویست و سی کرور و صد و هشتاد و چهار هزار
با صد و هشتاد و چهار تومان پول ایران فروش این بازار شده و بیشش کرور و
دویست و نود و سه هزار و دویست و نود و پنج تومان خرید ابتدای زمان این
بازار با نیزدهم ماه ژول روسی است که وسط تابستان و با پانزدهم تموز ماه رومی
مطابق است و انتهای زمان آن بیست و پنجم ماه اوغوست روسی است که
مراوق است بیست و پنجم آب ماه رومی مدت نصب بیرق در این بازار
چهل روز است و نظر بکثرت خلق و جمعیت ایشان جبراً در مملکت بعد از ده روز
بعد از برداشتن بیرق نیز بر انبارها و صاحب منصب و پیاده و سواره و نظام
بمحافظت و توقف مأمورند با وصف این باز اکثر احمال و اثقال اهل
معامله در انبارهای مکاره و شهر نیژنی مصایبه برای سال آینده در گذشت خلق
که این وقت زمین را آینه هر چه که گفته میشود از غرائب و چیزهای کهنه
و تازه و اختراعات هر جای از دنیا را هر ساله در این مکان حاضر کنند اعظم از آنکه

خریدار بهم رسانید و ملاحظه فرمایید که سال بسال قیمت ملک عمارات ایشان ترقی نموده است
پادشاه‌زادهای اروپا و پسرهای امپراطور نمسا و امپراطور هند [illegible] ملکه روس سابقا
چند ای معمور نموده مذکور است تا چند سال قبل عمارت داران خود داشت
و در تصرف شخص معتبری بوده او از عهده ضبط و ربط و تعمیر آن بر نیامده او
عمارت و ملکیت خود را بدولت منتقل کرده و کلای دولت فقط بقاعده
مکانی را بهای سهل المالکی به بهترین وجه است و ملاحظه نمودند بعضی
کلی در ترتیب و تجدید عمارت بنا کرده در یکسال بقدر ضرورت خلایق
که در این سنوات با آنجا ها رفت و آمد دارند و که کلی در انبارها با تمام رسانیدند
و چون این زمین [illegible] آفتاب می گرفت آنچه ابنیه در آن
بود همه سوزانیده چون خانه [illegible] با اسباب آنکه از چوب [illegible] سال اول
یکصد و پنجاه [illegible] اجاره آن عاید دولت شده و سال بسال از دولت در تزاید
گذاشته این اوقات مرغوبیت مکان بمرتبه رسیده در یکسال
دکان و انبار در چهل روز هزار تومان کرایه دارد و مستحفظ که برای خود
و اطراف این بازار معین است تقریبا پنجاه نفر و حکومت این بازار
[illegible] مملکت است در طرز حکام شهرهای روسیه حکومت دارد و این

بازار

بازار در جمیع ممالک روسیه در مرتبه اول است بعد از این بازار بازار [illegible]
[illegible] و معامله در مرتبه دوم واقع است فروش این بازار چهار
کرور و سیصد [illegible] است و خرید سه کرور و دویست و پنجاه
هزار تومان مدت معامله این بازار یکماه است بعد از این بازار بازار
[illegible] است در مرتبه سیم مدت آن [illegible] است و خرید و فروش آن
نصف بازار [illegible] است بعد از این بازار بازار [illegible] است در مرتبه چهارم
مدت آن [illegible] و ده روز مبالغه آن بقدر [illegible] بازار [illegible] است
بعد از این بازار بازار [illegible] است در مرتبه پنجم مدت آن ده روز
وسیع [illegible] آن بقدر ثلث بازار [illegible] است بعد از این بازار بازار
[illegible] است در مرتبه ششم مدت آن [illegible] فروش آن [illegible] کرور است
بعد از این بازار بازار [illegible] است در مرتبه هفتم مدت آن [illegible] روز است یک
کرور نیم فروش و یک کرور خرید بعد از این بازار بازار [illegible] است
در مرتبه [illegible] مدت آن [illegible] است و کرور خرید و کرور و نیم فروش دارد
بعد از این بازار بازار [illegible] است در مرتبه دهم مدت این بازار یکماه
معامله [illegible] مبالغ [illegible] بازارها مرتبه [illegible] مدت معامله آنها

خدمات زیاده از پنج روز و کمتر از ده روز غیبت و این قسم خدمت را دوم

لشکر می‌خواهند که کل رعیت روسیه قریب یک ملیون است از جمع این ملت

انگلیسیات این که امور لشکر را کامل ننوشته از احوال مختلف است اما آنچه نسبت

به تحقیق نوشته شده نوبت اول تکلیف نوکری اسم ثبت دفتر میرسد

از بیست سالگی است آخر تکلیف در بیست و پنج سالگی [illegible] در چهل و پنج سالگی

لکن پانزده سالگی مشق را امید از آن در این چهار سال در خدمت نیست چنانچه

کسی اولاد ذکور منحصر یک باشد از ملکان نیست و دنباله قبول کنند

در صورت تعدد یکی قسمت آنها بیست است و دیگر اینکه شخص سالهای است

و در بیست و پنج سال نوکری خدمتی ظاهر نکرد در صاحب منصب کشف [illegible]

ندارد در بسته‌های شخصی استعفای خدمت کند تحصیل پنج سالگی

در رسیده آزاد است و دیگر هیچ اسم او نخواهند داد الا همین که

صاحب منصب شده از وقت عریضه به حضرت استعفا کرده میتواند

و این شخص اگر قبل از بیست سال خدمت فرضا در سال نوزدهم از خدمت

این عریضه بدهد از هر جهت صاحب مستمری نخواهد شد لکن در سال

بیستم عریضه بدهد چهار یک مواجب او را به اسم مستمری باو خواهند داد و اگر

در سال بیست و پنجم از خدمت عریضه بدهد نصف مواجب را به اسم مستمری خواهند

داد و هرگاه در سال سی و پنجم از خدمت در بسته‌های تکلیف صاحب

منصب است عریضه بدهد همه مواجب او را به اسم مستمری در حق او بر

قرار خواهند داشت تفصیل یک ملیون لشکر را این قسم گفته اند اختلاف

این تعهده را [illegible] مختلف است چهارصد [illegible] هزار [illegible] سالدات

و منظم سنه در پیاده مجموع [illegible] و اینها [illegible] قسم اند [illegible]

که [illegible] سالدات [illegible] کارپوس است هرکارپوس [illegible]

پالک و هر پالک چهار بطالیان و هر بطالیان هزار نفر [illegible]

چهل و [illegible] هزار نفر است و این [illegible] کارپوس [illegible] سال و [illegible]

هفت مرتبه دارند مرتبه اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وطرف دیگر بختان نامند مرتبه چهارم کارپوس ایران زنگ است
مرتبه پنجم کارپوس کرنه درنکی است مرتبه ششم کارپوس سپهسالار است
مرتبه هفتم کارپوس دفتر نکار است پنج دیگر شهرها و این کارپوس
لشکرها موجب خنثیه و درقید و قرار و عکس افواج خاصه هم همه قد کوتاهند
نهایت قرار اول توپات مضبوط قلعه جاهد دریائی در تاپیش ایرا اطراس
سیکویه به یک کارپوس است که مرادوده یالک باشند و هر یک نکاه چهار اینکه
است و هر اینکه ترتیب هزار نفر است ترتیب جمع دو دیائی که هزار و
سواره نظام و غیر نظام از قزاق و روس و اهل قفقاس از قرباغ
وغیره پرست چهل و شش هزار علوفه و قیصه و حواله و چهار هزار نفر صاحب
و عمله لشکر از هر صنف مثل ... و نجار و بنا و عمله در فرضا حاجت محتاج
باشند قلعه کوته یا کارخانه پارچه بافی جسر بیار و کشتی تعمیر کنند که جا محتاط
مدرسه باشند که مواجب سالیانه در سال یکبار است و از عکس جرار ده
هزار ... یازده هزار و سواره هیجده هزار جیره پیاده و سواره
در سال سه قحوق ... هر قحوق سر و ... بزرگ در لشکر دریا
انقدر ... گذشته اند ... علاوه بر آن عرق

دکرت

108

و کورک کلاه هم میدهند مجبور است اینها سالی که مدة خدمت شان گذشت بکار برند
دو سال یکدفعه کلیچه و پوست یا دو پیراهن و دو جفت چکمه و یک یا دو ...
یا پوست بارانی و دو سال سیاه و کلاه را در اول خدمت هر قسم رای ...
و بالا و قبا میدهند هر که مستعمل یا پاره کرد سالدات خودش درست خواهد
کرد و دستکش و جوراب هم در مدت خدمت ملک خود میدهند و بعد سالدات
از خدمات مستعمل که خود را بکه میدهد و نفر مرتب خدمت تا مین هرگاه ... درجه ...
پنج سال در هر کار مکلف است خدمتی فوق تکلیف که خوب ... ادا
نماید منصب نخواهد شد و هرگاه خدمتی ... هرکه اول رتبه ترقی او
اونترافسر است و بعد از ... اومی ... اوراشانه
کلیچه او شیته اپالت ... سفید یا زرد علامت این منصب ...
و اول مستعد لوا است در ... و قابلیت منصب ... ارکان
شخص ... دیگر کو افسر ... چون ... قیام دارد
و هر یک ازین اقسام ... مواجب است ... تومان ... زبان ...
آن قسم مواجب ... آن ... خواهد شد و اگر خدمتی کند
بعد از ... افسر است ... هرگاه خدمتی تازه کرد ...

مشهور شده و الا بعد از سال مرجب مشهور در میان اخ ثانی آن و مشهورتر
اگر صحت تازه ظاهر گردد و بات پالکاو نیک شده و الا بعد از سال
باصد ثانی مرجب بات پالکاو نیک هم در صحت ظهور صحت
پالکاو نیک است با مرتبه ثانی مرجب و الا بعد از سال بعد از ظهور صحت
با وعده میزال شده و الا بعد از ده سال در مرجب میرزا الهاک سیصد ثانی
است تا سنه هزار ثانی و مرورتبه میرزا را اختیار و شاملی است که شرح دیگر
موقوف بر ترتیب نسخه جدید است اتفاقات که غالب آنها در تقویم سال روسیه
ذکر شده و ذکر آنها در این نسخه مناسب است از خلقت آدم و عالم تا هذه
السنه که هزار و دویست و شصت و هفت هجری و هزار و سیصد و پنجاه و چهار مسیحی است
تا عقاید ایشان هفت هزار و سیصد و نود سال است از ولادت حضرت مسیح علیه السلام
تا هذه السنه هزار و سیصد و پنجاه و یک سال است از ابتدای سلطنت روسیه تا هذه
السنه نهصد و نود سال است از وقتی که ولادیمیر بزرگ در اهالی پادشاه [illegible]
روسیه در آمد تا هذه السنه هشتصد و شصت و چهار سال از وقتی که ولادیمیر
روسیه را [illegible] و قسمت [illegible] از ده پادشاه [illegible] شده تا هذه السنه پانصد و
نود و سه سال است از وقتی که مسکو تختگاه پادشاهان روسیه تا هذه السنه

پانصد و بیست و چهار سال است از وقتی که شهر [illegible] ساخته شده و [illegible]
تختگاه قرار داده اند تا هذه السنه صد و چهل و [illegible] سال است از وقتی که
سلطنت ولایت قزان ضمیمه سلطنت روسیه شد تا هذه السنه [illegible] سال است
از وقتی که روسیه در دریای بالتیک [illegible] و کنار شهر [illegible]
عسکر دریائی قرار داده اند تا هذه السنه صد و سی و [illegible] سال است از وقتی
که روسیه با روم در [illegible] و استیلای روسیه بر قرم تا هذه السنه
هفتاد و [illegible] سال است از وقتی که روسیه در بحر سیاه [illegible] قرار داده [illegible] است
سفاین حربیه که [illegible] تا هذه السنه شصت و [illegible] سال است از وقتی که
روسیه بر قراباغ و شیروانات [illegible] متصرف شدند تا هذه السنه چهل و
هفت سال است از مصالحه روسیه با ایران در [illegible] گلستان [illegible] آذربایجان
تا هذه السنه سی و [illegible] سال است از مصالحه روسیه با ایران در ترکمانچای
آذربایجان تا هذه السنه بیست و چهار سال است از مصالحه روسیه با روم در
ادرنه [illegible] و تصرف کردن روسیه بعضی شهرهای [illegible] تا هذه السنه
بیست سال است از وقتی که [illegible] ملک [illegible] شهر [illegible] متصرف روسیه
آمده [illegible] تا هذه السنه بیست و [illegible] سال است از وقتی که

ناپلیون با لشکر بملکو آمده و در سر حد مغلوب و گرفتار شد تا هذه

السنه سی و شش سال است از وقوع راه آهن فیمابین تربیع و ملکو را

شروع نمایش کردند تا هذه السنه سی سالست از وقوع ... باتمام رسید

تا هذه السنه شصت سال است از تولد اعلیحضرت امپراطور کل ممالک

روسیه نیکولای اول این دولت تا هذه السنه پنجاه و شش سال است

از وقتی که امپراطور بتخت سلطنت جلوس کرد تا هذه السنه بیست و شش

سالست از تولد امپراطریسا الکسندره فاوروانه زوجه امپراطور

تا هذه السنه پنجاه سال است اولاد ذکور اعلیحضرت امپراطور چهار است

اسم پسر اول الکسندر است که ... سلطنت ولیعهد است و دوم

قسطنطین است که امیر دریا ... رتبه و ... کشتیها ...

... ولیعهد است و سیم نیکولای ... و چهارم میخائیل از تولد ولیعهد

تا هذه السنه سی و ... سالست از تولد ... ازدواج ...

زادگان ... است تا هذه السنه ... سال است اولاد ولیعهد چهار ...

از ... فرقه ... روی ... است تا هذه السنه ... نوزده

سالست ذکر ... این ... [illegible]

۱۱۰

این ... محمد قاضی شد و او ... در ... قوق ... بنوطار ...

و ... حجج ... مسائل شرعی ... و بعد ... اعظم

و ... به دفاع جهاد ... ممنوع ... الاعدین

... به ... مشعوف ... که ... انصار ... هزار ... بدا

از ... غازی ... نمیکرد و ... که از دفاع جهاد ...

می شد ... ارشاد ... و ... اجرا ... آلوده ...

و ... چند ... فتنه ... مشغول ... جای ... جابر

بر ... شدند و کار ... رسید که ... ارشاد ... جهاد ... حکومت

... و ... جمع ... کردند ... غارت

اموال آنها را که در ... اسلام ... مباح کرده ... غنیمت

... و اطراف ... تصرفات ... کرده غنایم و اموال

موفور ... ارباب ... مال بذل کرده ... همه

شوق ... و ... اقوال و افعال و عزم و جزم و حرکت و سکون

مشابه ... اسلام باشد ... گویند در

شرف ... اطراف ... حکم کرده ... عام ...

لا با شما که صحبت پیش نیست خطابش حوزه را از زهد و صلاح و تقوی پر
و عجب تماشا به نوار ظرایف طبع پاک و خوش خواهی کشته زمینی پر از نو
دخواه بود که کیف آنکه مطبوع و مکروه و رنج و راحت و زر و خاک و
حیات و ممات در نظر او یکسان خواهی در طرق این مجاهده اوصاف یکی را از همه
برگزیدیم در مدرسه‌ها بسیار خلق دانسته و تکلم و جوب و مقتضای صحبت او
در همان روز به تبعیت صحبت شایل امه المتوکل و رباب فهم شده تا تحفه
خوانده هم در آن وقت لشکر سپید از روسیه تبعیت ماده این فرشته محیط
مرکز نکشایی که دیده و شایان ظرف فرشته مشهور است مراد انجا به سبب
وسعت مرده متصرفات شامل شده و از طرف شرقی و غستان ساسان او تا که
در مدرسه منصرف است از جمل کوه خزره و از جانب سنغر تا که تفلیس و ارز سمت
جنوب نیز تا حجی و از جهت شمال بمحال قزاق رسته منزل حاجی رضا خان
تا مید در باغات و ما هوات ترک خوش نفحات از کمد تا که در
گذشت و خوار در سرداب دو دفع سرگین مرتبه خانه میدانند که مطلقا
به ملاقات و منبر تلقف نیست لکانه ز حویش در نظر او پیه تفاوت پسر
بزرگ او سالهاست در تبریز است او را پسر بود و شمار اموات گرفته

پسر

پسر او را کوهرا اکبر وارسته شمرده به صحبت و اقتضای حاجت او را
ولیعهدی خلاف که مقصود و مقصد نیست و از این عظیمتر اینکه چه پایتخت
این همه در تنی میده به و حکم بر غرم است مذکور است که ما در او از راه
رشد و رقی کفت که به سیاهات قوت کرده و بهر جانب که ما سور در مصدر
چه و اجب دین که شفقت حرب فزوده که هیچ تکلف و تحقیق حوادث
رسیده چه گوئیم در حق کسی که در صدد منع مجاهدی برآید تعلیق کیف اکثر
بمقتضای حدود شرع متحمل صدمات زمانست والله و فر الله امر با در بحار
تا زمانه نیست همین بیچاره بی رسیده آثار هلاک او شاهده کنند
ازمنی پرسیده اگر متحمل صد کوه باد در او برداشت و در خواهد بود معنی جاری
نیست هیهات تا زمانه دیگر را بخود آورده و نه از نهر را و ملکی میدید و تصور حرب
بمحض اینکه وقت تاراج در مدرسه بکبیر تکبیر میکنند صفها قتال صفوف جماعت
مبدل میشوند و دیگر اینکه لشکر خصم بهجوم که ظهار تخریج به بهانه میکند نهار
خاله در اماکنست و بازار و در جمله رخصت معاودت میدهد و روسیه که
بند پنج می اورفته اند بار گرفتار شده این اوقات چنانچه فارس از وجه هیم
بهم رسانیده در توقف انجا را از وطن بلاد خود بهتر میدانند وجه به

الملک آن نقاوه وجوه ذکره منحصر بود چندین سال است که ایالت و امارت [illegible]
در معادن آنجا کسان او را مساوی شده‌اند و اخص ملفوظات [illegible]
طلا و نقره و امثال آن [illegible] و در دار الضرب باسم او رواج یافته [illegible]
[illegible] صنعت کارهای [illegible] آمده و در تعلیم [illegible]
[illegible] دارند و بهر یک منصب شایان داده از دیار کسی هنوز [illegible]
نداده و [illegible] حسن تدبیر برای [illegible] سپاه [illegible] داده [illegible]
او بر اهل سلطنت است که مردم را نموده و مدرسه و امارت لشکر [illegible]
و [illegible] را [illegible] مابین که از [illegible] و [illegible] او است بار [illegible]
و در [illegible] اسراف و تبذیر [illegible] عظیم [illegible] در کاغذ [illegible]
و [illegible] است [illegible] و [illegible] دارد و احکام او [illegible]
از کاغذهای او در کاغذ [illegible] و [illegible] خطاب [illegible]
با اهل [illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible]
مشغول شده‌اند قوله سبحانه تبارک و تعالی انه من امیر المجاهدین
ان ضعفتم علی فعل الخیر فلا تضعفوا عن ترک الشر
والسلام و در کاغذ دیگر خطاب به [illegible] لشکر [illegible] این [illegible]

شما است که بر رسوم او چیزی افزوده‌ام قوله سبحانه تبارک و تعالی انه
من امیر المجاهدین قال حسن ابن علی ع اخس الناس من اخذ
بغیر حق و اعطی بغیر حق [illegible] و در این نامه از نامهای او
که در مرتبه عبارت داده بود این الفاظ [illegible] نقش شده و هو من تفکر فی
العاقبة لم یشجع چند بیت بتکلیف زبان قوم خود گفتم قرار داده که [illegible]
راه مودت [illegible] جسته از [illegible] وضع عمارات عالیه و [illegible]
باید تمکین کنند و در اطوار سیاست بروش ملوک مشتمل شده و در عبارت خطبهای
فصیحه در وصف عبادات و [illegible] و [illegible] امر [illegible]
و جایزه می‌گیرند در مدرسهای علوم که او بنا کرده و چون فنون [illegible] از صرف و نحو
و معانی و بیان و منطق و تفسیر و فقه و حکمت الهی و ریاضی و طبیعی و کیمیا [illegible]
و [illegible] لغات مدارست میکنند و علمای متبحر از اهل آنجا و اطراف در آن مدرسها
اعتکاف جسته‌اند یکی از شعرای [illegible] نظم [illegible]
یا رب این شه [illegible] که در مصلحت [illegible] و [illegible]
[illegible] است پس این [illegible] تکالیف [illegible] و [illegible]
[illegible] و این [illegible] هنوز [illegible] است با [illegible]

همچنین نسخه‌ها دارند باز رسانیده‌اند و هر دو کرور حضارت و عمران غیبیان
متحمل نشوند و بیشتر غلبه دهقانان از قرار تقریر صاحب منصبهای روسیه
اکثر سخن دهقانان است و این سبب تکرر زیر الهامی خیالات دهره بزرگ داشته
دفع این غائله سود در سر گرفته و سر از شعر حفظ که شنیده جا بجا خواهند
جز آنکه بر مستعد او و اسباب دهقانان افزوده شد در مذهب دهقانان
اقوال مختلف مذکور است و گروه تابعین غالب اتباع او شافعی مذهب بودند
که بعضی از احوال و اوضاع این قوم دهقانان است که بعضی متحضرند و معتقدند
در بین العین دیده‌اند که اکثر مشیخه این مقامه در این باشد و بهیچ خبر جاری شود
بلکه از روز سخن ترکیب زیرا که برای بقا و دوام این ریاست قواعد مستحکمه
وضع نموده از آن جمله حساب دهقانان را متابعت آن قواعد عادات و طبیعت نامه
شده از جمله قواعد تعیین بر حسب و به مرتبت او در دو نفر با هر مجلس باشد
فرض حال او خود نشانیست پسر او خلیفه اول است و دو خلیفه دیگر هم در منصب اوست
با مقتضای جماعت که هیچ وقت تغییر نمیابند مگر بموت و شهادت و در همان
ساعت دیگری بجای او همین مقرر نه این است که انها هر یک را اختیار و حکم باشد
بلکه بحفظ حرم و احتیاط وضع این قاعده کرده‌اند که فرضا در دعوا اگر یکی

کل

114

کل گشته که خلیفه اول با مردانی بپردازد و سیزده اشان متفرق گردد و اگر
خلیفه اول نیز تعلق رسد خلیفه دوم امر و نهی کند و همچنین تا مرتبه دوازدهم

و بفضل الله التوفیق فیما افاده و تطبیق

در ختام کتاب گوید **قطعه** اگر موری سخن گوید و گر موئی روان دارد / من
آن مور سخنگویم / همان مویم که جان دارد / ورود دولت قدیم اقل حاج
میرزا محمد خان ابن مرحوم شیخ بابک زهابانی را نسبت سخن در ترتیب
نسخه نه از مقوله هدیه موروث در حضرت سلیمان و سرزنه عرب تا ساحل فرات
زیرا که در بارگاه اعظم خسروان اختر چاکران شوند رتبه عرض اخوت تا چه رسد
که تحفه برد با عرض طرفه و تازه کند ع ذره کجا و خور زحا و کجا / بل سر انبساط امتثال
امرا مطاع رفیع سلکی اجسب و تا پیش قسمی از انبابا ادب باریاب شده خواهد
در دیباچه اشاره رفته که در ختام بعرض فارسی کنند باید
تاریخ کهنه و روزنامه ماننده و جامع احوال بلاد بتفصیل که یکی از مقربان حضور
اقدس بنام گرشند که **عنوان** رقعه گروه‌ها کرمانا امر قدر قدر
اعلیحضرت اقدس همایون خلد الله ربع الملک فداه است که برای
زینش روزنامه‌ها موروث خاقان کتابچه بساخته و از حرکت دوار الدنیه

تفصیل اوضاع عرض شده و به اهم منازل کیفیت راهها و کوهها و صحراها
و کشتی راه و همچنین شرح اوضاع حاجی ترخان از عجیب شهرها و نوادر بلاد
و حمام و انهار و رودخانههای آنجا و ترکیب اهالی و حیوانات آنچه بود
چیزهای غریب و عجیب در هر جا دیده و مسموع گشته و اوضاع حکام و درب خانه و دیوان
خانه و جنگ و کمی نظم و نسق نظام و قشون از سواره و پیاده و عدد او و کمی و کیفیت آن که
چه قدر است و چه کار و اشتغال دارند و [illegible] احوال [illegible] ایران
که در آنجا هستند از کسبه و تجار [illegible] شغل [illegible] به دقت تمام ضبط
گردیده و ثبت نموده از تاریخ [illegible] که روزنامه [illegible] سمت
[illegible] حکم [illegible] اسلام [illegible] در تقریر
جواب [illegible] در [illegible] بلاد
دیگر [illegible] افتاده و خیال
بحال [illegible] از تفرق [illegible] رسانیده
و [illegible] بر آنچه
[illegible]
[illegible] رساله

عقاب

عقاب [illegible] ع [illegible] خاطر [illegible] شد
[illegible] جواب [illegible] بسیار [illegible] ملاحظه که
بعد از [illegible] عجز و معذور [illegible] خواهد نمود به اندازه
وسع در تقدیم [illegible] گردد [illegible] که دارد و این [illegible] عجز [illegible]
و به [illegible] داخله بود یا خارج از داخله و اهل [illegible]
[illegible] نظم این همیشه گفته [illegible]
و [illegible] چنین چنین لم یقنعوا بالنذر والکثیر عن خیر الکثیر
[illegible] تو جاذبند [illegible] که چرا
[illegible] مخالف بود که با خدا جنگ دارند و
[illegible] با خدا یا از خبر طوفان [illegible] نوح [illegible] یا از خوف غرق
کشتی [illegible] نظم [illegible] دریا [illegible]
[illegible] فرغب عن الداخلة الی الخارجة [illegible]
که [illegible] داشت [illegible] گذشت [illegible]
و [illegible] وقت [illegible] شان
[illegible] جواب [illegible]

و چنان وانمود شده [illegible] فخر و آرزوی اهل سخن و نقد خواهد بود ارادت
نیز معروف کند و کاشف ضمیر است که جای گر تواند [illegible] مستند کند
وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيدًا که بحمد الله و بنده اقبال مصون از زوال شاهنشاه
عالمیان پناه مالک رقاب امم سایه آفریدگار عالم و پادشاه عرب و عجم پادشاه
افریدون [illegible] وارث ملک کیان فخر زمان و دوران جهان اعلی حضرت قدر
قدرت شهریار کشورگشا شهنشاه ملک آرا سلطان السلاطین خلد الله فی الدارین
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه [illegible] ارادت حضرت
اقدس [illegible] ماندگان تا ابد در بلاد [illegible] که در اساس
سلیمان [illegible] به بیداری روز [illegible] وقت [illegible]
[illegible] نظم [illegible] در ملک سلیمانی [illegible]
[illegible] عنبر بار [illegible] خاک جنت [illegible] دارد
ارکان دالته [illegible] قبال [illegible] از [illegible]
[illegible] که در بلاد [illegible] شاهد [illegible]
در [illegible] بلاد [illegible] اقامت [illegible]
[illegible]

غرض این بود تحقیق ذات [illegible] در این عهد فیروزی مهد [illegible] برادری [illegible]
[illegible] اظهار [illegible] ارادت [illegible] را در بلاد [illegible]
امروز [illegible] که در اوقات [illegible] اظهار [illegible]
شان [illegible] نشان [illegible] این بلاد [illegible] کرده اند
ایام [illegible] همیشه [illegible]
این [illegible] هرگز [illegible]
و [illegible] العلوم و آداب ترتیب و تالیف کتاب [illegible]
[illegible] وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ [illegible]
[illegible] انقطاع [illegible] حکم [illegible]
[illegible] فهم [illegible]
[illegible] فصول و اجزاء [illegible]
[illegible]
[illegible] قبول کرده [illegible]
کتابت [illegible]